

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ أَفْوَمُ وَيُشَرِّعُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا
(الاسراء: ۹)

همانا این قرآن از بهترین راه آدم را به خدا میرساند و به مؤمنانی که نیکی میکنند بشارت میدهد که پاداشی بزرگ در انتظار ایشان است



سرشناسه	- ۱۳۵۵، نیک اقبال، مصطفی
عنوان و نام پدیدآور	. نقسیر معنوی قرآن کریم / مصطفی نیک اقبال.
مشخصات نشر	. ۱۳۹۷، تهران: ویراستاران.
مشخصات ظاهري	. م. ۵/۲۱ × ۵/۱۴، ص. ۲۰۳.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۲۳-۹-۷
وضعیت فهرستنويسي	: فیضا
موضوع	: تقاسیر
موضوع	: تقاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع	Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century :
ردہ بندی کنگره	BP ۱۳۹۷ ۷/۱۰۲/۹۴ : ت. ۹۷/۱۰/۱
ردہ بندی دبی	۲۹۷/۱۸ :
شماره کتابشناسی ملی	۵۲۶۴۶۰۳ :

دسترسی به آثار مؤلف و مجلدات دیگر این مجموعه در:

www.nikeghbal.ir

<https://sapp.ir/mostafa.nikeghbal>

telegram.me/nikeghball

@nikeghbal

#nikeghbal

مکاتبه با مؤلف:

mostafa.nikeghbal@gmail.com

اگر کتاب را حضوری برداشته‌اید، خواهشمندیم بهایش را با یکی از روش‌های زیر به ناشر پردازید.
بها: ۲۸۵۰۰ تومان

۱. آنلاین، از راه www.zarinp.al/@virastaran

۲. شماره‌گیری کد #ussd: ۷۸۸۰۹۷۰۸۴۷۲

۳. کارت‌به‌کارت: بانک ملت، بهنام م.م. باقری

۶۱۰۴ ۳۳۷۹ ۲۴۴۰ ۴۰۰۵



نشر «ویراستاران»، میدان انقلاب، خ کارگر جنوبی
خ لبافی نژاد، پلاک ۳۲۲، واحد ۶، ۰۲۱۶۶۹۱۹۹۶۲

خرید اینترنتی با پست رایگان : virastaran.net/f

ویرایش و صفحه‌آرایی این اثر با ناشر نبوده است.

تفسیر معنوی

قرآن کریم

جزء سی

مصطفیٰ نیک اقبال



بسم الله الرحمن الرحيم

«هو الحق و هو الحق و هو اليه»

سپاس خدای را که به ما خاکیان، توفیق انس با قرآن را عطا فرمود و بقدر ظرفیتمن از آب حیات آن سیرابمان کرد.

تفسیر به روایی و تاریخی و فقهی و ادبی و عرفانی و کلامی و فلسفی و تجربی و موضوعی قابل تقسیم اند. در هر یک از اقسام فوق، غیر از آنکه فهم قرآن مد نظر باشد، ناخواسته تحمل اندیشه بشری بر قرآن نیز رخ داده است. در این تفسیر سعی بر آن بوده تا برای فهم کلام الله، ذهن از یافته‌ها و بافت‌های چهارده قرن تمدن مسلمین منخلع گردد تا توان یابد قرآن را همانطور بفهمد که ابوذر و مقداد و سلمان می‌فهمیدند؛ یعنی بر اساس فطرت الهی و نه ذهن بشری. و هدف در هر سوره و آیه این بوده تا پیام هدایت بخش آن برای رشد و تعالی انسان درک شود؛ چون قرآن کتاب "هدایت" است.

به همین دلیل این تفسیر به "معنوی" مسمی شد، چون غایتش تفصیل و تبیین و تحويل قرآن به پیامهای معنوی برای هدایت سالکان بسوی خداست؛ که غرض قرآن بوده. یعنی در قرآن در پشت این الفاظ، معنایی است که بسوی عالم معنی می‌برد. تفسیر معنوی بر فهم و تبیین این معانی متمرکز شده.

این تفسیر تحفه‌ای است مورانه به سلیمان زمانه، حسین بن علی(ع)، خون خدا، که هرسال از نو می‌جوشد و حیات می‌بخشد؛ که بی اشارت و عنایت ایشان صورت نمی‌پذیرفت. تعدد بوده که این تفسیر از جزء آخر به اول نوشته و خوانده شود، چون تنزیل تقریباً چنین بوده و فهم، این گونه بهتر راه معنا می‌سپارد.

لذا هر چند جزء که توفیق تالیف دست داد به این نحو منتشر می‌گردد و پس از این حقیر نیز ضمن طلب آمرزش برایم، چنین کنند. یا لااقل خواننده ترجیحاً چنین بخواند.

سوره نبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این سوره از نبا عظیم یعنی خبر بسیار مهم و عالم‌گیر سخن رفته که همان قیامت یا یوم‌الفصل است. سپس به بیان سرنوشت طاغین و متقین در آن می‌پردازد.

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳)

راجع به چه از هم می‌پرسند؟ راجع به خبری عظیم. که در آن هرکس گمانی دارد. تلمیحی در این آیات هست که پرسش بسیار که عادت کم‌عملان است، ممدوح نیست.

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵)

گمان‌های ایشان درست نیست و بزودی حقیقت آن را خواهند دانست. آری هرگز درست نمی‌گویند و به زودی خواهند فهمید.

سپس در یازده آیه خداوند به بیان خلقت و قدرت خویش می‌پردازد تا مقدمه‌ای باشد برای بیان قدرتش در خلق کردن قیامت:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶)

آیا زمین را چون بستری-گهواره‌ای- برای شما پهنه نکردیم؟

وَ الْجِبَالَ أَوْ قَادًا (۷)

آیا کوهها را چون میخ عامل ثبات زمین قرار ندادیم؟

ظاهراً مقصود نقش کوهها در نگهبانی از لرزش زمین است. چون زمین با این درون مذاب مثل دیگ جوشانی است که دائم در دیگ را می‌خواهد بلرزاورد اما کوهها مثل میخ‌های پوسته زمین را در جای خود محکم می‌کنند. شاید هم به معنی این است که معیشت مردم در سایه این کوهها و آبی که در آن‌ها ذخیره می‌شود یا رطوبتی که در پشت آن‌ها بدام می‌افتد تامین می‌شود. در اینکه کوهها او تاد زمین‌اند یک اشاره معنوی هم هست به این که در میان امکنه، از شرافت برخوردارند بطوری که وقتی حمل امانت "خلافت الهی" می‌شد، به کوهها نیز عرضه‌اش کردند. کوه محل ریاضت و خلوت اخیار و دریافت وحی الهی هم بوده است.

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸)

و شما را جفت‌جفت آفریدیم.

تا از تناسل، بسیار شوید. وجود زن نعمتی برای مرد و وجود مرد نعمتی برای زن است. این حقیقت بارها در قرآن تکرار شده است.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹)

و خواب شما را باعث سبات یعنی آرام گرفتن قرار دادیم.

روز سبات هم در شریعت یهود روز استراحت و آرام گرفتن و تجدید قوا با رجوع به درگاه الهی است. توجه بفرمایید که خوابی حقیقتاً سبات است که در آن آدمی همه چیز را رها کند و مثل مرگ، خویش را به خدا بسپارد و در آغوش خدا توّقی کند و بمیرد. و خدا می‌فرماید نمی‌میرید جز به حال تسلیم. "لَا تَمُوْنَ إِلَّا وَ أَنْتَمْ مُسْلِمُونَ" توجه بفرمایید که این یک دستور عظیم سلوکی است و ابواب الهدی از آن منفتح می‌گردد.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِتَاسًا (۱۰)

آیا شب را لباس و ساتری قرار ندادیم؟

تا در آن به مأوای خویش برگردید و آرام بگیرید؟ توجه بفرمایید که شب را در این آیه یک نعمت الهی دانسته. افسوس که اکثر مردم توفیق بهره بردن از این نعمت را ندارند و شب را درک نمی‌کنند. یعنی شب و روزشان تفاوتی نمی‌کند و به جای آرام گرفتن و به خود رجوع کردن، شب را هم به معاشرت و لهو و لغو می‌گذراند. شب به گراف بیدارند و روز در خواب غفلت. شب موطن رجوع به درون و معرفت به نفس و یافتن آرامش در عمق وجود است. افسوس که به سهر(بیدار باشی احمقانه) می‌گذرد.

وَجَعْلَنَا النَّهَارَ مَعَاشًاً (۱۱)

آیا روز را معاش شما یعنی بستر زندگی شما قرار ندادیم؟ روز وقت از خود به درآمدن و نوکری دستگاه خدا را کردن است. چگونه؟ با تحصیل روزی و خوراندن آن به آن‌ها که خدا تکفُّل شان را به ما سپرده، با نیکی به آنها که خدا امر به احسان به ایشان کرده، با تحصیل علم بندگی، با قیام برای خدا و بسط پایه‌های دین خدا و امر به نیکی و نهی از بدی، با کارگشایی برای خلق و دستگیری از ایشان و روا کردن حاجات‌شان. و همه اینها برای خدا و با خدا و همراه با ذکر خدا و استعانت از خدا.

وَنَنِيَّنَا فَوْقُكُنْ سَبْعًا شَدَادًا (۱۲)

آیا بالای سر شما هفت آسمان عظیم را بر نیافراشتیم؟ ظاهرا منظور از این آیه کهکشان‌ها یا سیارات یا صور فلکی است به قرینه اینکه آیات پس و پیش به عالم مادی دلالت دارند.

وَجَعْلَنَا سِرَاجًا وَهَاجَا (۱۳)

آیا چراغی به غایت پر فروغ بر نیافروختیم؟ منظور خورشید است که منشا حیات دنیوی است.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُفْصِرَاتِ مَاءً ثَجَاجًا (١٤) نُخْرِجُ بِهِ حَتَّاً وَنَبَاتًا (١٥) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (١٦)
وَإِذَا هُنَّا آبَى سُرْشَارٍ فَرُونْرِيختِيم؟ تَابَا آنَ دَانَهُ وَغَيَاهُ بِرُويَانيِيم؟ يَا جَنَّگلَهَايِ انبُوه؟

طی یازده آیه گذشته، تصویر زیبایی از جهان و نظم بی‌مانند آن ترسیم کرده است. حالا سوال اینجاست که خدایی که چنین جهانی ساخته و چنین بزمی آراسته و چنین خرگهی برآفراشته، آیا ممکن است همه را بی‌هدف و بی‌غايت و از سر تفَنَن و لهو کرده باشد؟ خیر! قیامت، غایت و فرجام و مقصد خلقت است: "أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبْثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تَرْجِعُونَ؟" آیا گمان کردید که شما را عبث آفریدیم و پیش ما بر نمی‌گردید؟

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (١٧)

همانا یوم الفصل برای همه شما میقات است.
یوم الفصل از اسامی قیامت یا نام موقفی در قیامت است که طاغین و مُنْقِنین مسیرشان از آنجا از هم جدا می‌شود. میقات به معنای وعده است برای زمانی خاص و مکانی خاص. مکان و زمان هر دو در میقات شرط‌اند.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (١٨)

روزی است که در صور دمیده می‌شود، پس همه زنده شوید و گروه گروه در صحنه محشر حاضر شوید.

فوج گروهی است که به شتاب و با هم می‌گذرند. اینکه مردم در آن روز متشكل از گروههای هستند بیان دیگر آیه‌ای است که می‌گوید در آن روز هر گروهی را با امامشان به سوی محشر می‌خوانیم: "يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامَهُمْ" پس مردم در آن روز همراه با امام و رهبری که داشته‌اند محشور می‌شوند گرچه قرن‌ها میان ایشان و مقتداشان فاصله افتاده باشد. بُعد منزل نبود در سفر روحانی.

بعید نیست آنها هم که بی امام و راهبر بوده‌اند و شیطان را متابعت می‌کرده‌اند با همو محشور شوند یا با طاغیانی که الگوی ایشان بوده‌اند.

یا شاید نفس‌پرستان در فوج بی امامان چون گله‌ای بی‌چوپان و بی‌صاحب و بی‌صاحب محشور شوند.

این‌ها هریک بر حسب درکات خویش گوناگون محشور می‌شوند، مثلاً زناکاران به شکل خوک و سخن چینان به شکل میمون و رباخواران وارونه و خودپسدان کرو لال و قیس علی هذه.

وَفَتَحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹)

در آن روز آسمان باز شود و به درهای متعدد بدل گردد.
یعنی مرز میان عالم ماده و معنا برداشته می‌شود و هر کس راهی به سوی عوالم بعد در پیش می‌گیرد.

وَسُيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰)

و کوه‌ها را از جا می‌کنند و به سرابی از گرد و غبار بدل می‌کنند.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِنْ صَادًا (۲۱)

آن روز جهنم در کمین است.
گویا تا طعمه‌های خویش را برگیرد. در امثال این توصیفات جهنم به موجود زنده‌ای تشبیه شده که جهنه‌یان را می‌بلعد و در خویش هضم می‌کند. امثال این توصیفات در قرآن کم نیست مانند آن جایی که خداوند به جهنم می‌گوید سیر شدی؟ و او می‌گوید "هل من مزید؟" یعنی باز تشنده‌ام.

لِلظَّالِمِينَ مَا بَأْ (۲۲) لَا يُشِينَ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳)

آری جهنم فرجام طاغیان است؛ زمان‌های دراز در آن زندانی خواهند بود.

یک کلمه در اینجاست که برای فهمش باید وقت گذاشت چون به نظر می‌آید غایت سوره، تفهیم همین مطلب و تحذیر از آن باشد. آن کلمه "طغیان" است. فهم طغیان که به قرینه آیات بعد در برابر تقوی و نقطه مقابل آن است از ابواب معارف قرآن یا جوامع الکلم است یعنی کلمه‌ای است اما دنیابی معارف در آن خته.

طغیان را چه زیبا سرکشی ترجمه کرده‌اند؛ ترجمه‌ای از این زیباتر برای آن نیست. طغیان جوّلان نفس و خود را نمودن و عرض اندام کردن و فوران آن است. در مقابلش تقوی، خود را حفظ کردن و از خالق حريم گرفتن و حد خود را شناختن و مهار کردن خویشتن و خود را زیر حول و قوه و امر خدا انداختن است. هرچه می‌کنیم در حال خود خوب بنگریم-مراقبه و محاسبه کنیم- که منشاء‌اش خود است یا خدا؛ این طغیان و آن تقوی است.

طغیان باطنش جهنم است لذا به جهنم باز می‌گردد، لذا گفته جهنم مأب و بازگشت‌گاه ایشان است. یعنی حقیقت ایشان که هویدا شد خود را جهنمی می‌یابند و می‌بینند صید جهنم شده‌اند و احبابی در جهنم درنگ کرده‌اند. احباب جمع ُحُبْ به معنای زمان طولانی است، چنانچه در سوره کهف است که موسی(ع) به دنبال خضر می‌گردد و می‌گوید دست بر نمیدارم "وَلَوْ أَمْضَى حُقُبَا" یعنی ولو یک عمر بکشد. در برخی روایات هست که حقب متوسط عمر یک انسان است، یعنی حدود شصت الی هشتاد سال. پس ظاهر این آیه خلود نیست و خلود از آن برنمی‌آید و خلود کسی که احبابی در دوزخ بوده، به دلیل دیگری اعمال می‌شود و امر جداگانه‌ای از جانب حق می‌طلبد.

توجه بفرمایید که همه انسان‌ها مطابق آیه شریفه «إِنَّمَنْكُمْ أَلَا وَارْدُهَا» وارد دوزخ می‌شوند؛ سپس خداوند متقین را نجات می‌دهد و طاغیان احبابی باید بمانند تا بخشیده شوند؛ گرچه برخی از طاغیان در آنجا خالد خواهند بود. یعنی به‌حسب زمانی که معروف ماست، هرگز از دوزخ نجات نمی‌یابند، مگر به خواست خدا. درست مثل زندانی ابد که مقتضای حکم‌ش برای تمام عمر است و باید همه عمر آنجا باشد اما همین زندانی را حاکم می‌تواند بعد از مدتی عفو کند. خداوند نیز که حاکم مطلق و مالک حقیقی عالم است می‌تواند خلود را از کسی که

بر او نوشته، بداناً بردارد و این مقتضای باز بودن دست خدا و قدرت قاهره اوست و تنگنظرها ایراد نکند که خیر، خدا نباید او را هرگز ببخشد؛ هستی مُلک خداست هرچه خواست می‌کند. "بلَ يَدَاهُ مَبْسُوطَاتٍ يُفْقِحُ كَيْفَ يَسَاءُ" دستانش باز است هرچه بخواهد می‌بخشد. از امام باقر(ع) روایت است که بعضی از طریق تقوی و بعضی از طریق شهادت و برخی از طریق خلوص و برخی از طریق علم و برخی از طریق نجابت و برخی از طریق رشادت و برخی از طریق تسليم به فوز میرسند و رستگار می‌شوند. پایین‌تر از ایشان مستضعفین اند و پایین‌تر از مستضعفین، وابستگان به امر خدا هستند که امید است خدا بر ایشان ببخشاید. از اینها که بگذریم بقیه مردم مشمول "لَا يُشَيِّنَ فِيهَا أَحَقَابًا" هستند.

لَا يُذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا (۲۵)

در آنجا خنکی و نوشیدنی نمی‌چشند؛ در آنجا تنها داغی است و چرکاب. در تفسیر علی بن ابراهیم است که "برد" به معنای خواب است: در جهنم نمی‌گذارند جهنمیان بخوابند.

جَنَّةٌ وِ فِاقًا (۲۶)

اینها همگی جزایی است وفق ایشان.

یعنی گزار نیست، بلکه حق ایشان است چون باطن فعل ایشان است. یعنی خود اعمالی که داشتند به ایشان بازگشته و به شکل این جهنم ظهور یافته و آنها را در برگرفته و صید خود کرده است.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸)

گمان نمی‌کردند حسابی در پیش باشد و تعالیم انبیاء را تکذیب می‌کردند.

وَ كُلَّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ كِتَابًا (٢٩) فَذُو قُوا فَلَنْ تَرِيدَ كُمْ إِلَّا عَذَابًا (٣٠)

در حالی که ما هرچه کردہ‌اند را به دقت مکتوب کرده‌ایم؛ پس عذاب را بچشید که جز عذاب حق شما نیست.
یعنی همه چیز ثبت شده و به شکل عذاب به شما بازگشته است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (٢١)

همانا برای متّقین مَفَازی است.

از اینجا بیان فرجام متّقین است که مقابل طاغین‌اند. مَفَاز مصدر میمی و به معنی فوز است. فوز در لغت به معنی پیروزی‌ای است که شکست در آن نباشد. امام‌باقر(ع) در تفسیر این آیه می‌فرماید یعنی متّقین کراماتی دارند. ظاهراً مراد از کرامت، نه معنای لغوی آن بلکه اصطلاحی خاص است. یعنی گاهی علم و قدرت خدا در آنها می‌جوشد و عجایبی از ایشان سر می‌زند. این عجایب اولاً و بالذات برای خود ایشان است یعنی نباید کسی خبردار شود و نوعی نصرت الهی است در زندگی ایشان تا پیمودن راه خدا را با یُسر برای‌شان قرین سازد. گرچه گاهان ندرتا و استثناءً -خدا خواسته و ایشان ناخواسته- خلق نیز خبردار می‌شوند تا متوجه خدای ایشان شوند و بفهمند اطاعت حق، حق است و این راه صحیح است. کرامات‌بسیاری از امامان(ع) نقل شده و در کتب ضبط شده، چنین خوارق عاداتی از مؤمنین نیز دیده می‌شود و متواتر است.

فرق کرامات اولیاء با خوارق اهل ریاضت در این‌هاست:

اولیاء به خدا دعوت می‌کنند و مدعیان به خود؛ زندگی اولیاء مطابق با تقوی و شریعت الهی است و زندگی مدعیان بر مبنای هوس خویش؛ اولیاء الهی متخلق به اخلاق الهی‌اند و مدعیان در فکر اثبات خویش و سلطه بر مریدین؛ اولیاء الهی عالم به کتاب خدایند و مدعیان یا کتاب خدا را نمی‌شناسند یا آن را تاویل و به رأی خویش تفسیر می‌کنند.

البته تطبیق این چهار ملاک سخت است و گاهان مدت‌ها معاشرت نزدیک می‌خواهد اما در دسترسترین ملاک برای شناخت مدعی همان‌طور که لفظ به آن دلالت دارد ادعاست:

هر کس اظهار علم و قدرت غیبی کرد شیطانی است که باید از او گریخت. در آیه شریف هم کرامات واقعی را به "متقین" نسبت داده. پس کسی که قدمی خلاف شریعت برمی‌دارد فاقد برکات و کرامات است و اگر هم قدرتی دارد معمولاً تلقین است و حقیقت ندارد. ندرتاً هم اگر صرف تلقین نباشد، از جانب شیاطین جن است. این موجودات میتوانند اخباری از غیب برای کسی بیاورند یا جای اشیاء را عوض کنند.

در روایات مختلف "مفاواز" به پیروزی، کرامات، و نیز عصمت دوری از فواحش تفسیر شده است.

حدائق و آناباً (۳۲)

حدائق و اعنابی.

حدائق جمع حدیقه به معنای باعی است که با دیوار محصور شده باشد و غریبه نتواند بدان وارد شود. اعناب جمع عنب به معنای انگور است. چرا از میان میوه‌های بهشتی انگور را ممتاز کرده؟ شاید در همین دنیا نیز انگور برای متقین خاصیتی معنوی داشته باشد. چنانکه در روایت است که هم و غم را از بین می‌برد.

سوالی در اینجا بجاست: از میان نعمت‌های بهشتی، مفاواز چنانکه در آیه قبل به نصرتی خاص معنا شد، بهره‌اش برای مؤمنین از همین دنیا آغاز می‌شود، گرچه در آخرت به کمال می‌رسد؛ پس بهره دنیوی مؤمنین از حدائق و اعناب کجاست؟ به زعم حقیر حلول بسیاری از نعمات بهشتی بر مؤمن از همین دنیا آغاز می‌شود و در بزرخ فزون گشته و در آخرت به کمال می‌رسد. شاید حدائق دنیوی ایشان، حلق (حلقه‌های) ذکر و مجالس المؤمنین باشد. شاید عَنْب دنیوی چنانچه گفتیم شفا و برکتی بر مؤمن نازل کند که از دیگران دریغ می‌ورزد. شاید اُنس و آرامشی در زندگی زناشویی تجربه کنند که طاغین از آن محروم‌اند. چنانکه در وصف پهشت ایشان آمده:

وَكَوَاعِبَ أَتْرَابَاً (۳۳)

یعنی: و همسرانی جوان و جذاب.

وَ كَأْسًا دِهَاقًا (٣٤)

و پیاله‌ای لبریز.

راجع به شراب‌های بھشتی-کافور که آرامبخش بود و زنجیل که شورآفرین بود و طهور که از ماسوی رهایی می‌باشد- در سوره انسان سخن گفتیم.

ظاهرا در اینجا شراب خمر مدنظر است که رهایی می‌آورد و اوهام و افکار و آمال و علائق را می‌شوید. فرقش با شراب طهور این است که ظلمت نفس باقی است؛ گرچه اوهام و افکار و آمال و علائق نفس را شسته.

شراب طهور بالاترین شراب است چرا که خودی را از میان می‌برد و دوئیتی بر جا نمی‌گذارد.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذَابًا (٣٥)

در آنجا نه لغوی می‌شنوند نه دروغ یا تکذیبی.

پس اگر می‌خواهیم مجالس ما بھشتی باشد باید از لغو و ناروا بر حذرش بداریم.

جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حَسَابًا (٣٦)

همه این‌ها پاداشی از جانب خدای توست، عطائی به جا.

شيخ مفید در امالی از امیر المؤمنان(ع) روایت میکند که "جزاء حساب" ده، تا هفتصد برابر است.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا يَنْهَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (٣٧)

خدای آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست، خدای رحمانی که هیچ کس در محضرش، حق چون و چراندارد.

يَوْمَ يَقُولُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفَا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸)

آن روز روزی است که روح و ملائکه به صفتی ایستند. هیچ کس سخن نمی‌گوید جز کسی که خدای رحمان به او اجازه دهد و حرف درست بگوید.

از مشکلات این آیه "روح" است. روح موجود ناشناخته‌ای است که چند جای قرآن از آن سخن رفته. جمع این آيات و روایات مفسرین چنین است که روح، موجود یا موجوداتی اشرف از ملائکه‌اند که در برخی جاهای کمک ملائکه آمده آن‌ها را یاری می‌کنند. یعنی روح نام جنس است و نه یک شخص؛ و مثل ملک و جن و انس به یک‌گونه از موجودات دلالت دارد. چنانکه در بعضی جاهای شکل نکره آمده: و كَذِلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا... یا راجع به مؤمنین است که: و أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ . گاهی فرشتگان و حتی جبرئیل که از فرشتگان است روحی را برای نازل شدن وحی یا قدر همراهی می‌کنند: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الزَّوْجُ . یا: يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ . اینکه جبرئیل گاهی روح القدس یا روح الامین نامیده شده به دلیل همراه بودن روحی است در آن هنگام با او. گویا جبرئیل و سایر ملائکه بستر و تشریفات نزول روح‌اند. یعنی ملازمان روح‌اند و در رکاب روح.

همچنان که علامه طباطبائی نیز تذکر داده است که جبرئیل و ملائکه حاملان و ناقلان روح هستند و روح را در تنزیلات و ترقیات خود، همراهی می‌کنند و به همین لحاظ روح به وجهی ملازم ملائکه و جبرئیل است و به وجهی جدای از آنها است.

توجه بفرمایید که روحی که در انسان به نفخه الهی دمیده شده تا او حیات پیدا کند و پس از مرگ انسان به برزخ منتقل می‌گردد و در قیامت باز متعلق به جسم می‌شود، اصل وجود انسان است که پرتویی از خداوند است. این روح تنها شباہتش به روحی که مامور الهی است در "حیات" اوست و اصلاً چون هر دو حیات دارند به اشتراک لفظی روح نامیده شده‌اند. هر دو به نفخه الهی و صرف خطاب کن بی‌واسطه موجود شده و از خالق مطلق صدور پیدا کرده‌اند. مسیح نیز که بی‌واسطه‌ی پدر خلق شده روح الله نامیده شده است یعنی مستقیماً به نفخه الهی در بطن مریم، بی‌پدر حیات یافته است.

در کتاب الغارات از امیر المؤمنان(ع) روایت است که به کسی گفت روح، جریل نیست و غیر از فرشتگان است. آنکس جسارت کرد و به ایشان گفت حرف بزرگی میزنی! علی(ع) فرمودندانستن این مطلب مال این است که تو علمت را از گمراهان گرفته‌ای. سپس آیه فوق را تلاوت نمود.

کلینی از امام کاظم(ع) روایت میکند که از جمله کسانیکه در آن موطن اجازه سخن می‌باشد ماییم که برای شیعیان خود شفاعت میکنیم.

تفسیر فرات کوفی از ابو حمزه ثمالی از امام باقر(ع) روایت میکند که کسی به ایشان فرمود همه طوایف مسلمین مثل شما میگویند "لا اله الا الله". امام(ع) فرمود هیهات که چون به این موطن قیامت رسند، خداوند این قول را از همه ایشان سلب میکند جز شیعیان ما. سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. سپس فرمود این است معنای "اذن له الرحمن".

ذِلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأْ (۳۹)

آمدن چنین روزی حتمی است. پس هر کس می‌خواهد راهی به سوی خدا پیش گیرد. مآب راهی است که انسان را به منزلش باز می‌گرداند تا در آنجا آرام گیرد. جوار خدا آرامگه حقیقی انسان است و انسان به جز قرب او هرگز آرام نیابد. این آیه مهمترین آیه سوره و به منزله نتیجه و غایت آن است.

إِنَّا أَنذِرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَقْمَدُ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰)

ما شما را از عذابی نزدیک می‌ترسانیم؛ روزی که هر کس هرچه را پیش فرستاده می‌بیند و کافر می‌گوید کاش خاک بودم.

يعنی کاش نابود می‌شد و این روز را نمی‌دیدم. عذاب قریب میتواند اشاره به لحظات پایانی عمر انسان هم باشد؛ گویا در آن لحظات تمام عمر پیش چشم انسان مرور می‌شود و بر طبق

آنچه کرده، مرگ برایش به شکلی زشت یا زیبا متوجه می‌گردد و بهشت یا جهنم بزرخی آغاز می‌گردد. خدایا توفیق سربلندی در تمام عقباتی که در پیش داریم، عنایت فرما. از ابن عباس نقل شده که "یا لَيَتَنِي كُنْتُ تُرَابًا" یعنی کاش لگدمال میشدم. علی بن ابراهیم میگوید یعنی کاش علوی میبودم، چون بوتراب لقب امیرمؤمنان(ع) است و او صاحب زمین است.

خلاصه سوره نبأ بیان بدفرجامی طاغین و عاقبت خوب متقین است. همه اینها را گفته تا به این آیه برسد که **فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأْ**. یعنی راه خدا را در پیش بگیرید و به سوی خدا بازگردید و از متقین شوید.

سوره نازعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره هم با چند قسم آغاز می‌شود که طبق معمول مُجمل و سربسته بیان شده‌اند. سپس به احوال قیامت می‌پردازد و در ضمن آنها قصهٔ موسی را به اختصار تمام به گونه‌ای که قلیل باشد و دلیل، به عنوان عترت ذکر می‌کند. سپس باز به احوال قیامت پرداخته، کلید سعادت و شقاوت را به شکل پندی عظیم در دسترس بشر قرار می‌دهد؛ که بیان می‌گردد. در تفسیر برهان دو روایت هست که از آنها برمی‌آید که این سوره برای مخفی ماندن از چشم دشمنان کارساز است.

وَ النَّازِعَاتِ غَرْفًاً (۱) وَ النَّاثِطَاتِ نُشْطًاً (۲) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًاً (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًاً (۴)
فَالْمُدَبَّراتِ أَمْرًاً (۵)

در بیان معنای این پنج قسم، مفسرین اقوال گوناگونی دارند که مشهورترین آنها که به نظر درست‌تر هم می‌آید این است که این پنج آیه راجع به فرشتگان است. صریح‌ترین آیه برای حمل بر فرشتگان آیه پنجم است که آنها را مدبرات امور دانسته. یعنی مجریان فرامین الهی در زمین و زمان؛ برای خلق، بقاء، روزی، تطور، تشریع، مرگ، انتقال به نشأت دیگر، زنده کردن مجدد، حساب‌رسی، عذاب و پاداش. در این صورت از اول سوره معنای آیات این می‌شود:

قسم به فرشتگانی که برای اجرای فرامین الهی از جای خویش به سرعت کنده شده و به سوی انجام آن کار فرومی‌آیند، با نشاط به سوی آن کار می‌شتابند، در حین انجام ماموریت مشغول تسبیح گفتند، پس برای انجام کار از هم سبقت می‌گیرند، و این‌گونه امور را تدبیر می‌کنند.

البته برای آیه نخست برعی گفته‌اند مقصود فرشتگانی است که جان کفار را که به دلیل علاقه، به دنیا وابسته‌اند، نزع می‌کنند یعنی می‌گنند، آن‌هم به سختی(=غَرْقاً)؛ آیه دوم را هم گفته‌اند مربوط به قبض روح مؤمنین است با نشاط و مدارا.

در هر حال از آیات نخست این سوره این حقیقت بدست می‌آید که دنیا و حوادث آن همه تحت تدبیر قدرت قاهره خداوند است که توسط عُمال و خدمت‌گزاران خویش مثلاً فرشتگان در آن تصرف می‌کند. پس کسی که با این خدا دوست شد غمی نخواهد داشت. یک نکته هم در عبارت "مُدَبِّراتٍ أَمْرًا" هست که کمتر مفسّری به آن پرداخته و آن اینکه با اینکه این فرشتگان مطیع فرامین الهی‌اند اما اجمالاً بعضی تدبیرها به خود ایشان تفویض شده است. توجه بفرمایید! و البته این منافی تدبیر خدا نیست.

در مجمع‌البحرين از امام‌باقر(ع) روایت است که بیرون کشیدن روح کفار از بدنشان به کشیدن زه کمان تا حد پارگی شبیه است. عُدة الداعی روایتی از پیامبر(ص) آورده که ناشطات سگهای دوزخ‌اند که گوشت و استخوان کفار را با هم فرو می‌بلعند. نقل قولی از ابن عباس ذیل عبارت "مدبّرات امر" هست که خداوند فرشتگانی در هر مکان دارد. پس اگر در بیانی درمانده شدید فریاد کنید: ای عباد الله! مرا کمک کنید.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِهَةُ (۶) تَتَبَعُهَا الرَّادِفَةُ (۷)

(قسم به اقسام فرشتگان که) لرزشی عظیم در پیش است. و پس از آن اتفاقی دیگر ردیف خواهد شد.

راجفه لرزشی است که می‌کشد. گویند لرزش راجفه از صدای مهیب صور است که همه را به رعشه انداخته و می‌کشد، سپس نفخه دوم که از آن به رادفه تعبیر شده همه را زنده می‌کند. در کتاب مناقب از امام رضا(ع) روایت است که "رادفه" دابة‌الارض یا امیرالمؤمنین(ع) است.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِهَةُ (۸) أَبْصَارُهَا خَائِشَةُ (۹)

دل‌هایی در آن روز مضطرب است، چشمان‌شان نیز از ترس به زمین دوخته شده است.
سه آیه بعد نیز سخن همین‌هاست:

يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَنْ دُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أَإِذَا كُنَّا عِظَالِمًا نَخِرَةً (۱۱)

می‌گویند این ماییم که از عالم قبر برخواسته و بازگشته‌ایم؟ پس از این که استخوان‌هایمان متلاشی شده بود؟

قَالُوا تُكَ إِذَا كَرَةُ خَاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّا هِيَ رَجْرَةُ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُنْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴)

می‌گویند این بار زنده شدنی است که- به دلیل حساب‌رسی- خسارت بار است.
خود این زنده شدن- صرف نظر از سختی‌هایی که در آخرت گریبان‌گیر کافرین است- تنها یک لحظه سختی دارد و خود را ناگهان زنده و بیدار می‌بینند.

در تفسیر برهان از قول امام صادق(ع) است که "ساهره" حالت بیداری بالاجبار ارواح است
بطوریکه زجر بسیار میکشند، نه میخوابند نه میمیرند.

در اینجا داستان موسی(ع) را بطور خلاصه در یازده آیه می‌آورد و می‌خواهد از آن عبرت بگیریم و شرط عبرت گرفتن را خشیت ذکر می‌کند. این یازده آیه از زیباترین تلخیصات قرآن است و احتمالاً- بر طبق ترتیب نزول- این نخستین بار است که فرشته وحی با محمد(ص) از موسی(ع) سخن می‌گوید.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِأَنَّوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوَّى (۱۶)

آیا داستان موسی را شنیده‌ای؟ آن‌گاه که خدا در وادی مقدس طوی او را صدا زد.
وادی، پهنه‌ای از زمین است که میان چند کوه واقع شده است.
و گفت:

اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷)

به سوی فرعون برو که افسارگسیخته است.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَرَكِي (۱۸) وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۱۹)

بگو می خواهی آدم خوبی شوی؟ می خواهی تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا خشیت
یابی؟

به نرمی و لطافت این خطاب‌ها توجه بفرمایید.

فَأَرَاهُ الْآتِيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ وَعَصَى (۲۱) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۲۲)

پس معجزه بزرگ-اژدها شدن عصا- را به او نشان داد. اما تکذیب کرد و سرکشی نمود.
برخواست و رفت در حالی که بر ضد موسی تقشه می کشید.

فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (۲۴)

پس همه را جمع کرد و فریاد کشید: من سرور و سلطان شما یا معبد بزرگ سرزمین مصر
هستم.

بصائرالدرجات از امام صادق(ع) روایت میکند که هرکه مردم را بسوی عبادت خود میخواند،
مانند فرعون است. گوییم به عبادت خود میخواند یعنی مردم را به خویش دعوت میکند تا او
را ستایش کنند و فرمانبر او باشند.

تفسیر نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که جبرئیل به خدا گفت خدایا فرعون را
وامیگذاری تا ادعای خدایی کند؟ پس کی میخواهی جلو او را بگیری؟ خداوند فرمود این
سخن را مخلوقی چون تو میگوید که میترسد فرصت از دستش برود اما من نمیترسم کار از
دستم در برود و هر قدر هم که به او فرصت بدhem در چنگ من است.

در روایتی ابن عباس گوید موسی(ع) عرض کرد خدایا چرا با اینکه فرعون مدّعی خدایی است به او چهارصد سال سلطنت داده‌ای؟ خداوند فرمود چون او حَسَنُ الْخُلُقِ و سهل الحِجاب است یعنی خوش بخورد است و دیدنش برای رعیت آسان است. در روایت دیگری است که چون چهارصد است که امنیت را برقرار کرده و مردم در پناه این امنیت زندگی میکنند.

در کتاب سعدالسعود است که آنچنان فرعون به روبیت خویش باور داشت که چون دید دریا شکافته شد، به قومش گفت از ترس من شکافته شده نه برای خلاصی بنی اسرائیل! پس شتاب کنید و بتازید تا بر بنی اسرائیل ظفر یابیم. پس وارد نیل شد و نیل به هم آمد و او را غرق ساخت.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآمَرَةِ وَالْأُولَى (۲۵)

سرانجام راهی که رفت این بود که خداوند دنیا و آخرت او را برابر داد. یعنی در دنیا و آخرت او را عذاب کرد. نکال عذابی است که ضرب المثل دیگران شود. توجه بفرمایید که تاریخ موسی و فرعون را با اختصاری فوق العاده نقل کرده و خطاب، معطوف عبرت است نه جزئیات. ما نیز این درس را باید از خدا ییاموزیم و در گفتار و نوشتار خویش به جای قلم‌فرسایی و اتلاف وقت مخاطب، خطاب را به عبرت‌ها معطوف کنیم یعنی کلیدهای موفقیت و شکست و دلایل حسن عاقبت و سوء آن.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعْبَرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۲۶)

در این داستان عبرت بزرگی است برای کسی که خشیت کند. خشیت ترس از خداست. معنی بهتر آن حریم خدا را رعایت کردن و محترم شمردن اوست. توجه بفرمایید که خشیت، که موسی هم فرعون را بدان دلالت کرد اما نتیجه نبخشید، مهمترین واژه‌ای است که در این سوره بکار رفته و مانند نگینی است که سوره، چون انگشتی آنرا در برگرفته.

عبرتی که این سوره دارد، همان یادگرفتن خشیت است. همانچه فرعون نداشت و دنیا و آخرتش بر باد رفت. هرکس هم این خشیت را فاقد باشد، خسرالدینیا و الآخرة خواهد بود. آیات بعد هم در صدد ایجاد خشیت در شنونده‌اند. آیه برتر سوره هم که به زودی خواهد آمد خشیت را معنا می‌کند.

أَتُّمْ أَشْدُ خَلْقَامِ السَّمَاءِ بَتَاهَا (٢٧) رَفَعَ سُمَكَهَا فَسَوَاهَا (٢٨)

خلق کردن شما سخت‌تر است یا آسمان؟ که آن را برافراشت. کرانه‌هایش را بالا برد و آن را به نظم زینت داد.

وَأَغْطَشَ لَيْلَاهَا وَأَخْرَجَ ضُحَّاهَا (٢٩) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (٣٠) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمِنْ عَاهَا (٣١)

شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت. سپس خشکی‌های زمین را گسترش داد. از آن چشم‌هه جوشاند و با آبش گیاه رویاند.

وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (٣٢)

و کوه‌ها را محکم کرد.

مَتَاعًا لَكُمْ وَلَا نَعَمُكُمْ (٣٣)

تا بهره شما و حیوانات‌تان باشد.

یک خط کافی است تا فهمیده شود که آن خط خودش نوشته نشده و نویسنده دارد، چطور آسمان‌ها و زمین را می‌بینند و پی به آفریننده آن نمی‌برند؟

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّلَامَةُ الْبُنَرَى (٣٤) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (٣٥) وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِئَنْ

بَرَى (٣٦)

اما هنگامی که آن حادثه بزرگ یعنی قیامت در رسد، همان روزی که انسان نتیجه تلاش خویش را می‌بیند، و جهنم برای همه خودنمایی می‌کند.

در تفسیر علی بن ابراهیم از قول پیامبر(ص) آورده که "طامة الكبری" همان مرگ است. در کتاب کمال الدین شیخ صدوq از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که "طامة الكبری" همان دابة الارض است.

فَآمَّا مِنْ طَغَىٰ (٣٧) وَ آمَّرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (٣٨) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمُأْوَىٰ (٣٩)

در آن روز هرگز که طغیان کرده- یعنی همان طور که راجع به فرعون گفته شد به دل خواه خویش عمل کرده و هوای نفس خویش را خدای خود گرفته و کوس انا رب زده- و زندگی دنیا را غایت خواسته خویش قرار داده، جحیم جای اوست.

جحیم یکی از وادی‌های جهنم است. جهنم طاغیان دنیاطلب است. کسانی که حق را ناچر می‌کنند و همیشه حق را به خود می‌دهند و به هر قیمتی می‌خواهند به دنیا برسند؛ جهنم خودخواهان دنیاطلب، جهنم امثال فرعون.

شیخ مفید در امالی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که به حسن بصری فرمود از مصادیق این آیه کسی است که به دین عمل کند تا بدینا برسد.

وَ أَمَّا مِنْ خَافََ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَفَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (٤٠) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمُأْوَىٰ (٤١)

اما کسی که از مقام پروردگار حیا کند و نفس را از هوی بازدارد، جنت جای اوست.

این آیه مهم‌ترین آیه این سوره و تفسیر خشیت است. یعنی به جای خود، باید خدا را خواست و پرستید و به جای دنیا که مطعم هوای نفس است باید آخرت را خواست و نفس را لجام زد. این خشیت در برابر رب و راه نجات است.

کلینی در کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که "من خاف مقام ربہ" کسی است که میداند خدا وی را میبیند و سخنان او را میشنود و از اعمال نیک و بدش آگاه است.

ذیل فقره "نهی النفس عن الهوى" دیلمی در ارشاد القلوب از حضرت رسول(ص) در حدیثی قدسی روایت کرده که خدا فرموده: هرگاه بندهام خواست مرا بر خواست خود مقدم بدارد من ملائکه خود را حافظ او میکنم و آسمان و زمین را کفیل او میگردانم و خودم برایش تجارت مینمایم و در نهایت، دنیا برایش سر تسلیم و خدمت فرو میآورد.

کلینی در کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که از هوای نفس برحذر باشید همانطور که از دشمن خویش حذر میکنید.

همو از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که از دو چیز بر شما میترسم: پیروی از هوی و آرزوی بلند.

همو از امام کاظم(ع) روایت میکند که پی هوای نفس رفتن مساوی با سقوط و هلاکت است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (٤٢) فِيهِ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا (٤٣) إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَا (٤٤)
از تو میپرسند این قیامت کی خواهد آمد؟ اما تو را چه به دانستن زمان قیامت؟ قیامت زمامش بددست خدادست.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنْ يَعْجَلُهَا (٤٥)
تو فقط کسانی را که اهل خشیت اند از آن بترسان.

كَانُوكُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَّاهَا (٤٦)
روزی که قیامت شان بپا شود گویند گویا به اندازه یک عشاء یا صبحگاه در بزرخ قبر یا دنیا درنگ نکردیم.

یعنی زمان پیش از قیامت برای کسانی که در آن سر بر می‌آورند جز اندکی به نظر نمیرسد.
گویا خوابی کوتاه بوده و زمانی اندک.

نتیجه و غایت سوره "خشیت" در برابر خداوند است که لازمه فلاح و رستگاری است و تحقّق آن به رهایی از خودخواهی و دنیاطلبی و هوس بازی است و نیز به پاس داشتن حریم فرامین الهی.

سوره عبس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره در مگه و در آغاز دعوت علی‌ی رسول اکرم (ص) نازل شده و دارای دو بخش مجزا است. بخش نخست آن، که شانزده آیه است، می‌خواهد تذکراتی برای تبلیغ دین دهد تا غایت تبلیغ که جذب مردم است در تناقض با اخلاق و توحید قرار نگیرد. بخش دوم سوره تحذیر از ناسیابی است و تشویق به بندگی.

عبد وَ تَوَلَّ (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَغْنَى (۲)

عبوسی کرد و از طرف روی برگرداند؛ چون که کوری نزد او آمده بود. تمامی مفسران اهل سنت و بسیاری از مفسران شیعه مخاطب این آیات را رسول مکرم اسلام (ص) دانسته‌اند. خطاب آیات از نظر ادبی نیز جز این را برنمی‌تابد. سید مرتضی با دغدغه‌های کلامی که داشته، مخاطب بودن رسول خدا را در این آیات برنتافته و آنرا منافی خلق عظیم ایشان دانسته است. برخی مفسران شیعه که پس از او آمدند نیز همین را اختیار و حتی عین جملات سید مرتضی را نقل کرده‌اند. در هرحال همان‌طور که طبرسی، علامه مجلسی، طالقانی، محمد تقی شریعتی، و مکارم گفته‌اند عتاب خدا به رسولش در این آیات مستلزم نفی عصمت و انتساب گناهی به حضرت ایشان نبوده بلکه تذکر به اولویت‌هایی است که بعضی به جای بعضی نشسته؛ یعنی نهایتاً ترک اولی صورت گرفته. آن قدر متن آیه صراحت دارد که به خبر واحدی که مخاطب عتاب آیه را فردی از بنی امیه می‌داند نمی‌توان اعتنا کرد. به خصوص که صدر و ذیل روایات آن باب در مجمع البیان با هم نمی‌سازد به طوری که خود صاحب کتاب را مجاب نکرده است و بر فرض معاتب بودن رسول خدا (ص) برای ایشان عذر تراشیده که چون آن فرد ناییناً بود، روی ترش کردن اخلاقاً عیبی ندارد. البته

با صرف نظر از ضعف سند خبر، اینجا مظاہن جعل است و باید به خبر مشکوک بود. صاحب المیزان نیز تلویحاً به این اشکالات اشاره نموده است.

مشهورترین شان نزول آن طور که فریقین نقل کرده‌اند این است که پیامبر جمعی از اشراف قریش را جمع کرده بود تا به سوالات ایشان راجع به اسلام پاسخ گوید بسا که به اسلام جذب‌شان کند. در اثنای سخن، نایینایی به نام ابن‌ام مکتوم به مجلس آمد و از پیامبر تقاضا کرد از آیات خدا برایش بخواند و عملاً مجلس را به هم ریخت؛ پیامبر که تلاش خود را برای جلب اشراف به دین - که طبعاً می‌توانست برای اسلام خیلی نافع باشد - برباد رفته دید، از حضور ابن‌ام مکتوم ناخرسند شد و چهره در هم کشید و به او کم محلی کرد.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَرَكِي (۳) أَوْ يَدَكُرُ فَتَنَّعِهُ الذَّكْرُ (۴)

و تو چه میدانی شاید او تزکیه نفس کند! یا لااقل متذکر گردد و به دردش بخورد. توجه بفرمایید که معنا ندارد ضمیر "ک" در "ما یدریک" جز به پیامبر برگردد.

أَمَّا مِنِ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرَكِي (۷)

اما آنکس که خود را بی‌نیاز از پند میداند، تو به او توجه می‌کنی. در حالیکه اگر او بی‌تغییر نباشد چیزی برگدن تو نیست.

یعنی تو کسی را که تشنه است و باید او را سیراب سازی و انهاده‌ای و بدنبال کسی افتاده‌ای که اصلاً عطش آب در او نیست، لذا نسبت به او وظیفه‌ای هم نداری. این یک ملاک مهم در تبلیغ است و درس اصلی این آیات همین است.

توجه بفرمایید که "احساس بی‌نیازی" اصلیترین علت عدم اقبال مردم به دین است. به همین دلیل معمولاً اقبال نیازمندان به دین بیشتر است. البته اصل، نیاز معنوی است نه مادی یعنی کسی می‌تواند ثروتمند باشد اما بفهمد که ثروت پاسخگوی نیازهای حقیقی او نیست و بدنبال کمال مطلق و ارتباط با خدا برآید و کسی فقیر باشد اما گمان کند آنچه به آن نیاز دارد گدایی از ثروتمندان است یا دزدی از آنها و بجستجوی خدا برنياید. اما "معمولًا" فقیران و لطمه

دیدگان دنیوی اقبال بیشتری به دین دارند و اصحاب انبیاء را همین‌ها تشکیل میدهند و صاحبان زر و زور خود را از پیام انبیاء مستغنى میدانند و دشمنی با انبیاء را سازماندهی میکنند.

وَأَمَّا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ (٨) وَهُوَ يَخْشَىٰ (٩) فَأَنْتَ عَنْهُ تَالَّهُ (١٠)

اما کسی را که بسوی تو میشتابد و خشیت دارد، یعنی پذیرش دارد، وانهاده، به دیگری میپردازی.

توجه بفرمایید که ضمیر "ک" در "جائک یسعی" نیز غیر از پیامبر نمیتواند باشد. جالب است که سعی اگر با خشیت همراه شود بهترین حالت انسان برای پذیرش تعالی است. سعی کنیم همیشه این دو را همراه هم داشته باشیم.

البته ممکن است دو آیه اول سوره راجع به فردی از بنی‌امیه باشد و بقیه آیات راجع به نبی‌مکرم اسلام(ص)، به این صورت که پیامبر(ص) درحال صحبت با آن فرد بوده که ابن‌اممکтом وارد شده. آن فرد رو ترش کرده و قهر نموده است و پیامبر سعی کرده که او را بازگرداند و جواب ابن‌اممکtom را هم بدهد و بگونه‌ای میان آندو جمع نماید که خدا فرموده آن فرد را واگذار و به او امید هدایت نبند که ابن‌اممکtom تو را کفایت است. این تفسیر که در تصحیح اخیر آنرا به متن اضافه نمودم با کشف اهل معنا - که برای فهم این آیات و حل تعارض اخبار با ظهورش، از خدا استمداد جسته‌اند - مطابقت بیشتری دارد.

كَلَّا إِنَّهَا تَذَكَّرٌ (١١) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (١٢)

(آنچه واقع شد) صحیح نیست. قرآن تذکر است برای هرکس که خواهد تذکر پذیرد. یعنی داعی حق باید به مستعدان پردازد چه فقیر باشند و چه غنی. یعنی اسلام دین کیفیت است نه کمیت و مهم نیست روسای قبایل ایمانی سطحی و مصلحتی بیاورند و تعداد مسلمانها با ایمان آوردن آنها بیشتر شود؛ خداوند بدنبال کسی است که ایمان واقعی بیاورد و خویش را تزکیه کند و به خدا تقرّب جوید، گرچه یک نفر بیشتر نباشد و گرچه کور باشد!

رعایت اخلاق در اسلام نیز نه بخاطر نفع جامعه است که در ایمان اشرف قریش شاید نفع اجتماعی بیشتری میبود، بلکه بخاطر جنبه توحیدی است که در عمل اخلاقی است. لذا میبینیم که روحیه جهاد و جنگ و شهادت برای خدا، که امروزه در هیچ فلسفه اخلاق بشری موجّه نیست، نزد خدا عین حُسْن و زیبایی است. پس توجه بفرمایید که اساس اخلاق قرآنی کار برای خدادست و اساس اخلاق بشری کار برای اجتماع و ایندو الزاما همیشه هم راستا نیستند.

زشتی عبس و تولی در این سوره هم بخاطر امید بستن به فعل و تدبیر خویش و ترجیح مستغنى بر تشننه در دعوت به خدادست به گمان اینکه قدرت و ثروت آن مستغنى بیشتر بدد دین میخورد. حال آنکه خدا فرموده "ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضْلِلِينَ عَصُدًا" یعنی من از کمک اینها بی نیازم، و اینکه این امکنوتوم کور بود و عبوسی ایشان را ندید فعل را از قبیح خارج نمیکند چون ذات فعل و جنبه توحیدی آن که ترک اولی بود ناپسند خدا بود چه آن کور ناراحت شده باشد چه نه.

فِي صُحْفٍ مَكَرَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٌ مُظَاهَرَةٌ (۱۴) يَأْنِدِي سَقَرَةً (۱۵) كَرَامَ بَرَّةً (۱۶)
در صحیفه هایی مکرم، بلندپایه و مطهر (از خطأ و لغو و تناقض). بدست نویسنده‌گانی گرامی و نیکوکار.

از این آیات همینقدر فهمیده میشود که قرآن پیش از نزول بدست فرشتگان، در صحیفه‌های متعددی نوشته و ضبط میشود. اما کیفیت آن چگونه است نمیدانیم.

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷)

مرگ بر انسان چقدر ناسپاس است.
از اینجا بخش دوم سوره آغاز میشود و این آیه از تتدربین نفرینهای خدا نسبت به انسان است و از آن برمایید که ناسپاسی زشتربین صفت انسان است. سپس حقارت انسان و نعمات خدا

را بیان میکند تا رشتی این ناسپاسی را بیشتر نشان دهد. مهمترین پیام این بخش سوره تحذیر از ناسپاسی و تشویق به بندگی به عنوان سپاس است.

مِنْ آيَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ حَلَقَهُ فَقدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسِّرْهُ (۲۰)

از چه چیز او را خلق کرد؟ از نطفه‌ای و سپس او را شکل داد. سپس راه رشد را برایش تسهیل کرد.

این نشان میدهد که درست بودن راه رشد و تعالی یک ملاکش سهولت آن است. آدم وقتی به سمت صدق و عشق و انس با خدا حرکت میکند میفهمد چقدر آسان است؛ بخلاف حرکت در مسیر دروغ و خودخواهی و انس با طواغیت که سخت و طاقت فرسا و مُستهلك است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱)

سپس او را میراند و بگورش افکند.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲)

سپس هرگاه خواهد او را برانگیزد.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمْرَهُ (۲۳)

هرگز (از انسان راضی نیستم) واقعا آنچه را خدا خواسته بجا نمیآورد. آنچه خداخواسته یک کلمه بیشتر نیست گرچه اقتضائی که این کلمه دارد اندک همه ابعاد وجود انسان را در بر میگیرد و او را دگرگون و الهی میکند. آن یک کلمه رعایت بندگی است. یعنی بفهمد بندۀ خداست و باید بندگی کند.

فَلَيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴)

پس انسان به غذایش بنگرد.

این آیه و هشت آیه بعدش تذکری است به اینکه آدم، ناسپاس غرق نعمات الهی است و اگر به آنچه هر روز میخورد بنگرد و در آن تأمل کند، میبیند که دائم سرسفره خداوند است.

برخی اهل ذوق این آیه را با استناد به روایتی از علی(ع) در این معنا استخدام کرده‌اند که: انسان در غذای معنوی خویش هم حساس باشد، مثلاً پای صحبت چه کسی نشسته؟ چه کتابی را میخواند؟

کلینی از امام باقر(ع) روایت میکند که مقصود از طعام، علم انسان است که باید از جای درست بدست آید.

أَنَّا صَبَّيْنَا الْمَاءَ صَبَّاً (٢٥) ثُمَّ شَقَّيْنَا الْأَرْضَ شَقَّاً (٢٦)

ما آبی فراوان فرومی‌ریزیم، آنگاه زمین را بخوبی می‌شکافیم.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبَّاً (٢٧) وَ عِنْبَأً وَ قَضْبَأً (٢٨) وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (٢٩)

دانه‌های زیادی در آن میریابیم. و تاکستان انگور و سبزیهای تازه. و درختان زیتون و نخلهای خرما.

وَ حَدَائِقَ غُلْبَأً (٣٠) وَ فَاكِهَةَ وَ أَبَأً (٣١)

و باغهای انبوه و میوه‌ها و مراعع سرسبز.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (٣٢)

برای استفاده شما و چهارپایانتان.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (٣٣)

وقتی آن فریاد گوش خراش شنیده شود. این بانگ هولناک و کرکنده که در چندجای قرآن از آن سخن رفته از مقدمات قیامت است.

يَقِنُ الْمَرءُ مِنْ أَخِيهِ (٤٣) وَأَمْهَ وَأَبِيهِ (٤٥) وَصَاحِبِتِهِ وَبَنِيهِ (٤٦)

همان روزی که انسان از برادرش، و از پدر و مادرش، و از همسر و بچه هایش میگریزد. ارشاد القلوب از رسول خدا(ص) روایت میکند که در آنروز مرد بچه اش را بیاد خوبیهایی که به او کرده میاندازد و میگوید حالا من محتاج هستم آیا ذره ای از حسنات را به من میدهی؟ اما بچه میگوید من خودم محتاج ترم. سپس به زشن میگوید و او هم ایا میکند. مکارم الاخلاق از رسول خدا(ص) روایت میکند که مؤمنین حقیقی از این آیه مستثنی هستند.

لِكُلِّ امْرٍ يَمْنُهُمْ يَوْمَئِذٍ شَانٌ يُغْنِيهِ (٤٧)

چون آن روز هر کس آنقدر گرفتاری دارد که به فکر دیگری نباشد. توجه بفرمایید که هول انگیزی واقعی در همین دنیا نیز از حدی که بگذرد، آدمی به تقرّد میرسد و پیوندهای او گسسته میگردد.

فرات کوفی از رسول خدا(ص) روایت میکند که به ابن مسعود فرمود: آنچه را که فایده ای برایت ندارد واگذار و به آنچه ثروت آخرت است مشغول باش که "لکل یومئذ شان یعنیه".

تفسیر برهان از رسول خدا(ص) روایت میکند که در سه موطن هیچ کس بیاد کسی دیگر نیست: یکی وقتی در برابر ترازوی اعمال قرار میگیرد و یکی وقتی دارد از صراط میگذرد و یکی وقت تحويل نامه اعمال که نمیداند نامه اش را بدست راستش میدهند یا چپ؛ سپس قرائت فرمود: "لکل امری یومئذ شان یعنیه".

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ (٤٨) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبِشَةٌ (٤٩)

آن روز صورتهایی نورانی اند؛ و خندان و شادان.

برقی در محاسن از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که یک دسته از کسانیکه در آنروز "ضاحک و مستبشر"اند کسانی هستند که مساجد خدا را توقیر میکردهاند؛ یعنی بزرگ و محترم میداشته‌اند.

وَوُجُوهٌ يُؤْمِنُ بِهَا غَبَرَةٌ (٤٠) تَنْهَىٰهُ قَرَّةٌ (٤١) أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرُهُ الْفَجَرُهُ (٤٢)

صورتهایی هم در آن روز غبار غم برشان نشسته. و تاریکی آنها را پوشانده. آنها یند همان ناسپاسان تبهکار.

دلیل این سوء عاقبت همانطور که آمد، کفران و ناسپاسی است. یعنی انسان آب گوارا گرفته اما نم پس نمیدهد؛ تا توانسته مصرف کرده اما تولیدی نداشته است؛ رزق خدا را خورده و بر جز او گردنش نموده. قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكَفَرَهُ.

خدایا شکر خویش بر ما الهام نما! که شکر گنجی است که به هر که خواهی و پسندی، عطا فرمایی.

وقتی توفیق شکر آمد، آدمی میفهمد که در وجود و حیات و ممات و نشورش، سر سفره خدا نشسته، لذا زبان به شکر میگشاید و سر به سجده نهاده و جوارح خویش را در فرمان و رضای خدا بکارخواهد انداخت.

این سوره دو بخش مجزا داشت: بخش اول توصیه‌ای اخلاقی-توحیدی به مبلغان دین بود که وقت خویش را صرف تشنگان معرفت کنند و در دعوت به خدا به ثروت و شوکت کسی نظر نداشته و خلق را با یک چشم بنگرند و گرفتار قیافه‌ها نباشند. چنانکه از حضرت ختمی مرتبت(ص) روایت است که هر کس به ثروتمندی سلام کند غیر از آن سلامی که به فقیر کرده، مورد غضب خدا واقع شود یا اگر کسی به غنی بخاطر غنایش تواضع کند نصف

ایمانش از او برخیزد. تجربه خود این حقیر چنین بوده که آنها که طمع داشتم از سالکان طریقت گردند و توجه زیادی صرفشان نمودم، راه را رها کرده و رفتند و آنها را که گمان نداشتمن، در راه و رفیق، ماندند!

استاد این حقیر جناب شیخ عزیز الله خوشوقت روزی فرمود: مقتضای آیه «وَأَخْتَارَ مُوسَى مِنْ قَوْمِهِ سَبْعِينَ رَجُلًا» این است که موسی چون خودش نخبگانی از میان قومش انتخاب کرد، همه "تو زد" از آب درآمدند؛ بگذار شاگردان و رفیقان و استادانت را خدا برایت انتخاب کند! حالا از لزوم توجه به تشنگان و مفتون اشراف جامعه نشدن که بگذریم، نکته دیگری هم در این آیات هست و آن اینکه نفس عبوسی و ترشیوی و تحويل نگرفتن کسی که تشنه معارف است امری رشت است بگونه‌ای که ده آیه را خداوند به مذمت این کار اختصاص داده. پس در وادی تعلیم، معلم باید حلم بسیار داشته و در نهایت خوشیوی و خوشخوبی با متعلّمین باشد. این نکته‌ای است که هیچ مفسّری متعرض آن نشده.

نکته دیگر اینکه حتی خم کردن ابرو به مؤمنین و تحويل نگرفتن ایشان توبیخ دارد چه رسد به بیراه گفتن به ایشان و دعوا کردن با ایشان.

بخش دوم سوره خرده بر ناسپاسی انسان است که غرق نعمت خدادست و خلق و رزق و اماته و احیایش بدست خدادست.

تحذیر میدهد که آخر ناسپاسی، سیه‌رویی است و تبیه میکند که سپاس آدم را رو سپید خواهد کرد.

سوره تکویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از دو بخش تشکیل شده: بخش نخست، دوازده واقعه قیامت را ذکر میکند تا بگوید هر کس هرچه کشته، در آنروز همان را درو خواهد کرد. بخش دوم سوره که با چند قسم آغاز میشود نبوت محمد(ص) و نقش جبرئیل در نزول وحی و حقانیت قرآن را تذکر میدهد تا در نهایت بگوید قدر قرآن را بدانید و از آن برای پیمودن راه درست بسوی سعادت ابدی بهره گیرید.

إِذَا الشَّمْسُ كُوَرَتْ (۱)

وقتی خورشید را بی نور کنند.

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرْتْ (۲)

وقتی ستارگان خاموش شوند.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيَرَتْ (۳)

وقتی کوهها را بحرکت درآورند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطَلَتْ (۴)

وقتی مردم حتی اموال با ارزش خویش را رها کنند.
عیشار شتر آبستنی است که نزدیک است بزاید و شتری دیگر و شیری سرشار نصیب صاحبش کند، لذا از با ارزشترین اموال برای عرب بیابانی آنروز بود.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِّرْتُ (٥)

وقتی جانوران وحشی را گردآورند.

این آیه نشان میدهد که حشر مخصوص جن و انس نیست و همه حیوانات محشور خواهند شد تا زندگی جدیدی را آغاز کنند. در برخی روایات از حسابرسی ایشان بر مبنای فهمشان سخن رفته و مطلب غریبی نیست چون طبق روایات بسیار، حیوانات حتی نباتات و جمادات فی الجمله مختارند و میتوانند حق یا باطل را انتخاب کنند و ظلم و احسان و طاعت و عصیان را میفهمند و واجد معرفت الله‌اند؛ مثل انسان دعا میکنند و غیر از تسبيح تکوینی، مکلف به نمازی مخصوص بخود میباشند و برحسب اتیان یا وانهادن آن، مطیع یا عاصی میگردند و سرنوشت‌های گوناگونی حتی در این حیات تجربه میکنند.

خلاصه همانطور که صریح قرآن است آنها هم امتهای مثل ما میباشند و مثل ما محشور میگردند: وَ مَا مِنْ ذَائِبٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمُّمٌ أَمْثَالُكُمْ... نَمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (الأنعام: ٣٨).

پس هیچ تفاوتی در اختیار و تکلیف داشتن میان ما و آنها نیست جز اینکه گاهاً، نه همیشه، مورد تکلیف ما با آنها متفاوت است. رسول خدا(ص) بر دو بز گذشت که بیکدیگر شاخ میزدند، فرمود یکی از ایشان ظالم است و در قیامت جواب خواهد داد.

وَإِذَا الْبَحَارُ سُجَّرْتُ (٦)

وقتی دریاها را به جوش آورند.

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوَّجْتُ (٧)

وقتی خوبان را به خوبان و بدان را به بدان برسانند.

این آیه از امیدوار کننده‌ترین آیات راجع به قیامت است. مقتضی آیه این است که مؤمنین و انبیاء و اوصیائی که احقاد(قرن‌ها) میانشان فاصله‌انداخته بود، همه به یکدیگر میرسند و

هم را در آغوش میگیرند. طاغین رانیز با هم در یکجا جمع میکنند. اما آنها پیوسته یکدیگر را طرد و لعن میکنند. چنانچه در وصف جهنم است که هر گروهی که بدان وارد شود گروههای دیگر او را لعن میکنند: **كُلَّمَا دَخَلْتُ أُمَّةً لَعَنَتْ أُخْتَهَا** (الأعراف: ۳۸) آری بهشت سرای عشق و انس و با هم بودن است و جهنم سرای نفرت و بعد و لعان.

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئَلَتْ (۸) يَأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹)

وقتی از دختر بچه‌های زنده بگور بپرسند. که به چه گناهی کشته شدند؟ رسم جاهلیت بخصوص در میان فقراء این بوده که اگر تعداد دختران خانه‌ای زیاد میشده دختر جدیدی را که بدنیا میامده زنده بگور میکردنند تا مخالفت خویش را با سرنوشت اعلام کنند و بگویند منتظر پسر بوده‌اند؛ چون پسر را عصای دست و دختر را ناخوری بی‌صرف و موجب ننگ میدانسته‌اند.

تفسیر بحرالعرفان از ابن عباس نقل میکند که زنان موقع زایمان گودالی حفر میکردند و بر سر آن مینشستند. اگر دختر میزاییدند او را در میان گودال میانداختند و اگر پسر میزاییدند او را نگه میداشتند.

وَإِذَا الصُّحْفُ نُشِرَتْ (۱۰)

وقتی نامه‌های اعمال را بازکنند. یعنی پرده ستر الهی از آنها کنار رود و نامه هرکس در معرض عموم قرار گیرد، مشابه «یوم تبلی السرائر» یعنی روزی که نهان‌ها آشکار شود.

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱)

وقتی پرده‌های آسمان را کنار بزنند. یعنی حقایق ملکوتی آشکار شود.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُقِّرَتْ (۱۲)

وقتی آتش جهنم را شعله ور کنند.

این آیه گوشه چشمی هم به این حقیقت دارد که جهنم هم اکنون موجود است و آنروز از غیب به ظهور میگراید و آتشش تیزتر میشود؛ چنانچه هست: «إِنَّ الْجَهَنَّمَ لَمُحِيطٌ
بِالْكَافِرِينَ» یعنی جهنم همین الان کافران را در برگرفته.

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلَقَتْ (۱۳)

و وقتی بهشت را به استقبال اهلش بیاورند.

این تکریم متّقین است که بهشت برای ایشان خوبیش را آراسته و آماده کرده است. یعنی بهشت همین الان آماده است و آنروز از مکمن غیب به عرصه شهود آورده شود. از نکات جالب این آیه نزدیک شدن بهشت به ایشان است، نه ایشان به بهشت، که همانطور که عرض کردیم بخاطر مقام ایشان است. چون ایشان بهشت را نمیخواستند بلکه خدا را میخواستند. لذا بهشت خواستار ایشان است.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَخْضَرَتْ (۱۴)

همان روز است که همگان میفهمند چه ها آورده اند.

این آیه نتیجه‌گیری از آیات قبل است. یعنی آنها مقدمه بیان این آیه بودند.
گندم از گندم بروید جو ز جو؛ از مكافات عمل غافل مشو.

فَلَمَّا أُقِيسَ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكَنَّسِ (۱۶)

سوگند به اجرام آسمانی که در مداری میچرخدن. سریع میروند و پنهان میشوند.
این دو آیه مجمل بوده و چیزی جز این از آنها فهمیده نمیشود.

وَاللَّيلٌ إِذَا عَسْقَسْ (۱۷) وَ الصُّبْحٌ إِذَا تَنَفَّسْ (۱۸)

قسم به شب وقتی به پایان میرسد. و به صبح وقتی کم کم جان میگیرد. خداوند سه بار در قرآن به این وقت یعنی پایان شب صریحاً قسم خورده و البته سه بار هم به آغاز شب قسم خورده و نیز بارها به تسبیح در کرانه‌های روز و شب یعنی حین تبدیل آنها به یکدیگر تذکر داده است. پس سزا نیست این اوقات به غیر ذکر حق مشغول بودن.

إِنَّ لِقَوْلِ رَسُولٍ كَيْمٍ (۱۹)

که البته این قرآن سخن فرشته‌ای بزرگوار است، به نقل از خدا. مراد جبرئیل است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعِ شَمَّ أَمِينٍ (۲۱)

بله جبرئیل نیرومند است و نزد اداره کننده جهان، مقامی والا دارد. فرشتگان گوش به فرمان اویند و او امین وحی است.

در تفسیر نورالتلقین از رسول خدا(ص) روایت است که جبرئیل فرموده من از عاقبت کار خویش یعنی اینکه عاقبت بخیر شوم، بیمناک بودم تا این آیه نازل شد و من آنرا امان دانستم. در همان کتاب روایت است که رسول خدا(ص) از جبرئیل پرسید امانتداری تو در چیست؟ فرمود در اینکه هرگز از فرمانی که دارم پا فراتر ننهم.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقْدَ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ (۲۳)

قسم که همشهری تان، پیامبر دیوانه نیست. او جبرئیل را در افق روشن-یعنی به وضوح- دیده است.

صدق در ثواب الاعمال از امام صادق(ع) روایت میکند که "افق مبین" سرزمینی مُحادی عرش است که رودها در آن جاری است و قدحهای بیشمار نهاده‌اند.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغِيْبِ بِضَّنِّينِ (۲۴)

و در رساندن وحی به شما بخیل نیست.

تفسیر قمی از امام صادق(ع) هم همین معنا را برای آیه شریفه نقل میکند.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمِ (۲۵)

قسم که قرآن کلام هیچ شیطان رانده شده‌ای نیست.

فَإِنَّ تَذَهَّبُونَ (۲۶)

پس به کجا میروید؟

یعنی عجب که راه راست را نهاده و در کج راهه میتازید. چرا کتاب خدا را رها کرده و به کتب مخلوقین مشغولید؟ مخلوق، اولین اولویتش این است که ببیند خالقش چه گفته.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ

این قرآن مایه بخودآمدن جهانیان است. برای هر کدامtan که دوست دارد به راه راست زندگی برود.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

البته تا خدای پرورش دهنده همگان نخواهد، توفیق پیمودن این راه را ندارید.

بعضی مثال قشنگی زده‌اند و گفته‌اند انسان در کارهای خود مختار است یعنی میتواند بخواهد، اما در اینکه هرچه خواست بتواند بکند، چنین نیست. این چک برای نقد شدن مثل چکهای دو امضاء، امضای خدا را هم میخواهد؛ یا این ماشین مثل ماشینهای تعلیم رانندگی دو دست گاز و ترمز دارد، اگر مربی نخواست ترمز را میکشد. دقت بفرمایید!

فرات کوفی در تفسیرش از امام صادق(ع) روایت میکند که رسول خدا(ص) فرمود: خدا دل ولی خود را آشیانه اراده خویش قرار داده. هرگاه او بخواهد آنها نیز میخواهند. در تفسیر قمی از ابن عباس راجع به عبارت "رب العالمین" آورده که سیصد و اندی عالم‌اند که آدم در این یکی خلق شده.

سوره تکویر از زیباترین و آهنگین‌ترین سوره‌های قرآن است و به توصیفی از مقدمات قیامت می‌پردازد تا به نشر صحیفه‌های اعمال آدمیان برسد یعنی حینی که هرکس را از هرچه کرده آگاه میکنند. سپس میگوید اگر میخواهید از عذابهای آنروز در امان باشید به دامن قرآن چنگ زنید.

سوره انفطار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره تماماً ناظر به قیامت است و مخ کلامش این است که کردار شما را فرشتگان می‌نویسند و باید در قیامت جواب‌گوی آن باشید. توصیه سوره به پر و نیکی است تا نعیم نصیب انسان گردد و از فجور که ضد آن است برحدز مردارد. در برخی احادیث هست که مداومت بر خواندن این سوره مانع رسوا شدن آدم است.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ اُتْسَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُوْرُ
بُعْثِرَتْ (۴)

وای بر آن روز که آسمان بشکافد. و ستارگان بریزند. و دریاهای طغیان کنند. و قبرها نیش گردند.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَرَتْ (۵)

هر کس می‌فهمد که چه کرده و چه‌ها باید می‌کرده اماً نکرده.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمَ (۶)

ای انسان، چه شد که از خدای کریمت نترسیدی و در برابرش گستاخی و پررویی کردی؟ گفته‌اند این آیه نوعی تلقین جواب است تا انسان گنه‌کار بگوید: خدا کرمت مرا فریفت! مگر خودت، خودت را به کرم توصیف نکردی؟!

در این صورت این آیات درخشنan و کلیدی قرآن است که دارد به تمام انسانها گرامی دهد که همیشه به کرم خدا متول شوید، شاید شما را ببخشد! در آیات بعد بعضی از مصاديق این کرم ذکر می شود.

نورالثقلین از رسول خدا(ص) روایت میکند که جهل انسان باعث غرور اوست.

تحف العقول از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که از مصاديق این آیه نعمتی است که دام انسان شود و پرده پوشی موقع خداست که باعث فریب انسان گردد.

آلذی خلقكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَكَ (۷)

خدایی که تو را از عدم آفرید و کامل کرد و آنچه لازم داشتی به تو عطا کرد. نکته‌ای در اینجا عرض می‌کنم که از الهامات رضوی و نکات عرشی است: خود "هستی" یعنی بودن، بزرگترین نعمتی است که به هرکس داده شده. بقیه نعمتها، عوارض و ماهیات و حالات و حدود هستی‌اند. اینکه خدا ما را خلق کرده بزرگترین نعمتی است که باید شکرش را نمود و سر به آستان عبادت و عبودیت نهاد. هستی به خودی خود مِن الله و بالله و الی الله و غرق در سور و نور است. وقتی از این هستی وجود غافل می‌شویم و رعونت خودبینی که شجره منوعه است در ما می‌شکفت و فجور پیدا می‌کند، خودخواهی آغاز می‌گردد؛ و خودخواهی سراسر ظلمت و رنج و حصر است: گلأا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لِفِي سِجْنٍ (المطففين: ۷). کاش ذات خویش که نفخه‌ای الهی است را به شوائب و اعراض و آمال و نفسانیات آلوده نکنیم تا شکرش را به جا آورده باشیم و همیشه در سور علیین مقیم باشیم.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكِبَكَ (۸)

به هر صورتی که خودش صلاح دانست، تو را ساخت.

كَلَّا بْلَ تَكَبَّرُونَ بِالدِّينِ (۹)

گستاخی تو در برابر پروردگارت روا نیست، از آن بدتر روز جزا را دروغ می‌دانید!

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا گَاتِبِينَ (۱۱)

همانا نگهبانانی مراقب شما هستند. ثبت کنندگانی گرامی.

اشاره به فرشتگانی است که از راست و چپ انسان در کمین اند تا هر چه می‌کند - و به خصوص - هرچه می‌گوید را بنویسند، چنان‌چه در سوره «ق» به آن اشاره رفته: إِذْ يَتَّقَى الْمُتَّلَقِيَّانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدُ (ق: ۱۷) ظاهرًا فرشتگان از افعال و اقوال مطلع اند و نیات را خود خداوند احصاء می‌کند.

در بحار الانوار از قول ابن عباس از رسول خدا(ص) نقل شده که "کرام الکاتبین" همیشه با انسان هستند الا حین غائط و جنابت و غسل.

کلینی در کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که بنده مؤمن که مرتكب گناه شود تا شب مهلت دارد طلب بخشایش کند تا گناه او ثبت نشود. در همان کتاب از ایشان روایت شده که مؤمن تا هفت ساعت فرصت توبه دارد. و گاهی مؤمن پس از بیست سال یاد گناهش میافتد تا طلب بخشایش کند و بخشووده شود اما کافر گناهش را از یاد میبرد.

در کافی از امام کاظم(ع) روایت است که وقتی انسان عزم بر کار نیک میکند نفّسش خوشبو میشود و فرشتگان دست به قلم میشنوند و وقتی عزم بر کار بد میکند نفسش بد بو میشود و فرشتگان دست به قلم میشنوند.

در کتاب احتجاج از امام صادق(ع) روایت است که از وظایف کرام الکاتبین محافظت از انسان است از اینکه دیوان سرکش و حیوانات زمین و آفات بسیار به او آسیب رسانند تا حین مرگش در رسد؛ آنوقت احضار شده و میروند و بین او و مرگش حائلی نیست.

کافی از امام کاظم(ع) روایت میکند وقتی بنده مؤمن بیمار میشود خدا به فرشتگان میگوید کارهای نیکی که اگر بیمار نبود، میکرد را در کارنامه‌اش بنویسید.

شیخ طوسی در امالی از حضرت رسول(ص) روایت میکند که خدا به فرشتگان گوید علیه بنده مؤمنم وقتی آزرده از چیزی است گناهی ننویسید.

مکارم الاخلاق از حضرت رسول(ص) روایت میکند دهانتان را خوشبو نگاه دارید و باعث ایداء فرشتگانتان نشوید. بخصوص خلال کنید تا باقی مانده غذا باقی نماند.

علل الشرائع از امام صادق(ع) روایت میکند که سلام آخر نماز به فرشتگان است و ايماء به سمت راست که پس از سلام مستحب است برای اين است که: اى فرشته‌ای که اعمال صالح را ثبت میکنى! اين نماز را هم در کارنامه من ثبت کن!

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲)

که همه آنچه می‌کنید، می‌دانند.

يعنى هم تيزبين اند و هم ريزين. البته همين فرشته‌ها نقش محافظت هم دارند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَ إِنَّ الْفُجَارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصْلُوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵)

به يقين خوبان هم اکنون غرق در نعمت‌اند. و تبهکاران هم اکنون غرق در جحیم. که روز جزا خود را در آن خواهند یافت.

كمی قبل راجع به فجور و باطن آن سخن گفتیم. جحیم هم همين حالاتی است که خودخواهان دارند و دائم در سوز و گدازند و زوزه می‌کشنند.

وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبٍ (۱۶)

و در قیامت دیگر از آن، بیرون آمدنی نیستند.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۸)

و چه می‌دانی روز جزا چیست؟ آری چه می‌دانی روز جزا چیست؟

يَوْمَ لَا تَنْكِلُّ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹)

همان روزی که از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست و اختیار کارها همه به دست خداوند است. حتی شفاعت به امر خداست. چون رحم شافعان که از رحم خدا بیشتر نیست لذا هرگاه خدا بخواهد به کسی رحم کند، به شافعان امر میکند تا شفاعت کنند. یعنی آن‌ها اسباب و وسائل جریان رحمت الهی‌اند. البته امروز هم اختیار کارها همه به دست خداست منتهی اهل غفلت در آن‌روز متوجه می‌شوند که سرنشته حکومت و مُلک و پادشاهی همه به دست خدا بوده و آن‌ها در زندگی دنیوی بیهوده خود را به این در و آن در می‌زندند.

نتیجه‌ای که از سوره گرفته می‌شود این است که انسان از هم اکنون تا ابد، سر سفره رفتار خویش نشسته و تمام کارهایش به دقت ثبت و ضبط می‌گردد و خوشبختی یا بدیختی او را می‌سازد.

سوره مطّفین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از گناه کم فروشی که همه به نوعی به آن گرفتاریم پلی می‌زند به قیامت و جوابگویی در پیشگاه خدا و آن‌گاه صحنه‌های زیبایی از بهشت و درکات هولناکی از دوزخ را ترسیم می‌کند. صحنه‌های بهشتی که در این سوره ترسیم شده از نابترین توصیفات قرآن راجع به بهشت است. در روایتی است که این سوره اگر بر آذوقه خوانده شود آنرا حفظ می‌کند.

وَيُلِّمُ الْمُطَفَّفِينَ (۱)

وای به حال کم فروش‌ها!

این آیه از کوتاه‌ترین آیات قرآن اما مصداقاً از فraigیرترین‌ها است. چون کم فروشی منحصر به بقال و میوه فروش نیست بلکه هرکس کمتر از آن‌چه باید، مایه بگذارد، کم فروشی کرده است. این مطلب از مناطق آیه استنباط می‌شود. مناقب از امام صادق(ع) روایت آورده که بدلیل عبارت "ویل" کم فروشی از گناهان کبیره است.

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتُوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَرَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳)

آن‌ها که وقتی چیزی می‌خرند کامل و دقیق می‌کشنند، اما وقتی می‌خواهند همان چیز را بفروشند کم می‌گذارند.

یعنی وقتی جایشان عوض می‌شود و از این طرف دخل، می‌رونند آن طرف و به جای خریدار، فروشنده می‌شوند، رفتارشان به کلی عوض می‌شود. این که فرموده "علی الناس" و نفرموده علی المسلمين نشان می‌دهد که کم فروشی مثل سایر مصادیق بی‌انصافی نسبت به هرکس

که انجام شود قبیح است. آری کم فروشان بی انصافند؛ همان‌ها که وام و قرض راحت می‌گیرند اما سخت پس می‌دهند؛ وقتی عهدی با کسی می‌بندند و قول و قراری می‌گذارند وفا می‌خواهند اما نوبت به خودشان که برسد اهل وفا نیستند؛ محبت می‌خواهند اما محبت نمی‌کنند؛ احترام می‌خواهند اما احترام نمی‌کنند. به عبارت دیگر با آن دستی که می‌گیرند با همان دست پس نمی‌دهند؛ به اندازه مقداری که توافق کرده‌اند کار نمی‌کنند. این افراد با چنین صفت پستی که ریشه در خودخواهی دارد حتی در برابر خدا، خود را دائم مُحق می‌دانند و با اینکه شکر و حق یک صدم نعمتی را که خدا داده به جا نمی‌آورند، از خدا طلبکارند. استاد ما مرحوم شیخ محمد تقی بهجت(ره) که ان شاء الله از مصاديق مقربین است که این سوره در آیات بعدی بدان خواهد پرداخت، می‌فرمود آیا بدھی‌های خود را به خدا پرداخته‌ایم که به دنبال وصول مطالبات خود از خدا هستیم؟ آیا حق بندگی را به جا می‌آوریم که به دنبال استجابت دعاهاي خود هستیم؟ وای بر آنان که برای خدا و خلق کم می‌گذارند.

أَلَا يَظْلِمُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (٤) لَيَوْمٍ عَظِيمٍ (٥)

مگر فکر نمی‌کنند که بعد از مرگ دوباره زنده می‌شوند؟ در روزی هولناک؟

يَوْمَ تَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٦)

همان روزی که همه مردم در پیشگاه رب العالمین می‌ایستند!

جامع الاخبار از رسول خدا(ص) روایت کرده که این وقوف بسیار طول می‌کشد و انسانها فشرده به هم می‌ایستند و از عرق ایداء می‌شوند و نمی‌توانند تکان بخورند.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَنَفِي سِجَّينِ (٧) وَمَا أَذْرَاكَ مَا سِجَّينِ (٨)

هان که سرنوشت فجّار به قعر جهنم گره خورده است. چه میدانی چیست قعر جهنم!

سجّین صیغه مبالغه از سجن به معنای زندان و در نتیجه به معنای زندانی است به غایت تنگ و تنها و تاریک و بی‌توشه. فاجر هم که مستحق سجّین است گنه‌کاری است که هر چه خواسته کرده، به خصوص به حق دیگران تعدّی کرده است.

سجّین قعر جهنم است و مثلاً با سَقَرَ که جهنم دنیاپرستان است-چنان‌که در سوره مدّثر آمد- فرق می‌کند و از آن هولناک‌تر است.

علل الشرائع از امام صادق(ع) روایت میکند که قلوب شیعیان ما از علیّین و قلوب دشمنان ما از سجّین است.

کِتَابُ مَرْقُومٌ (۹)

سرنوشتی است حتمی.

وَيُلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمَكَدِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يَكَدِّبُونَ بِيَقْوَمِ الدِّينِ (۱۱)

آن روز وای بر انکار کننده‌ها. آن‌ها که روز جزا را انکار می‌کنند.

وَمَا يَكَدِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْنَدٍ أَثِيمٍ (۱۲)

تعدّی کنندگان گنه‌کاراند که قیامت را تکذیب می‌کنند.

البته "اثیم" را اگر بخواهیم دقیق‌تر ترجمه کنیم می‌شود سهل انگار و بی‌بند و بار. در هر حال آیه صریح است در اینکه تکرار گناه به تکذیب قیامت می‌انجامد چون چنان که خواهد آمد- دل را کدر می‌کند.

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)

وقتی آیه‌هایمان را برایشان می‌خوانند، می‌گویند این‌ها که همان افسانه‌های گذشتگان است.

كَلَّا بْلَى رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمْ يَحْجُوُنَّ (۱۵)
چه راه نادرستی! بلکه زنگار کارهای ناشایستی که می‌کردند بر دل‌شان نشسته، چه فرجام نادرستی! آن‌ها آن‌روز از لطف خدا محروم‌اند.

روایت است که هر گناهی که انسان می‌کند موجب لکه‌ی سیاهی بر دلش می‌گردد و اگر توبه کند پاک می‌شود و الا می‌ماند و اگر تمام صفحه دل در اثر گناهان بسیار، سیاه گردد، آن فرد دیگر توفیق بازگشت به ایمان را نخواهد داشت.

نیز در اصول کافی آمده که رسول‌خدا(ص) فرمود: با یکدیگر مذاکره کنید و به دیدن یکدیگر بروید و احادیث ما را برای یکدیگر نقل کنید، که حدیث مایه جلای دل‌ها است؛ آگاه باشید که دل‌ها زنگ می‌زنند آن چنان که شمشیر زنگ می‌زند، و جلای آن حدیث است.

کافی از حضرت رسول(ص) روایت می‌کند: دواز "زین" که بر دلهای مؤمنان مینشیند، ملاقات با یکدیگر و تذکر به احادیث ماست.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هُذَا الَّذِي كُنْتُمْ يَهْتَدِي تُكَذِّبُونَ (۱۷)
آن وقت به جهنم بریان شوند. به آن‌ها می‌گویند: این همان چیزی است که همیشه انکارش می‌کردید.
این فرجام فجّار بود؛ حالا بشنوید عاقبت ابرار را:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَنَفِي عِلَيْنَ (۱۸)
از آن طرف، سرنوشت خوبان به درجات عالی بهشت ختم می‌شود.
خوبی، عبودیت حق و مقتضای آن عبادت خالق و نیکی به خلق است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلَيْنَ (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰)
چه میدانی چیست درجات عالی بهشت؟! سرنوشتی است حتمی.

يعنى تکلیف آنها مشخص است؛ این طور نیست که برویم آن دنیا ببینیم چه می‌شود! همه چیز معلوم است و آنها اهل بهشت‌اند.

در تاویل الآیات از امیرمؤمنان(ع) در ذیل عبارت "كتاب مرقوم" روایت است که برای شیعیان ما در دنیا، امن و عافیت و سلامتی است و در هنگام مرگ، صاحب اختیار نحوه مرگ خویشند و ملک الموت از ایشان فرمان می‌برد؛ برای کاملین در محبت ما، مرگ چون آبی بسیار گواراست و برای مابقی شیعیان ما چون بخواب رفتی آرام در بستر و در هرحال مرگ برای آنها شادمانه‌ترین لحظه‌ای است که تا کنون در زندگی داشته‌اند. راجع به پس از مرگ مپرس که مهمان ما و با ما هستند.

يَشْهُدُ الْمُقَرَّبُونَ (٢١)

علیّین(درجات عالی بهشت) در منظر مقرّبین است. یا نامه اعمال ابرار در منظر مقرّبین است.

يعنى مقرّبین بر آن مُشرِف بوده و آن را مشاهده می‌کنند. خود این که ابرار در محضر مقرّبین و تحت تقدیر و تشویق آنها متنعم شوند بر حلاوت نعمت می‌افزاید. مقرّبین آن طور که در سوره آل عمران، مسیح(ع) را یک مصدق آن دانسته عده‌ای هستند که طبق تقسیم‌بندی سوره واقعه فوق اصحاب یمین‌اند و در آنجا آنها را علاوه بر لفظ مقرّبین با لفظ سابقین نیز مدح نموده است. به نظر می‌آید ابرار در این آیه بیان دیگری از اصحاب یمین در همان سوره باشد که از خوبان‌اند اما هنوز فاقد درجات مقرّبین‌اند. پس متّقین درجات متفاوتی دارند. بعضی ابرار و بعضی فوق ایشان و مقرّبین‌اند.

در سوره انسان به عرض رساندیم که ابرار خالصانه برای خدا کار می‌کنند و مقرّبین فانی فی الله‌اند؛ به این معنا که آن قدر به خدا نزدیک شده‌اند که دوئیت و خودیت از میان برخواسته و بد الله و روح الله و رحمت الله و اسد الله گشته‌اند. رزقنا و ایاکم ان شاء الله.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَهُ يَنْعِمُ (٢٢) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (٢٣)

ابرار غرق نعمت‌اند(نعمیم یعنی نعمت فراوان). بر تخت‌ها لم داده‌اند و مناظر بهشت را تماشا می‌کنند.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةُ التَّعْيِمِ (۲۴)

در چهره هایشان رضایت از نعمت پیداست.
نضره بهجهت و خرمی است.

يُسْقَنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵)

از شراب ناب سر به مهر به ایشان می‌نوشانند.

"رَحِيق" شراب ناب است. نابی شراب در گرو مهر و موم و گذر ایام بر آن است. منتها درب شراب ببهشتی را با مُشك مُهراندود می‌کنند.

در کافی از امام‌سجاد(ع) روایت است که هرکس به مؤمن تشنه‌ای آب دهد مستحق "رَحِيق مختوم" شود.

همان کتاب از امام‌صادق(ع) روایت می‌کند که هرکس شراب را ولو برای سلامتی خودش ترک کند مستحق "رَحِيق مختوم" می‌شود. چه رسد به اینکه برای خدا ترک کند.

خَاتَمُهُ مُشْكُ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافِسُ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶)

پایان(ختام) شراب ببهشتی، برخلاف شراب مادی که گیجی و سردد است، خوشبویی و خوشی است؛ برای چنین چیزی کوشش‌کنندگان بر هم پیشی بگیرند.

"تَنَافِس" یعنی مسابقه دادن و نفس نفس زدن چند نفر برای رسیدن به چیزی نفیس.

در کتاب کافی از یکی از معصومین(ع) روایت کرده که از نصایح خدا به عیسی بن مریم این بود که تا توانی در کارهای خیر رقابت کن.

وَمِنْ أَجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (٢٧) عَيْنًا يَشَرِّبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (٢٨)

این نوشیدنی، کمی طعم تسنیم دارد (یعنی یکی دو قطره از آب چشم‌های تسنیم در آن چکانده‌اند). همان چشم‌های که مقربان پیوسته از آن می‌نوشند. گویا این چشم‌های در بالاترین طبقه بهشت قرار دارد و فقط نصیب مقربان است، یعنی کسانی که نزد خدای بهشت‌آفرین جای دارند. روایت است تسنیم از زیر عرش بیرون می‌ریزد. تسنیم عالی‌ترین نعمت بهشتی است که در قرآن وصف و تجسم شده است.

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (٢٩)

بله، گنه کاران همیشه در دنیا به مؤمنان پوزخند می‌زندند.

وَإِذَا مَرُوا إِلَيْهِمْ يَتَفَاءَزُونَ (٣٠)

وقتی هم از کنارشان می‌گذشتند، با چشم و ابرو به هم اشاره می‌کردند.

وَإِذَا افْتَنُوا إِلَيْهِمُ افْتَنُوا فَكِهِينَ (٣١)

و وقتی به خانه‌هایشان بر می‌گشتند سرمست از این مسخره کردن‌ها بر می‌گشتند. "فکاهی" به معنای خنده و سرمستی، از همین فکهین گرفته شده است.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَاتُلُوا إِنَّ هُؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (٣٢)

وقتی هم آنان را می‌دیدند می‌گفتند: این‌ها جماعتی گمراه‌اند.

وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (٣٣)

در حالی که آن‌ها مامور نبودند آقا بالاسر مؤمنان باشند.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آتُوا مِنَ الْكُفَّارِ يُضْحَكُونَ (٣٤) عَلَى الْأَرَابِكِ يُنْظَرُونَ (٣٥)
ولی امروز مؤمنان اند که به بی‌دین‌ها می‌خندند. برخخت‌ها لم داده‌اند و تمماشًا می‌کنند.

هَلْ ثُوَبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ (٣٦)
تا بیینند که بی‌دین‌ها چطور با کارهایشان جزا داده می‌شوند.

به طور خلاصه سوره مطّفین، هشداری است به کم‌فروشان و بیان سرنوشت دردنگ آن‌ها در سرای باقی و بشارتی است برای ابرار و بیان مقامات ایشان در آن‌جا و اشاره‌ای هم به مقرّبین دارد تا به اصطلاح، ابرار را تشویق کند به مقامشان راضی نبوده، آرزومند ایصال به مقام مقرّبین باشد و رسیدن به آن مقام را از خداوند طلب کنند. از آیات منحصر به فرد این سوره ذکر چشم‌های تسنیم است.

سوره انشقاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از دو بخش تشکیل شده: بخش نخست، بیان توصیفات(یا آشراطی) از قیامت است و در آن آدمیان را به دو دسته تقسیم می کند: کسانی که نامه عملشان را به دست راستشان می دهند و کسانی که نامه عملشان را از پشت سر به آن ها می دهند. آیه مهمی در این بخش سوره خوابیده که از غُرر آیات قرآن مجید است: یا لَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

بخش دوم سوره که با قسم آغاز می شود تشر و تذکر است به بشر که ایمان آورد و به قرآن خضوع نماید و صریحاً امر به سجود حین شنیدن قرآن می کند و البته یک آیه عظیم در وادی تربیت هم دارد که خواهیم گفت. در روایتی هست که برای تسهیل وضع حمل، این سوره را نوشته و به بازوی زائو ببنندند.

إِذَا السَّمَاءُ اذْشَقَتْ (۱)

چون آسمان شفه شود.

یعنی بشکافد و پاره شود، یعنی درهم بریزد و بساطش جمع شود. لازمه این توصیف اقامه ملکوت است و خیمه زدن آن بر این جهان ناسوتی. یعنی قواعد ناسوت کنار رود و قوانین ملکوت حاکم شود.

وَ أَذَنْتُ لِرَبَّهَا وَ حُكَّتْ (۲)

و آنچه پروردگار گفته کند و سزاست چنین کند.

این آیه از عبارات کوچک اما بسیار عمیق قرآن است. این آیه زبان حال زمین و آسمان و فی الواقع امثال بندگی و تسبیح تکوینی ایشان است که به لفظ درآمده است.

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَثٌ (۳) وَالْقُنْتُ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴)

و چون زمین کشیده و صاف شود. آنچه در آن است (مثل مردگان) را بیرون افکند و خالی شود.

وَأَذِنْتُ لِرَبَّهَا وَحُقْتُ (۵)

و پروردگارش را فرمان برد و چنین سزد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادُحٌ إِلَى رَبِّكَ كَذَحًا فَمُلَاقِيهِ (۶)

ای انسان، تو به سوی پروردگارت رهسپاری و روزی به لقای او خواهی رسید. این آیه از آیات بارع قرآن مجید و از جوامع الكلم آن است؛ هم در آن امید موج می‌زند و هم بیم؛ هم جلال و عظمت دارد و هم جمال و رحمت. به گمان حقیر از زیباترین آیات جزء آخر قرآن است. به خصوص برای آن لقائی که وعده داده، دل آدم پر می‌کشد و می‌خواهد قالب تهی کند و به پرواز درآید. این لقاء آن قدر مطلوب است که بقیه اش مهم نیست. حتی اگر نامه اعمال را به دست چپ دادند فریاد خواهیم زد که ما خدا را دوست داریم و در انتظار لقائش بودیم.

علی(ع) در دعای کمیل می‌گوید اگر مرا به جهنم بری آن جا فریاد خواهم زد که تو را دوست دارم.

این آیه آن چنان مستی می‌آورد که دل از بهشت و جهنم متنافر و به محبوب متقابله می‌گردد.

"کدح" در لغت به معنی رهسپردن با تلاش و سختی است، لذا برخی گفته‌اند راهی که انسان در دنیا (و بزرخ) می‌سپارد تا به خدای خویش برسد ذاتاً مشحون به بلاها و آفات و

دشواری‌هاست که آیه "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ" هم به آن اشاره دارد؛ لذا امید عافیت در دنیا خطاست. البته این مطلبی است درست اما استثنایی هم دارد و آن این‌که- چنان‌چه در سوره لیل خواهد آمد- هر چه انسان در مسیری که قهرًا به سوی پروردگار می‌پیماید، اعطایند و تقوی بورزد، راهش آسان‌تر می‌شود، چون در حال رجعت به سوی رحمت خداست و هر چه بخل بورزد و خودخواه باشد، راهش سخت‌تر می‌شود چون در حال رجعت به سوی نقمت خداست. و در نهایت پس از طی مسیر، انسان به خداوند راجع می‌شود و او را ملاقات می‌کند اما تلاقی مؤمن با مهر حق است و کافر با خشم حق. چنان‌چه در آیات بعدی دقیقاً به همین حقیقت اشاره دارد:

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸)

پس نامه اعمال هر که را به دست راستش دهنند؛ حسابی آسان از او کشند.

روایت است آن‌ها که در این دنیا با مردم آسان بگیرند، خدا هم در آن دنیا بر آن‌ها آسان می‌گیرد و بالعکس.

نیز در روایت است که حساب کسی که سه خصلت دارد آسان است: به آن که از او بریده، عطا کند؛ به آن که از او دریغ کرده اعطای کند؛ آن را که به او ظلم کرده ببخشد. آری، حساب اهل یمین آسان است اما بالاخره حسابی در کار است. اما عده‌ای هستند که بی‌حساب به بهشت می‌روند. چنان‌که در سوره غافر آمده: هر کس عمل صالحی کند درحالی که مؤمن باشد وارد بهشت شود و بی‌حساب روزی یابد (يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ). اما چه عمل صالحی است که حساب را در قیامت از دوش این دسته از اصحاب یمین بر می‌دارد؟ در روایات آمده این‌ها بی‌حساب به بهشت می‌روند: کسی که دیگران را بی‌حساب ببخشد، کسی که برای خدا محبت بورزد، کسی که عاشق اهل بیت(ع) باشد، کسی که با این که رزق اندکی خدا نصیبیش کرده اما از خدا راضی باشد، کسی که در خلوت از خدا حیا می‌کرده، کسی که به امام‌زمانش معرفت دارد، کسی که بر طاعت و معصیت صبر بسیار کرده، کسی

که برای خدا دوستی و دشمنی کرده، اهل ایثار، زنی که مطیع شوهرش بوده، امام عادل،...
البته در قرآن حساب شدید و سوء الحساب و بی حساب به جهنم رفتن هم هست.

حساب شدید برای کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انبیاء سرپیچیده‌اند، یعنی با
بی تقوایی زندگی کرده‌اند (سوره طلاق).

سوء الحساب هم برای کسانی است که دعوت انبیاء را استجابت نکردند (سوره رعد) و
بی حساب به جهنم رفتن هم برای کسانی است که به ناحق خیلی خود را خوب تصور
می‌کردند: **الَّذِينَ حَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ... أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطْتُ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَنْهَا** (الكهف: ۱۰۵) نعوذ بالله!

در تفسیر برهان از امام صادق (ع) روایت است که نامه عمل هرکسی را که بدست راستش
دادند، حسابرسی اش هم مخفیانه است.

معانی الاخبار از رسول خدا (ص) روایت میکند که حساب یسیر یعنی فقط صفحه صفحه آنرا
ورق میزنند و به خودش نشان میدهند.

روایتی از رسول خدا (ص) در کتاب بحار هست که آیه **"ثُمَّ أُورْثَنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ طَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ"** [سوره فاطر: ۳۲] را قرأت فرمود و گفت سابقین بی حساب به بهشت روند و
مقتصدین در خوبی، حسابی یسیر دارند.

تفسیر بحرالعرفان از رسول خدا (ص) روایت کرده که سه چیز آسانی حساب میاورد: عطا به
آنکه محروم کرده، صله به آنکه از تو بریده، گذشت از کسیکه بتو ظلم کرده.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که دقت حسابرسی آخرت بقدر عقلی است که در این دنیا
خدا به هرکس داده.

وَيُنْقِلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (٩)

و شادمان به سوی دوستان بهشتی اش می‌رود.

تفسیر برهان از امام صادق(ع) روایت میکند که مقصود خانواده او در زمین‌اند البته هر کدام که مؤمن باشند.

وَأَمَّا مَنْ أَوْتَيْ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهِيرَةً (١٠) فَسُوقَ يَدْعُو ثُبُورًا (١١)

اما کسی که کارنامه‌اش از پشت سر به او داده شود، فریاد خواهد زد "هلاک شدم". در سوره حلقه از دادن نامه اعمال به دست چپ سخن رفته است؛ شاید این تعبیر "پشت سر" شدیدتر از آن باشد و نسبت به کسی باشد که حتی دست چپش هم از کار افتاده یا مِن باب تحقیر باشد مثل این که به سوی کسی که حتی نمی‌خواهی قیافه‌اش را ببینی چیزی را پرت کنی و بگویی: بگیر این هم مال تو!

وَيَصْلَى سَعِيرًا (١٢)

و در شعله‌های آتش می‌سوزد.
سعیر آتش پر زبانه است.

إِنَّ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (١٣)

هنگامی که در دنیا بود از بی‌دینی سرمست و هم‌پالکی بی‌دینان بود. توجه بفرمایید که همین فرح به غیر حق در آن جا به رنج حقیقی بدل می‌گردد. یک نکته لطیف هم این‌جا هست: بر "اهل" مؤمن در "آخرت" و بر "اهل" کافر در "دنیا" تأکید شده، گویا مؤمن در دنیا تنها و بی‌کس و به تعبیر روایات مُكَفَّر یعنی پنهان است. یک نکته‌ی دیگر: زندگی مستانه که ویژگی ایشان در دنیاست یعنی زندگی همراه با خودخواهی. یعنی آدم به گونه‌ای زندگی کند که خوشی و ناخوشی دیگران برایش مهم نباشد.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنَّ لَنْ يَحُورَ (۱۴)

می پنداشت که چون مرد، همه چیز تمام شده و بازگشتی نخواهد بود.

بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵)

در حالی که خداوند کاملاً او را تحت نظر داشت و اعمالش را ثبت کرد.

از اینجا قسمت دوم سوره آغاز می شود:

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶)

سوگند به شفق (سرخی بعد غروب).

وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷)

و به شب که موجودات را (که در روز هر یک پی کاری رفته بودند) باز (در آشیانه) دور هم جمع می کند.

وَالنَّقْرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸)

و به ماه چون بدر می گردد.

لَنَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹)

که مرحله به مرحله حرکت می کنید.

یعنی اقتضای سیر در کدح الی الله، مانند پله است نه سطح شیبدار. این حقیقت، یکی از ابواب معارف و اسرار سلوک است و باید به آن توجه نمود. کسی که در جهت تعالی سیر

می‌کند هر چند سال، یک پله بالا آمده و حال و هوایش عوض می‌شود و کسی هم که در جهت قهقهه هبوط می‌کند هر چند سال یک پله تنزل کرده و حال و هوایش عوض می‌شود. شاید این پله‌ها با برداشتی که از برخی احادیث راجع به تربیت کودک می‌شود هر هفت سال باشند و شاید هر ده سال و شاید هر سال که با شب قدر آغاز می‌شوند و شاید برای افراد مختلف، متفاوت باشد. در هر حال برخی سالها مثل هفت و چهارده و بیست و یک و به خصوص چهل سالگی مهم قلمداد شده‌اند. راجع به پنجاه و شصت و هفتاد سالگی هم حقایقی هست که باید به روایات رجوع کرد و اینجا جای بیانش نیست. البته توجه بفرمایید که برخی کمالات منوط به گذشت چهل سال از آغاز سلوک‌اند نه چهل سالگی. در هر حال سیر آدم در تعالیٰ یا تنزل، طبقاتی است نه پیوسته. یعنی کمالی را دفعتاً واجد یا فاقد می‌شود و مدتی با آن سر می‌کند تا پله بعدی. این آیه از علوم جمعی قرآن است.

تفسیر نور الثقلین از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که "لَتَرَكِبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ" یعنی طباق به طباق، هرچه بر سر امتهای پیشین آمده، بر سر مسلمین هم خواهد آمد. ایشان دین را کم کم رها می‌کنند؛ اول امانت را وامینه‌ند و در آخر نماز را.

علی بن ابراهیم گوید این آیه یعنی مذهبی بعد مذهب دیگر در قیامت حاضر خواهد شد.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰)

پس چرا بی‌دین‌ها باور نمی‌کنند.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱)

و هنگامی که برایشان قرآن خوانده می‌شود سجده نمی‌کنند. گفته‌اند یعنی در برابر آن تواضع نمی‌کنند و معارفش را نمی‌بذریند. اما به زعم حقیر این آیه شریفه نصّ است بر مطلق استحباب و استحسان سجده حین شنیدن هر آیه از قران، البته به شرط این که برای خدا باشد؛ و متاسفانه این فضیلتی است فراموش شده. گرچه که برخی

سجده حین شنیدن تنها همین آیه به خصوص را مستحب دانسته‌اند اما به نظر می‌آید حق مطلب آیه را فهم نکرده یا از آن کوتاه آمده‌اند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲)

از این بدتر این که بی‌دین‌ها انکارش می‌کنند.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوَعِّدُونَ (۲۳)

خدا بهتر می‌داند آن چه را در دل پنهان می‌کنند.

فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴)

پس آن‌ها را به عذابی زجر‌آور مژده بدء!

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)

البته کسانی که ایمان آورند و خوبی کنند، نصیب‌شان، پاداشی بی‌پایان است.

سوره انشقاق دو آیه مهم و کلیدی در وادی سلوک الی الله داشت. یکی آیه "یا آیه‌ها للإنسانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" و دیگر آیه "لَتَرَكِنَنَ طَبِيقًا عَنْ طَبِيقٍ". و تحذیر کلی سوره نسبت به این بود که مبادا انسان از کسانی باشد که نامه‌ی اعمال‌شان را از پشت به سوی ایشان پرت می‌کنند و در قیامت سرافکنده می‌شوند. یک دستور العمل سلوکی هم داشت: وقتی قرآن خوانده می‌شود متأثر شوید و به سجده بیافتد.

سوره برسوچ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره قتل مؤمنین توسط اصحاب اُخود را به تصویر می‌کشد و آن را به شدت مذمّت می‌کند و عاملین چنین دسیسه‌هایی نسبت به مؤمنین را وعده عذاب و نابودی در دنیا و آخرت می‌دهد. این سوره بر محور اسم "شاهد" خدا بنا شده و آن را تفصیل می‌دهد. تفسیر برهان از رسول خدا(ص) روایت میکند که این سوره دل نگرانیها و سختیها را بر طرف میکند.

وَالسَّمَاءُ ذَاتُ الْبُرُوجِ (۱)

قسم به آسمان پر ستاره.

البته برج در اصل به معنای شیء شاخص است لذا ممکن است به بعضی ستارگان شاخص یعنی صور فلکی اشاره داشته باشد. منجمنین دوازده برج به نامهای حمل، ثور، جوزا،... نام گذاری کرده‌اند که در هر ماه شمسی، خورشید مُحاذی یکی از آن‌ها مستقر می‌شود و به ترتیب ماههای حمل، ثور، جوزا،... را می‌سازد که معادل فارسی آن‌ها فوردين، اردبیهشت، خرداد،... است.

وَاللَّيْلُ الْمَوْعِدُ (۲)

قسم به روزی که وعده داده‌ایم؛ یعنی قیامت.

وَشَاهِدٌ وَمَشْهُودٌ (۳)

قسم به شاهد و مشهود.

این آیه در نهایت اجمال و مانند قفلی برای سوره است و همین سبب شده اقوال بسیار در تفسیر آن بگویند. به گمان حقیر اینجا تقدیراً صحنه دردناکی مد نظر است که عده‌ای به جای انزجار از آن صحنه، با ولع به تماسای آن نشسته‌اند. هر انسانی که به تماسای چنین صحنه‌ای نشسته گرچه شاهد است اما بداند مشهود خداست و خدا دارد او را تماشا می‌کند. پس هر شاهدی، خود مشهود خداست؛ جز خداوند که شاهد بالامشهود است. می‌خواهد بگوید به تماسای هرچه نشسته‌ایی، بدان که خدا هم به تماسای تو نشسته است. معانی الاخبار از امام باقر(ع) روایت می‌کند که شاهد روز عرفه است و مشهود روز قیامت بدلیل آیه "ذلَكَ يَوْمُ مَسْهُودٍ" که راجع به قیامت است. تفسیر نورالثقلین از امام سجاد(ع) روایت می‌کند که شاهد، روز و شب؛ و مشهود آدمیان‌اند.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (۴)

مرگ بر اصحاب اخدود.

خدا از اصحاب اخدود برائت جسته؛ و این برائت را با صدای رسما اعلام کرده تا ما هم برائت از ظالمان تاریخ را بیاموزیم.

اخدود گودال بزرگ یا چاهکی است که اگر کسی در آن بیافتد آسیب می‌بیند. آن طور که از اخبار برمی‌آید حاکم یمن به دین یهود گرویده بود و برای جلوگیری از انتشار مسیحیت، به نجران واقع در شمال این کشور لشکر کشید و تمام مسیحیان را گرد آورد و خواست مرتد شوند و به دین یهود بازگردند، چون امتناع کردند ایشان را به مرگ تهدید کرد و چون باز بر دین خویش اصرار ورزیدند، در گودال بزرگی آتش افروخت و تمام ایشان را در آن افکند و بسوخت.

تفسیر نورالثقلین از امام مجتبی (ع) روایت می‌کند که تا، نزد رسول خدا(ص) صحبت از اصحاب اخدود می‌شد، از سختی بلا به خدا پناه میبرد.

در قصص الانبیاء راوندی است که امیرمؤمنان(ع) راجع به مجوس فرمود: اینها اهل کتاب‌اند و کتابی آسمانی داشتند که تحریف شده است؛ یکروز پادشاه ایشان در حال مستی با خواهر خویش نزدیکی میکنند. وقتی هوشیار میشود پشمیمان میگردد اما امر بر او دشوار میگردد لذا مردم را جمع کرده میگوید انجام این عمل حلال و جایز است اما مردم قبول نمیکنند. پس گودالی از آتش حفر میکند و هرکس این عمل را قبول نمیکرده او را در آتش میافکند.

و چنانکه گفته شد در برخی روایات هست که اصحاب اخدود مسیحیانی بودند که بدست حاکم یهودی حبشه در گودال آتش بقتل رسیدند. و در برخی روایات هست که جبشیانی بودند که به پیامبری ایمان آورند و توسط کافران آن سرزمین کشته شدند. و در روایتی هست که یهودیانی بودند که بدست پادشاه آشور بقتل رسیدند.

النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵)

(گودال پر) آتشی که هیزم بسیار داشت.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶)

آن گاه که ایشان بر بالای آن خندق به تماسا نشسته بودند. (سنگ دلی تا کجا!!). توجه بفرمایید که بمب‌هایی که امروز ساخته شده و با فشار یک دکمه هزاران هزار انسان را خاکستر می‌کند، صورت امروزی کار دیروز اصحاب اخدود است.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷)

و آنچه را بر سر مؤمنین می‌آورند تماسا می‌کردند. در واقع شاهد عذاب دادن آن‌ها بودند درحالی که خدا هم داشت همه را تماسا می‌کرد. پس ایشان، هم، شاهد بودند هم مشهود. پس وجه قسم ابتدای سوره روشن می‌شود. توجه

بفرمایید که خداوند این شهادت یعنی حاضر شدن سر صحنه عذاب مؤمنین و بی‌گناهان را مذمّت کرده است و آن را موجب سوء عاقبت می‌داند. این را کسانی که صحنه‌های کشتار بی‌گناهان به دست تروریست‌ها را با ولع تماشا و برای هم ارسال می‌کنند، بدانند! چون تماشا کردن گناه و هیچ کاری نکردن هم گناه است.

وَمَا تَقْمِنُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸)

مؤمنین را عذاب نمی‌کردند جز به این خاطر که به خدای عزیز حمید ایمان آورده بودند.

عزیز بلند مرتبه و حمید ستوده شده است.

کلینی از امام صادق(ع) روایت می‌کند که ای شیعیان! پیش از شما مردمی بودند که کشته می‌شدند و سوخته می‌شدند و ازه می‌شدند و زمین خدا بر آنها تنگ می‌شد، تنها به این دلیل که به خدا ایمان آورده بودند، شما از پروردگاریان درجات آنها را طلب کنید و بخواهید که با آنها همپایه گردید و بر ناگواریهای روزگار خود شکایتی کنید تا به کوشش آنها برسید.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹)

خدایی که فرمانروای آسمان و زمین است. خدایی که شاهد همه چیز است.
به تکرار اسم شاهد در سوره توجه بفرمایید.

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنَاتِ قَرَبَةً ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِيقِ (۱۰)

کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار داده اما توبه نکردند بدانند که عذاب جهنم در انتظار ایشان است و نیز در آن جا سوزانده می‌شوند.

این آیه اصلی‌ترین آیه تشریعی در این سوره و به منزله نگین آن است. لفظ "افتتان" را هم آورده که بسیار وسیع و خطراً است یعنی هر گونه آزار و اذیت و حتی بدخواهی و نقشه

کشیدن برای مؤمن، سرانجامش کباب شدن است؛ چه رسد به زدن و کشتن. یعنی هرگونه به سختی انداختن و حتی امتحان کردن مؤمن، انسان را عاقبت به شر می‌کند. این آیه از حیث وسعت مفهوم و تنوع مصدق از بین نظریترین آیات در وادی تبیین سیّرات است و رهیden از آن توفیق می‌خواهد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَاحٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ
(۱۱)

در برابر، برای مؤمنینی که نیکی می‌کنند، باغ‌های بهشت است که نهرها در آن جاری است. و این است فوز عظیم. فوز یعنی رهایی و رستگاری

إِنَّ بَطْشَ رَبَّكَ لَشَدِيدٌ (۱۲)
هان! که گرفتن قهرآمیز خدا دردناک و سخت است.

إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّيُ وَيُعِيدُ (۱۳)
خداست که می‌آفریند و به سوی خویش بازمی‌گرداند. در جلد پنجاه و نهم بحارالأنوار از امام کاظم(ع) روایت است که هر دردی، با اجازه خدا به آدمی رسد و خداوند میان درد و دوا تا مدتی مقدّر پرده میاندازد و آنگاه رها میکند تا دوا درد را تخفیف دهد و اگر بخواهد، پیش از آن زمان مقدّر، با احسان یا صدقه یا نیکی، چنین میکند؛ زیرا اوست که "بیدیء و یعید".

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴)
خداست که می‌بخشد و در آغوش می‌گیرد.

"ودود" از گرمترین و انس‌آورترین اسماء خداست. کاش آن را دریابیم و از آن بهره بریم.

ذُو الْقَرْشِ الْمَجِيدُ (۱۵)

خداست که دستگاهش بلند مرتبه است.

فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۶)

هرچه خواهد می‌کند.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷) فِي عَوْنَ وَثَمُودَ (۱۸)

آیا داستان سپاهیان را نشنیدی؟ یا داستان فرعون و شمود را؟

به نظر می‌آید منظور از جنود، لشکریان بسیاری است که تاریخ را از قتل و غارت انباشته‌اند و فرعون و شمود دو مصدق آن هستند. این تهدیدی است که ابرقدرت‌ها به لشکرشان ننازند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹)

اما این داستان‌ها افقه نمی‌کند و کافران پیوسته در تکذیب‌اند.

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ (۲۰)

در حالی که خدا بر ایشان محیط است.

این هم تعبیر دیگری از همان شاهد بودن خداست. لذا سزاست که غایت این سوره را تبیین و تذکر به مقام شهادت خدا بداییم. در هر حال این آیه از زیباترین آیات این سوره است و سزاست ذکر قرار گیرد و از "آیات الاذکار" قلمداد شود، چون شهود به شاهد بودن خدا می‌آورد.

بَلْ هُوَ قَرآن مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲)

آری این قرآنی ارجمند است؛ در لوح محفوظ.

کتاب مناقب از امام سجاد(ع) روایت میکند که: پادشاه روم برای عبدالملک نامه‌ای تهدید آمیز نوشت که اکنون دارم گوشت شتری را میخورم که پدرت با آن به جنگ من آمد و هزاران سپاهی آراسته‌ام و عنقریب به سرزمین شما حمله خواهم کرد. عبدالملک نامه را برای حجاج فرستاد و گفت: نامه را به زین‌العابدین بده تا او جوابی بنویسد. نامه را برای من آوردند. نوشتمن: خداوند لوح محفوظی دارد که هر روز سیصد بار در آن نظر میکند. در هر نظر هر که را بخواهد میمیراند یا ذلیل میکند. امید دارم که در یکی از آن نظرها کلک تو را بکند! چون نامه به امپراتور روم رسید وحشت کرد و گفت این پاسخ از بیت نبوّت خارج شده است.

صدق در امالی از رسول خدا(ص) روایت میکند که جبرئیل مرا خبر داد که در لوح محفوظ نوشته شده: "ولایت علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی".

غاایت این سوره تذکر به شاهد بلا مشهود است و پاس داشتن جانبش و مراقب این نکته بودن که شاهد برخی ماجراها بودن خطرناک است چنان چه سیدالشهداء(ع) به گروهی که ایشان را نصرت نکردند، فرمود: دور شوید! تا شاهد کشته شدن ما نباشید که و بال شما می‌شود. و تذکری بسیار جدی در این سوره مستتر است: دشمنی با مؤمن به هر نحو، عاقبت سوز است. در این سوره دو اسم "ودود" و "محیط" خودنمایی می‌کنند و شایسته ذکراند برای ذاکرین.

سوره طارق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره مسیر انسان را از حین خلق تا بعثت ترسیم می‌کند تا بگوید همان کس که شما را آفرید، در مسیر مشخصی به سوی غایتی حکیمانه سیر می‌دهد و در تمامی مسیر همیشه محافظ شماست. مُلک به دست خداست و آنان که با او در افتاده‌اند کاری از پیش نبرده و تنها خود را تباہ می‌سازند. این سوره احاطه و قدرت و به خصوص "حفظ" الهی را بر اول و آخر هستی مذکور می‌گردد. در این سوره دو بار قسم‌هایی ردیف شده یک بار در اول سوره و یک بار در اواسط آن. در دو روایت است که خواندن سوره طارق موجب شفابخشی داروست.

وَ السَّمَاءُ وَ الطَّارِقُ (۱) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲)

سوگند به آسمان و طارقش. می‌دانی طارق چیست؟

طارق در لغت یعنی مسافر شب. تفسیر قمی از امام صادق(ع) روایت میکند که طارق روحی است که همراه ائمه است و ایشان را یاری میکند.

النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳)

یعنی ستاره فروزان نافذ.

گویا ستاره دنباله‌دار مقصود است. ستاره دنباله‌دار سیارکی است یخی به بزرگی تقریباً یک شهر که میلیون‌ها سال است در مداری بیضوی و مشخص به دور خورشید می‌چرخد و متناباً هر از گاهی که به خورشید نزدیک می‌شود در اثر حرارت خورشید تبخیر شده، دُمی دراز از خود به نمایش می‌گذارد. ستاره دنباله‌دار هالی هر هفتاد و شش سال به خورشید نزدیک شده و به دلیل ایجاد دنباله، دیده می‌شود و اما برای بعضی هر چند صد سال و برای

بعضی دیگر هر چند هزار سال یک بار این اتفاق می‌افتد و از نزدیکی خورشید می‌گذرند. این غیر از شهاب است که هر شب معمولاً چند ده تا از آن‌ها در آسمان زمین دیده می‌شوند و در واقع اجرام آسمانی کوچکتر و از جنس سنگ و آهن‌اند و به دلیل برخورد با جو زمین می‌سوزند و نابود می‌شوند و یا گاهی ته مانده‌ای از آن‌ها بر زمین کوفته می‌شود. اتفاقاً از شهاب هم در سوره صفات و با همین صفت "ثاقب" ذکری به میان آمده: "الاَّ مَنْ حَطَفَ الْخَطَفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ".

خصال از امام صادق(ع) روایت میکند که "نجم ثاقب" زحل است و زحل سیاره اوصیاء نبی است.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلِيَّهَا حَافِظٌ (٤)

هیچ کس نیست جز این که نگهبانی بر او گماشته شده. آن قسم‌ها برای بیان این حقیقت بود. این آیه فصّ و نگین سوره است و مابقی سوره چون انگشت‌تری این آیه را در برگرفته‌اند. هیچ کس رها و بی‌پناه و به خود واگذاشته نیست بلکه خداوند مراقب همه هست و نمی‌گذارد هر چه خواستند بکنند و هر کس هر چه خواست با آن‌ها بکند. این آیه با آیه شریفه‌ی "ما کان لِنفِسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَابًا مُوجَلاً" (هیچ کس نمی‌میرد جز به اذن خدا و در زمانی که خدا خواسته) هم وادی است. همان فرشته‌های محافظ، ثبت و ضبط اعمال انسان را هم انجام داده و به دقت گزارش می‌کنند: قطعاً بر شما محافظانی گرانقدر است که می‌نویستند، آنچه را می‌کنید و می‌دانند (انفطار). این آدم را آرام می‌کند که کسی تصادفاً نمی‌میرد بلکه تا وقتی اجلش نیامده نخواهد مُرد و حتی آسیبی نخواهد دید. به قول علی(ع) همان اجل، ضامن محافظت اوست؛ زیرا هیچ وقت خلاف اجل الهی نخواهد شد. پس می‌شود به راحتی، خود و عزیزان خود را به خدا سپرد: "فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ".

فَلَيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالثَّرَائِبِ (۷)
انسان بنگرد که از چه آفریده شده. از آبی جهنده. که از مابین استخوانهای پشت و سینه
بیرون جهیده.

می خواهد بگوید ما که انسان را از هیچ آفریدیم؛ خودمان هم مراقبش هستیم و خودمان او را
به محضر خویش باز خواهیم گرداند:

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸)

پس خدا بر رجوع انسان نیز تواناست.

رجوع برگشت به سوی جایی است که انسان از آن خلق شده یعنی محضر خدا. کی؟

يَوْمَ تُبَلَّى السَّرَّائِرُ (۹)

روزی که سرائر آشکار شود.

سریره اگر معنای سرّ باشد چیزی است که اکنون غیب است و تنها مؤمنین به آن ایمان
دارند و کافران چون نمی خواهند آن را نمی پذیرند. مثل قدرت خدا، حشر خدا، کتابهای
خدا، رسولان خدا.

البته سرائر میتوانند نیات قلبی و حتی افعال پنهانی انسان نیز باشد که همه در قیامت آشکار
می شوند. در واقع همه اینها حتی آن عقاید، چون در دل آدمیان جا گرفته می توانند سریره
محسوب شود و معنای آیه، آشکار شدن نهفته های درون هر کس و به نقد کشیده شدن آن
هاست. واژه "تبلی" هم همین را به ذهن متبار میکند.

فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا فَاصِبٍ (۱۰)

پس انسان در آن روز نه خودش قدرتی دارد و نه از کسی می تواند کمک بگیرد.

وَالسَّمَاءُ ذَاتُ الرَّجْعِ (۱۱)

قسم به آسمانی که هر شب دگرگون می‌شود اما باز پس از مدتی به شکل بازمی‌گردد. نقشه‌ی آسمان در هر شب سال کاملاً معلوم و قابل محاسبه و ترسیم است و در سال بعد در چنین شبی البته با چند ثانیه تغییر - آن هم به خاطر تفاوتی که گردش زمین به گرد خورشید با تقویم رسمی دارد - تقریباً به شکل قبل بازمی‌گردد و اگر هم تفاوتی باشد - به خاطر تغییر مکان کل منظومه‌ی شمسی و تغییر محور چرخش زمین به دور خود - در چند صد سال خود را نشان می‌دهد نه کمتر؛ اما باز قابل محاسبه و ترسیم و پیش بینی است.

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲)

و قسم به زمین که شکاف‌هایی در دل دارد. گویا مقصود گسل‌های زمین است که میان صفحات پهناور آن فاصله‌انداخته و باعث لغزش این صفحات در کنار هم می‌شود به گونه‌ای که شکل خشکی‌ها و قاره‌های آن به مرور تغییر می‌کنند و دره‌ها و کوه‌ها و بیابان‌ها و دریاهای جدیدی پدید می‌آید.

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٌ (۱۳) وَ مَا هُوَ بِالْفَنْزِيلِ (۱۴)

که قرآن فصل الخطاب است (به گونه‌ای که سخنی پس از آن لازم نیست یعنی حرف آخر است)؛ و بیهوده نازل نشده است.

إِنَّهُ بِكَيْدُونَ كَيْدًا (۱۵)

اما آن‌ها برای محو پیام قرآن پیوسته کید می‌زنند و نقشه می‌کشند. کید ایشان همدستی مخفی با کافران یا خائنان و اردوکشی آشکار برای کشتن مسلمان‌ها یا تحریم برای تضعیف ایشان است. امروز هم دشمنان اسلام مشغول کیداند و آرام ننشسته‌اند.

وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶)

من هم کید می‌زنم و نقشه می‌کشم.

کید خدا با پراکنده کردن دل‌های ایشان و القاء رُعب در لشکر ایشان و تلقین حماقت در عقول ایشان و ایجاد اتحاد در لشکر اسلام و تشییت قلب‌ها و تمحيص تیّت‌ها و الهام نقشه‌ها و حتّی با نزول ملائک است که همگی در جای جای قرآن آمده و ظهورات اسم "حفیظ" هستند.

فَمَهْلِكُ الْكَافِرِينَ أَمْلِئُهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

پس کافران را مهلت ده و کمی آن‌ها را به حال خود واگذار.

یعنی آن‌ها را به من بسپار و ببین به زودی با آن‌ها چه خواهم کرد. کلاً خداوند راجع به کافرین و فاسقین توصیه‌اش به مؤمنین این است که از آن‌ها غافل نشوید و آن‌ها را تحت نظر داشته باشید و برای جنگ با ایشان خود را قوی سازید اما در جنگیدن با آن‌ها و از میان برداشتنشان هم عجله نکنید. چون آن‌ها به دلیل عدم برخورداری از حمایت هستی در سنت ضعف و نابودی هستند و فردا بهتر از امروز می‌شود ایشان را از میان برداشت. شاید هم توبه کنند یا خداوند به مکر خودش و به دست دیگران ایشان را از میان بردارد. این مطلب از حکمت‌های قرآن است و راحت بدست نیامده؛ در آن تدبیر بفرمایید! سنت خدا مهلت دادن به همه است تا خود را نشان دهند. مؤمن نیز باید این روش را سرلوحه خویش قرار دهد. البته توجه بفرمایید که مهلت دادن را به "رویدا" مقید کرده یعنی کمی! چون مهلت دادن هم که از حد بگذرد، برداشت ضعف از آن می‌شود و مورد سوء استفاده دشمن قرار می‌گیرد. پس در برخورد با دشمنان دین، نه باید خود ما عجله کنیم و نه از خدا بخواهیم که عجله کند و کلک آن‌ها را بکند - زیرا گفته من به عجله شما عجله نمی‌کنم - و نه هم آن قدر دست دست کنیم که فرصت از دست ببرود و دشمن بر ما چیره گردد.

این سوره برای آرام کردن دل‌های مؤمنین است که خداوند حافظ ایشان است و مکر کفار را به خود ایشان بازمی‌گرداند. همان خدایی که آسمان و زمین را با این عظمت و انسان را از

هیچ آفرید. اسم "حافظ" و "حفیظ" بر این سوره سیادت می‌کنند یعنی سوره تبیین و تشریح این اسماء است. در سوره حرکتی از اسم حافظ در اوائل سوره به اسم حفیظ در اواخر آن مشهود است. وقتی کسی، حافظ کسی است مراقب اوست و از دور و نزدیک هوای او را دارد اما وقتی حفیظ کسی است، دست او را محکم می‌گیرد و او را در بغل خودش می‌نشاند و از همهٔ خطرات حفظ می‌کند. توجه بفرمایید!

سوره اعلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با سَبِّح آغاز می‌شود. چنین سوره‌هایی را مسبّحات می‌نامند. دیگر مسبّحات عبارتند از: حديد و حشر و صف و جمعه و تعابن که با سَبِّح یا يُسَبِّح شروع می‌شوند. آن‌ها به اضافه این سوره که با سَبِّح که فعل امر است شروع می‌شود جمعاً شش سوره و مسبّحات نامیده می‌شوند. تمام مسبّحات از معارف عالیه موج می‌زنند و واحد نوری می‌باشند. این سوره همان‌طور که آغازش حاکی است، تمامش امر به تسبیح و ذکر و نماز و تزکیه نفس است.

بصائرالدرجات از اصیغین نباته روایت میکند که چهل صباح پشت سر علی(ع) در مسجد کوفه نماز خواندم، جز سوره اعلی نخواند.

مستدرک الوسائل از یک راوی روایت میکند که بیست شب پشت سر علی(ع) نماز خواندم، جز سوره اعلی نخواند و میگفت اگر میدانستید چه چیزی در این سوره است روزی ده بار آنرا میخواندید؛ این سوره مُسْتَجَمِعْ صُحْفِ ابْرَاهِيمْ و موسی است.

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱)

نام پروردگار بلند مرتبهات را تسبیح خود ساز.

سختترین آیه سوره برای تفسیر کردن، همین آیه است و این به دلیل معارف بلندی است که در آن جمع و جوهرکشی شده و تفرقی و تشریحش - الحق - به زبان در نمی‌آید و امری وجودانی و وصف ناشدنی است. برای تقریب به ذهن و ترسیم به وهم باید قلب را به حقیقت تسبیح متذکر سازیم. تسبیح در لغت یعنی به سویی شناکردن. توجه بفرمایید که ماهی برای شنا کردن، همه‌ی وجود خوبیش را به کار می‌گیرد و با حرکت دادن خوبیش و قصد کردن هدفی، خود را با همه وجود به سوی آن هدف می‌کشاند. تسبیح موجودات نیز حرکت کردن

ایشان با همه‌ی وجود به سوی پروردگارشان است. این حرکت، با عبادت و اطاعت پروردگار صورت می‌گیرد. غیر از انسان، نه تنها حیوانات، بلکه نباتات و حتی جمادات، مشغول عبادت و اطاعت خداوند هستند و این تسبیح ایشان است. لذا خداوند فرموده آسمان و زمین و هرچه در آن است تسبیح کننده خدایند و فرمانبردار او. اگر هم موجودی با علم و قدرتی که به او تفویض شده زمانی به فکر بازیگوشی بیافتد و بخواهد غفلت ورزد یا تمدد کند، به زودی خواهد فهمید که تنها به خود ظالم می‌کند و کاری از پیش نمی‌برد. پس تسبیح نسبت به همه‌ی موجودات تشریعی و کاملاً اختیاری است و هر کس بیشتر تسبیح کند، به مقصد نزدیک‌تر شده و مقرّب‌تر است. حتی کافری که دست از تسبیح برداشته، جسمش حق را تسبیح می‌کند.

پس تسبیح، حق‌جویی و حق‌خواهی تمام اجزای هستی است و حرکتی است که به سوی خدا می‌کنند و خدا را می‌خوانند و از او وجود و علم و قدرت را گدایی می‌کنند.
یعنی اگر فعل خدا، ربویّت است؛ فعل مخلوقات، تسبیح است و بس.
تحقیق تسبیح به عبادت است و اطاعت.

از طرق عبادت، توجه به خدا و گدایی از او، از طریق ذکر نام اوست. خداوند خودش این طریق را جعل فرموده و فرمان داده این‌گونه او را بخوانیم و یاد کنیم تا او هم ما را یاد کند. و یاد کردن خدا موجب استكمال ماست. چون توجه عالی به دانی، در تمام خلقت، تربیت و ربویّت نام دارد.

خداوند نام‌هایی را نیز جعل کرده تا با آن نام‌ها او را بخوانیم و به او توجه کنیم. مثل الله، رحمن، رحیم، اعلیٰ، عظیم... این نام‌ها ما را به صفات و افعال خدا متوجه کرده و اجمالاً معرفت الله نصیب ما می‌کنند. البته معرفت الله تفصیلی با تجلی خدا بر دل رخ می‌دهد و اِتصاف دل به این صفات را در پی دارد؛ یعنی وقتی ما فهمیدیم خدا رحیم است اجمالاً او را به رحمت شناخته‌ایم و وقتی با عنایت او مُتصف به این صفت شدیم معنای رحمت را که منشاء آن خدادست بیشتر می‌فهمیم و معرفت‌مان به خدا بیشتر می‌شود. یا مثلاً معنای عظیم را

اجمالاً می فهمیم ولی هر چه خدا بیشتر بر ما تجلی کند عظمت او را بیشتر و بیشتر متوجه می شویم.

در هر حال خداوند دستور داده یعنی تشریع کرده نامهای او را بر زبان آوریم و بر دل جاری کنیم تا طریق معرفت الله، آغاز و طی شود. نام این فعل یعنی ذکر خدا از بستر نامهایش و حتی به یاد خود او بودن بی توسل به اسمائش - یعنی ذکر و یاد "ذات" حق - عبادت است.

خداوند در این آیه دستور به چنین عبادتی داده که: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى. کسی هم که می نشیند یا سجده می کند یا راه می رود و می گوید: "سبحان ربی الاعلی و بحمدہ" یعنی می گوید: عبادت می کنم، یعنی توجه می کنم و گدایی می کنم پروردگار بلند مرتبه خویش را و او را می ستایم. پس معنای تسبیح عبادت است و این که آنرا به "پاک و منزه" است" ترجمه کرده اند خیلی معنای آن را تضییق کرده و تنزل داده اند. توجه بفرمایید!

روضه الوعظین از امام سجاد(ع) روایت می کند که چون این آیه آمد پیامبر(ص) فرمود آنرا ذکر سجود کنید.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَى (۲)

همان خدایی که همه را خلق کرد و زینت بخشید.

وَالَّذِي قَدَرَ فَهَدَى (۳)

همان خدایی که برای همه تقدیری نوشت و آنها را به سوی خود خواند.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمُرْغَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَخْوَى (۵)

همان که همه را چون گیاه از زمین می رویاند و سپس همه را کشته و خاک می کند.

در این آیه اول و آخر خلقت زمینی، که مرحله‌ای از مسیر انسان است را به خوبی و با بالagt ترسیم کرده. این آیه در واقع تشبيه کل خلقت زمینی به یک مَرْغَزار است. می‌گوید فریب زندگی را نخورید که انتهایش قبرستان است.

سُنْفِرٌ كَ فَلَّا تَنْسِي (۶)

قرآن را برای تو می‌خوانیم. خوب به خاطر بسپار.
مخنصرالبصائر از امام‌باقر(ع) روایت می‌کند که فراموشی موجب سرزنش نیست چرا که بر انسان مقدّر است؛ رسول خدا(ص) نیز فراموش می‌کرد و امداد خدا را لازم داشت تا بیاد آورد سپس آیه فوق را قرائت فرمود.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهَنَّمَ وَ مَا يَخْخُنُ (۷)

البته به خاطر سپردن، نصرت خدا را می‌خواهد. همان خدابی که همه چیز، پیدا و پنهان، نزد او ضبط است.

این انشاء‌الله‌ها که در قرآن بسیار آمده یعنی دست خدا باز است و همه چیز آخرش به دست خداست.

وَ نُيَسِّرُ كَ لِلْيُسْرَى (۸)

و کم کم تو را به سوی یُسر می‌کشانیم.
این آسان کردن کار و تسریع سرنوشت که خدا به پیامبرش و عده داده سنت حق است نسبت به هر کسی که رو به سوی خدا کند یعنی: هرکس دستگیری کند و خداخواه باشد، او را به سوی یُسر می‌کشانیم و هر کس بخل ورزد و خودخواهی کند، او را به سوی ُسر می‌کشانیم (سوره لیل): یا هر کس تقوی بورزد خدا امرش را آسان می‌کند (سوره طلاق).

آمدن یُسر یعنی: سختی و فشار بطرف خواهد شد و خدا کسانی را برای نصرت خواهد فرستاد و شر دشمنان را کوتاه خواهد کرد و درهای روزی باز خواهند شد و غم و تنهایی پایان خواهد یافت و سلامتی برخواهد گشت و فراغت خواهد آمد و توفیق عبادت جریان خواهد یافت و رفیق از راه خواهد رسید و از همه مهمتر، هیمنه سختی در وجود انسان خواهد شکست: یا با صبر جمیلی که خدا نصیب او خواهد کرد یا با رضایی که به او خواهد داد یا با تسلیمی که در وجود او جاری خواهد کرد یا با تقویض و توکلی که به او توفیقش را خواهد داد. چون سختی‌ها بیشترش در بیرون نیست؛ در تلقی خاصی است از آنچه در بیرون جریان دارد. یعنی تفسیر ما از واقعیت بیرونی بیشتر سبب آزار ماست تا خود آن واقعیت: سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت گیر. در آمدن یسر، عوض شدن این دید اهمیت ویژه دارد و الا برای کسی حتی اگر اسباب رفاه سلطانی هم فراهم باشد، غم و دغدغه او را رها نخواهد کرد چنان‌که می‌بینیم.

راه آرامش و امن در دنیا همان تسبیح است که در اول سوره آمده؛ و نیز در جاهای دیگر قران: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ الْأَمِينِ؛ أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئْنَ الْقُلُوبُ. البته جایی هم صریح است که مقام رضا در گرو تسبیح و سجود است: پیش از طلوع و غروب و نیمه شب و گاه گاه روز تسبیح گو تا به رضایت رسی (سوره طه). آیه بعد هم همین گرا را می‌دهد:

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرِ (۹)

پس ذکر بسیار بگو که ذکر نافع است.

یا آن طور که گفته‌اند به خدا تذکر بده. غایت این وجه هم باز ذاکر شدن کسی است که مُتذکّر می‌شود.

سَيِّدَّكُ مَنْ يَخْشَى (۱۰)

آری هر کس اهل خشیت از خداست ذکر بسیار خواهد گفت.

وَيَتَجَبَّهَا الْأَشْقَى (۱۱)

اما شقی ترین‌ها از آن کناره می‌گیرند.

الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْمُنْبَرِي (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳)

همان‌ها که به آتش بزرگ قیامت می‌سوزند. نه می‌میرند که راحت شوند و نه زنده می‌شوند که از آن فرار کنند.

نکته اول: نار کبری، آتش اهل غفلت است؛ همان‌ها که اهل ذکر و عبادت نبودند. پناه بر خدا.

نکته دوم: حالت این مرده دلان زنده نما در آخرت نیز چنین است. چون ذکر، حیات دل است و دل غافل مرده است.

توجه بفرمایید که کسی که از نور حق بی‌پهنه یا کم پهنه است در آخرت در یک حالت میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند نه زنده است نه مرده. این جا هم اگر خوب در احوال شان دقت کنیم چنین‌اند. پناه بر خدا از این حالت مخصوصی و مرده‌دلی. خداوند هم اینها را "موتی" خوانده: آیا تو میتوانی مردگان را شنوا سازی بخصوص وقتی از تو میگریزد؟ (سوره نمل)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَرَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵)

براستی هرکس خود را مهدّب ساخت و ذکر گفت و - به عنوان کمال ذکر - نماز خواند. رستگار می‌شود.

این آیه ذروه یا قله سوره است و بخصوص با آن "اما" که اولش آورده، نسخه‌ای تمام و کمال است و به اصطلاح مو لای درزش نمی‌رود. بعضی جاها خدا فرموده چنین کنید، شاید که رستگار شوید. مثلاً چندجا بعد از بیان قبح چیزی - مثل قمار، بی‌اجازه وارد خانه مردم شدن، رباخواری، فرار از مرزبانی، زنا، شرب خمر، تبرّج زنان - یا تذکّر به واجبی - مثل صبر، جهاد، شکر، ذکر، پایداری، صالحات، عبادت - فرموده "عَلَّكُمْ تُفْلِحُون" یعنی باشد که رستگار شوید! یعنی انجام آنها را برای فلاح لازم میداند اما کافی نمیداند. اما اینجا نسخه‌ای ذکر

کرده که چون جامعیت دارد شرط لازم و کافی فلاح است. چون ذکر و نماز قبلاً در جاهایی از قرآن با همان قید "لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ" آمده بود (مثل انفال: ٤٥ یا حج: ٧٧ یا جمعه: ١٠) پس کلید در همراهی تزکیه نفس با ذکر و عبادت است. بطوریکه اگر تزکیه نباشد ذکر و عبادت میسوزد و بر باد میرود: اول ای جان فکر دفع موش کن؛ وانگهی در جمع گندم کوش کن. اما تزکیه نفس چیست؟ مطلبی اینجا عرض میشود که از اسرار سلوکی و غوامض معنوی است و جای دیگری آنرا نخواهید یافت:

انسان در بدو تولدش حیوان است. مثل آنها میخورد و میخوابد، خودخواه است و سودجو. این انسان، تحت تربیت محیط یادمیگیرد کسی را نزند و اذیت نکند و الا او را دعوا میکنند. زشت و زیبا برای او بدلیل تشویق و تنبیه‌ی که در پی دارد اطاعت میشود. فرق او با حیوان، سخنگو بودن اوست لذا به او حیوان ناطق میگویند. حوالی هفت سالگی حس دیگرخواهی و ترحم و گذشت در او شکل میگیرد. حسی که معمولاً در نوع حیوانات بارز و قوی نیست مگر یک حیوان خاصی که تکامل روحی اش بالاتر از دیگر سگان داشته باشد مثلاً یک سگ شاید پیدا شود که فهم و شعوری بالاتر از دیگر سگان داشته باشد اما نوع سگ، عادتاً مثل دیگر حیوانات فاقد چنین کمالی است. در هر حال در انسان که کمالی بنام ایثار و دیگرخواهی شکل گرفت چنین انسانی از مرحله حیوانیت تعالی پیدا کرده است و "انسان" شده است. انسان واقعی نوعی. چنین کسی اخلاق را با عقلی که خدا به او داده وجودان میکند. حُسن دیگرخواهی و قبح خودخواهی که شاهبیت اخلاق انسانی است را میفهمد. همه انسانها چنین فهمی را واجد شده، نسبت به آن مکلف و طبق آن ثواب و عقاب میشوند. در اینجا دیگر تشویق و تنبیه، داعی به فعل و امتناع نیست بلکه عقل، حسن و قبح ذاتی افعال را میفهمد و یک نیروی درونی فرد را به توازن و تعادل و اخلاق فرامیخواند. البته اکثر انسانها چون به ندای این وجودان اخلاقی پاسخ درست نمیدهند حقیقتاً انسان نبوده و در گذر زمان به مرحله حیوانی قبلی تنزّل مینمایند. همینها را اگر به چشم بربخی نگاه کنیم حتی به شکل حیوانی خاص یا ترکیبی از چند حیوان یا حیوانی عجیب و بی‌مانند دیده میشوند. در بربخ نیز چنین اند و حیوانات بربخی را میسازند. در واقع بربخ برای ایشان نوعی هبوط مجدد است. اما قلیلی از

انسانها به ندای عقل خویش که داعی به خیر و زاجر از شر است عمل کرده در مرحله انسانی تثبیت میشوند. این مرحله اول تزکیه است. این انسان فطری بخودی خود نه کافر به خداست نه مؤمن به او. اما وقتی با پیامبران خدا یا پیام آنها روبرو شد الزاماً دو حال پیدا میکند یا به خدا میگراید و توفیق تعالی بیشتر را پیدا میکند و با خالق خویش انس میگیرد و به او نزدیک میشود، یا تکذیب میکند و کافر میگردد. کافر متخلّق، اجر خوبیهایی را که کرده میگیرد و باز برای ایمان نصرت میشود. اگر پذیرفت راه برایش باز میشود و اگر باز انکار کرد از او سلب توفیق شده، به خذلان دچار میشود. کسی که خذلان گردد معمولاً اعمالش حبط شده به حیوانیت و خودخواهی و بدکاری سقوط میکند و گاه‌آ شفاعت شاملش میگردد تا راه ایمان برایش باز شود. در هرحال در این بازی پیوسته زیر و رو میشود تا تکلیفش یکسره شود یا مؤمن میشود تا تعالی پیدا کند یا کافر میماند و مسخر میگردد. اینجا دروازه‌ای است که فقط مؤمن متخلّق از آن میگذرد. کسی هم که متخلّق نباشد معمولاً توفیق ایمان را پیدا نمیکند. اگر انسان مؤمنی کم‌کم اخلاق را از دست بدهد و به خودخواهی گراید. چون روح ایمان، خداخواهی است، به مرور ایمان را هم از دست میدهد. این است که کسی که عبادت ظاهری میکند اما تزکیه نفس ندارد نجاتش حتمی نیست. خدا هم میفرماید عاقبت کسانی که کارهای بد کردن این میشود که ایمان را از دست خواهند داد (روم: ۱۰). پس اگر کسی هم متخلّق یعنی منصف و دیگرخواه بود و هم مؤمن و عابد حق، یعنی عامل به شربعتی بود که خدا فرموده، چنین کسی از مرحله انسانی فراتر میرود و "عارف" میشود. عارف انسان کامل است. در چنین کسی علم و قدرت حق به اندازه سعه وجودیش جریان دارد. چنین کسی معرفت‌الله دارد و عارف‌بالله است. در چنین کسی علم و قدرت حق گاه‌آ میجوشد و به شکل کرامات بروز میکند. معمولاً مؤمنین بدور چنین کسی جمع میشوند. عارف دو راه بیشتر ندارد یا "شیطان" میشود یا "ولی‌الله".

ولیّ شدن دستگیری از بیرون میخواهد؛ تا مرحله عارف شدن هرکس میتوانست خود برود اما از اینجا به بعد دستگیری میخواهد. آنکسی که دستگیر است نامش "امام" است. اگر عارف، به امامت امام‌زمان خود تمکین کرد، تحت ولایت او قرارگرفته از اولیاء‌الله میشود. و گرنه

رهایش میکنند و وقتی رها شد منیت در او میجوشد و میخروشد و به خود نسبت میدهد و به خود دعوت میکند. همان کاری که شیطان کرد و نامگذاری این مرحله بخاطر راهی است که او رفته. این عارف هم رهزن طریق و از شیاطین انس میگردد. اما اگر دستگیری شد، به کمال راه که ولایت الهیه است میرسد.

پس در "قد افلح من زکها" یک تزکیه از حیوانیت بود و تزکیه دوم از کفر و ناسیاسی به پروردگار و تزکیه دیگر از دیدن خود و به خود نسبت دادن. هرسه تای این تطهیرها در مسیر انسان لازم است و بدون آن عبادت، یا نفاق است یا فربه کردن خویش یا عبادت خویشن که قطعاً به فلاح ختم نمیشود. پس فلاح عبارتست از پاکی و تطهیر از تمام شوائب خودخواهی و خودپسندی و خودپرستی:

یک قدم بر خویش نه وان دگر در کوی دوست.

خود را مبین که رستی.

کلینی از امام رضا(ع) روایت میکند که معنای این آیه این است که هروقت بیاد خدا افتادی، بعدش بر رسول خدا هم صلوات فرست.

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَنْقَى (۱۷)

اما شما زندگی پست دنیا را برگزیده اید. حال آنکه آخرت بهتر است و باقی تر.

توجه بفرمایید که دنیا به خودی خود بد نیست؛ دنیا مخلوق زیبای خدا و مدرسه‌ای است که ما را به آن فرستاده. شما اگر بخواهید بچه خود را در مدرسه‌ای ثبت نام کنید، او را در مدرسه بد ثبت نام میکنید یا مدرسه خوب؟ خدا هم ما را به مدرسه بد نفرستاده. دنیا بخودی خود بد نیست، ترجیح دنیا بر آخرت بد است. برای دنیا، آخرت خود را باختن و روح خود را فروختن بد است. برای دنیا تب کردن بد است. دنیا را همه چیز خود دانستن بد است. درس‌های دنیا را فرانگرفتن و به بازیگوشی وقت را تلف کردن بد است. خسارت زدن به مدرسه دنیا و فساد برآهانداختن در آن بد است.

اما وجوه برتری آخرت بر دنیا: آخرت بسی وسیع تر است؛ آخرت خالص است و نعماتش با غم قرین نیست؛ آخرت ابدی است؛ در آخرت رضای قلبی با نعمت قرین است و دل زدگی در آن نیست؛ در آخرت خوبان با هماند و از بودن با هم لذت میبرند؛ نعمات آخرت به اختیار مؤمن است و بی‌تعب و رنج بدست میاید؛ آخرت لقاء با خداست.

کلینی از امام صادق(ع) روایت میکند که هر گناهی از محبت دنیا آغاز میشود.

إِنَّ هَذَا لَفْيَ الصُّحْفِ الْأُولَى (١٨) صُحْفُ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (١٩)

همین حرفها را در کتابهای آسمانی نخستین نیز گفته‌ایم. در کتابها(یا تعالیم) ابراهیم و موسی.

یعنی همه کتب و شرایع آسمانی دعوت به تزکیه و عبادت خدا کرده‌اند، هرکدام به لفظی و قالبی. همه، صیام و قیام و جهاد و امر به معروف و نکاح و حجّ داشته‌اند چنانچه بسیاری از آنها صریحا در قرآن ذکر شده. مثلا لقمان فرزندش را به امر به معروف فرمان میدهد یا ابراهیم فرمان به حجّ میدهد یا بنی اسرائیل مامور به جهاد میشوند و یا روزه بر پیشینیان هم واجب بوده و قس على هذا.

در روایات است که از صد و بیست و چهار هزار نبی، سیصد و اندی رسول بوده‌اند. این رسولان، کتاب و صحیفه داشته‌اند. این کتابها گاهی مثل ده فرمان موسی و متن قران، تماما کلام خدا بوده و گاهی معارف الهی بدست رسول نوشته و در اختیار مؤمنین قرار میگرفته در اینجا معارف، الهی و متن بشری بوده اما توسط خود پیامبر نوشته شده؛ گاهی هم سنت و کلمات رسول را حواریون او بعدا مینوشتند و نشر میدادند. بعضی از رسولان(نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد) اولوالعزم بوده‌اند یعنی شریعت نویی آورده‌اند و آنها که پس از او آمده‌اند، اعم از نبی یا رسول، شریعت او را ترویج و تفسیر و اجرا میکرده‌اند.

شیخ طوسی از ابوذر روایت میکند که از پیامبر اکرم(ص) پرسیدم چیزی از صحف پیشینیان نزد ما هست؟ پیامبر(ص) فرمود بله مگر خدا نگفته: "قد افلح من تزکی...ان هذا لفى صحف اولی صحف ابراهیم و موسی"؟

تفسیر برہان از رسول خدا(ص) روایت میکند که خداوند صد صحیفه و چهار کتاب کامل نازل کرده است: تورات و انجیل و زبور و فرقان.

خصال از رسول خدا(ص) روایت میکند که صحف، امثال و حکم و موعظه و اندرز بوده‌اند.

این سوره امر به تسپیح و ذکر و نماز است و میگوید اگر چنین عابدی، تزکیه نفس هم داشته باشد به سعادت ابدی نائل خواهد آمد و در این شکی نیست. در واقع در کمترین عبارت بهترین دستور سلوکی را بیان میکند: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ. این آیه از غرر آیات قرآن مجید و به منزله تلخیصی از دستورات آن است.

سوره غاشیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره دو بخش است؛ در بخش نخست که تذکر به معاد است، فرجام دو گروه مؤمنین و کافرین را در آخرت ترسیم میکند. در بخش دوم، تذکر به آیات آفاقی میدهد تا به خالق متذکر شود و دلها را متوجه مبدأ کند. آیه "عاملة ناصبة" که در اوائل سوره است عمق زیادی دارد.

هل أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱)

خبر آن بلای فراگیر به گوشت خورده؟
غاشیة از نامهای قیامت است.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ حَاسِعَةٌ (۲)

آنروز بعضیها سرافکنده‌اند.

عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳)

چونکه از آنهمه دوندگی بی‌فایده در دنیا خسته‌اند.

توجه بفرمایید که اینها خیلی دویده‌اند اما چون برای خدا نبوده و برای دنیا بوده نتیجه‌های عایدشان نشده. در همین دنیا نیز خستگی را در آنهایی که غایت همّتشان تحصیل لذات دنیاست میتوان دید. خصلت دنیا این است که هرکه او را خواست، به تعب افکند و هرکه خدا را خواست، دنیا خادمش گردد؛ چنانچه در حدیث نبوی است. و در فرهنگ ماست: جهان پیر است و بی‌بنیاد از این فرهادکش فریاد؛ که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم.

کلینی از امام صادق(ع) روایت میکند که "عاملة" یعنی کسیکه بغیر کتاب خدا عمل کرده و "ناصبة" کسی است که غیر امام بر حق را اطاعت کرده.

ثواب الاعمال از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که شخص ناصبی، هرقدر هم عبادت کند عملش بر باد است: "تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً". گوییم یعنی اگر بخاطر اعراض از حجت خدا مقصّر باشند، اعمالشان حبط میگردد.

کشی در رجالش از امام جواد(ع) روایت میکند که این آیه راجع به ناصبی هاست و زیدیها و واقفیها را هم شامل میشود.

تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً (۴)

حالا هم در آتشی سوزان افکنده میشوند.

تُشَقَّى مِنْ عَيْنِ آئِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرَبِعٍ (۶)

از چشمهای جوشان به آنها مینوشانند. جز خاری خشک و تلخ غذایی ندارند. ضربع را حقیقتا کسی نمیداند چیست! چون مربوط به آن دنیاست و کسی تا کنون ندیده و نخورده. اما برحسب اینکه بدترین طعامهای دنیا تلخ و خاراگین اند، لذا اینگونه معنا کرده‌اند. روایتی از پیامبر(ص) هم هست که ضربع از مردار بد بوتر است که انسان وقتی میخورد گریه میکند.

لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُفْنِي مِنْ جُوعٍ (۷)

که نه گوشت تنشان میشود و نه حتی سیر میکند.

وْجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸)

آنروز بعضیها سر بلندند.

لِسْعَيْهَا رَاضِيَّةٌ (۹)

چون از زحماتی که در دنیا کشیده‌اند راضی‌اند.

این مال کسی است که در حال ایمان به خدا، برای خدا عبادت و خدمت کرده باشد و لاغیر. چون روایات بسیاری هست که حسنات بعضی از مؤمنین را که در قیامت میاورند، چون برای خدا نبوده و اغراض نفسانی هم در آن دخیل بوده نمیپذیرند. و نیز اعمال کسانی هم که از باب انبیاء و اوصیاء ایشان وارد نشده و خود را کسی میدانسته‌اند و از ولایت الهیه منصوصه تمدد کرده‌اند، پذیرفته نشود. این، جاگرفتن در تحت خیمه ولایت، امتداد همان ایمان به خدای واحد است، چنانکه امام رضا(ع) فرمود توحید تا اینجا گستردۀ است زیرا کسی که از معلم الهی اعراض کند، اگر مستضعف نباشد، یقیناً مستغنى و طاغی است. اصولاً کاری که طبق دستور نباشد تشویقی هم در پی ندارد و تعالی نمی‌اورد، در قرآن هم هست: "فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ" یعنی استقامت کن بر آنچه دستور رسیده. وقت بفرمایید که فداییان طریقتها و شریعتهای انحرافی تا پای جان در راه هدفشان استقامت میورزند اما چون این "کَمَا أُمِرْتَ" یعنی آنطور که دستور خدادست، در میان نیست؛ پس اجری هم ندارد. اینها مصاديق "عاملة ناصبة" است که پیشتر آمد. این مطلب از کلیدهای معارف قرآن و سلوک در مکتب صحیح الهی است و از عملده تفاوت‌های این سلوک با سلوک صناعی بشری.

بحثی دیگر: کلمه "سعی" که در چند جای قرآن آمده این بحث را پیش کشیده که بهشت به بهاست یا به بهانه؟ پاسخی که با کلیت معارف قرآن جور در میابد این است که هیچ کس با سعی و تلاش، لائق بهشت نمی‌شود. اما وقتی سعی و تلاش کرد، فضل خدا او را در میابد و به بهانه تلاشی که کرده بهشتی می‌سازد. یعنی بهشت به بهانه بهایی است که انسان قادر نیست آنرا بپردازد اما باید در راهش همه سعی خود را بکند. گرچه وصالش نه به کوشش دهنده؛ هر قدرای دل که توانی بکوش!

فِي جَنَّةِ عَالِيَّةِ (۱۰)

در بهشتی بلند مرتبه جای دارد.

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَا غِيَةً (۱۱)

گزافی در آنجا نمی‌شنوند.

این تعبیر در چند جای قرآن آمده و نشان میدهد سخن لغو و گزاف و جور و کذب و زور و ما لایعنی، چقدر عذاب آور است و در مقابل تنّه از این طُرّهات چقدر زندگی انسان را بهشتی می‌کند.

**فِيهَا عَيْنُ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)
وَنَفَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَرَازِيَيْهِ مَبْثُوثَةٌ (۱۶)**

در آنجا چشم‌هایی جریان دارد. تختهایی باشکوه است. کوزه‌هایی چیده‌اند. پشتی‌هایی به ردیف نهاده‌اند. فرش‌هایی نفیس گستردۀ‌اند.

أَفَلَا يَتُظَرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقُتْ (۱۷)

(از اینجا بخش دوم سوره آغاز می‌شود:) بت پرستان چرا به شتر نگاه نمی‌کنند که چطور آفریده شده؟

شتر دم دست‌ترین حیوانی است که جلو چشم ایشان بوده. در عین حال شتر بزرگترین و رامترین و مفیدترین حیوان آنروز آن سرزمین بوده، بگونه‌ای که حیات در آنجا بدان وابسته بوده. البته تدقیق در خلقت، اختصاصی هم به شتر ندارد. اکنون که علم جانورشناسی دقایق زیادی از زندگی حیوانات و راز بقای ایشان شناخته و با گسترش رسانه در اختیار همه قرار داده، با چشم عبرت‌بین و خداجو باید پای چنین فیلم‌هایی نشست و حیران قدرت خالق گشت. این یک توصیه اکید است که قرآن فرموده.

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعْتُ (۱۸)

و به آسمان که چطور برافراشته شده؟

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبْتُ (۱۹)

و به کوهها که چطور بر زمین کوفته شده؟

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحْتُ (۲۰)

و به زمین که چگونه پهن شده؟

ایضاً از علوم نجوم و جغرافیا و زمین شناسی، امروز میتوان به معرفت الله رسید و در برابر عظمت او به حیرت افتاد. بخصوص که در این آیات روی "چگونگی" این پدیده‌ها تاکید شده. به تعبیر قرآن: "و فی ذلک فَلَيَنَافِسِ الْمُتَنَافِسُون" یعنی سبقت بگیرید در امثال این طاعات!

فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ (۲۱)

حالاً که همه هستی کلاس خداشناسی است، تو هم در مقام معلم آن) بی در پی ایشان را اندرز د کار تو اندرز دادن است.

لَئِنْ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ (۲۲)

هرگز نخواهی توانست کسی را به زور مسلمان کنی. مسيطر از سیطره میآید یعنی قدرت به خط کردن (در سطر کردن) نیروهای تحت امر. در قرآن کرارا آمده که‌ای رسول؛ تو وکیل و جبار نیستی پس باخع هم مباش. یعنی خودت را نخور اگر کسی ایمان نیاورد.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّ وَكَفَرَ (۲۳)

بله اندرز ده! مگر آنهایی را که پشت میکنند و چشم بر حقیقت میبینندند.

یعنی تذکر به لج بازها، همان یکبار کافی است، آنهم برای اتمام حجت. بی خود خود را خسته مکن و ایشان را نصیحت ننما.

فَيَعْدِّهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرِ (۲۴)

که خدا ایشان را به عذاب بزرگ مجازات میکند.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَّاهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

باگشتشان یقیناً بسوی ماست. آنوقت رسیدن به حسابشان هم با ماست. یعنی صبور باش! گذر پوست به دباغ خانه میافتد. توجه بفرمایید که همانطور که رزق خلق بر گردن خدادست: "وَ مَا مِنْ ذَائِيٍّ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا"؛ حسابرسی ایشان هم بر گردن اوست.

این سوره با تذکر به معاد آغاز میشود و پایان میابد. در وسط سوره تذکری هم به آیات آفاقی و از این راه به مبدا هست. از آیات مهم این سوره آیه‌ای است که میفرمایید شأن پیامبر تذکار است نه اجبار. این آیه باید نصب‌العین داعیان به راه خدا باشد. عبارت "عاملة ناصبة" در اوائل سوره نیز با اینکه به نظر نمی‌آید، بسیار عمیق است و بر اینکه صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است صحّه میگذارد. در روایات به این سوره دو خاصیت نسبت داده‌اند یکی آرام کردن نوزاد و دیگر رفع خطر و ضرر غذا.

سوره فجر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با لحنی کوبنده و سراسر انذار آغاز شده و ویژگی رعب‌آور خویش را تا اواخر سوره حفظ میکند؛ لذا از جلالی‌ترین سُورَ قرآن است بطوریکه خواندش دل را از خوف خدا می‌آکند و خشیت نصیب آدمی میکند. اما در چهار آیه آخر، اسلوب سوره کاملاً دگرگون شده و از امید مَشحون میگردد و صحنه مرگ و پاداش نفس مطمئنه، که بالاترین درجه انسان است را با عبارتی بسیار زیبا و دل‌انگیز ترسیم میکند. این بخش پایانی سوره از زیباترین قطعات قرآن و الحق، بی‌بدیل است.

حدیث نبوی است که قرائت این سوره، نور عبور از مهالک قیامت است. امام صادق(ع) میفرماید: در نمازهای واجب و مستحب خود سوره فجر را بخوانید که این سوره، سوره امام حسین(ع) است و مدامتمت بر خواندش، معیت با ایشان میاورد. راجع به وجه انتساب این سوره به سیدالشهداء، امام صادق(ع) فرموده‌اند: مگر در آخر سوره خطاب "یا ایتها النفس المطمئنة" را ندیده‌اید؟ رقم معرض میدارد: گویا لیال عشر و وتر موتور و ترسیم عذاب خدا بر پیشینیان با این لحن بی‌مانند و افسوس بر جور یتیمان، همگی مرتبط باشند با محروم و واقعه عاشورا.

وَالْفَجْرِ (۱) وَلَيَالٍ عَشْرِ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَقْتِ (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرِ (۴)

قسم به فجر. و آن ده شب. و شفع و وتر. و رفتن تاریکی.

قابل توجه اینکه خداوند در جاهای مختلف قرآن به تمام اوقات شبانه‌روز لااقل یکبار قسم خورده: فجر، ضحی، نهار، عصر، غروب، لیل. اما به سحر یعنی حوالی اذان صبح که حین

رفتن شب است سه بار قسم خورده که یکی در این سوره است. گویا قسم به این قطعاتِ زمان گویای اهمیت آنهاست و نصیحت به اینکه آنها را از دست ندهید و از آنها استفاده کنید.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسْمٌ لِذِي حِجْرٍ (۵)

آیا این قسمها را اهل فراست در میانند؟

در بیان و تفسیر هیچ کدام از قسمهای قران، مانند اینجا اختلاف و تشتّت نیست. بر مبنایی که باطن سوره را واقعه عاشورا دانسته‌اند، سپیده دم صبح و رفتن شب باید واقعه بزرگی باشد که با آن دین، نصرت شده و پس از اندراس، لباس نوبی پوشیده. در هیچ یک از قسمهای قران هم عبارتی مشابه "هَلْ فِي ذَلِكَ قَسْمٌ لِذِي حِجْرٍ" که فهم قسم را مخصوص اهل فراست میداند بکار نرفته، این نشان میدهد که در قسمهای ابتدای این سوره تاویلی هست مخصوص، که فهمش از اندیشه ظاهری والاتر است. چنانکه در روایات مصدق بارز اولی الحجر یعنی اهل فراست - به عقل الهامی و علم لدنی - را ائمه (ع) و شیعیان خاص ایشان دانسته‌اند؛ لذا تاویل کردن این آیات به حقیقتی خاص نه تنها درست، بلکه لازم است. بنابر این ذوق، لیالی عشر ده شب اول محرم است که با تکرار آن در هرسال، فجر ایمان در قلوب مؤمنین در اقطار عالم طلوع نموده و لیل ظلمت و نفاق رخت بر می‌بینند و دین تازه می‌شود. وتر هم تنها ماندن وجود مقدس سیدالشهداء است بگونه‌ای که همه علیه ایشان شَفَع و همداستان شدند و حق را تنها گذاشتند. آیات بعد شرح عذاب اقوام طاغی و مفسد است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرَمَ ذَاتِ الْعِتَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلُقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸)

نیدی خدا با قوم عاد چه کرد؟ با شهر آنها إرم که ستونهایی برافراشته داشت؟ همان شهری که می‌باشد در هیچ سرزمینی نبود.

عاد قومی بودند که در یمن میزیستند و خدا هود را بسوی ایشان فرستاد و عاقبت با ریح ضرر عاتیه (سوره حلقه) یا ریح عقیم (سوره ذاریات) یعنی گردبادی کوبنده و نابودگر هلاک شدند.

وَثُمُّوَدَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (٩)

و ثمودیان که در کوهستان از دل صخره‌ها برای خود کاخها ساخته بودند. ثمودیان پس از عاد بر شبه جزیره عربستان حاکم گشتند منتها مرکز حکومتش در شمال شبه جزیره و جنوب اردن کونی واقع بود. خداوند صالح را بسوی ایشان فرستاد و عاقبت با طاغیة یعنی صیحه آسمانی هلاک شدند (سوره حلقه).

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (١٠)

و فرعون که حکومتی مقندر داشت. شاید چون فرعون مخالفانش را به میخ (وتد) میکشیده چنین لقب یافته.

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ (١١) فَآكَثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ (١٢)

تمام اینها در زمین سر به طغيان برداشتند - یعنی هرچه خواستند کردند و در غفلت و ظلم غوطه خوردن- و خرابی بسیار به بار آورند.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سُوْطَ عَذَابٍ (١٣)

تا آنکه خدا شلاق عذاب را بر گردید آنها گرفت.

إِنَّ رَبَّكَ لِيَأْمُرُ صَادِ (١٤)

آری، خدا در کمین بدکارهاست.

یعنی اگر طاغوتها در زمین تباہی میکنند فکر نکنند خدا دوستشان دارد که هنوز پابرجایشان داشته، خیر! هنوز پاییزشان نرسیده.

خلاصه این چند آیه این است که تاریخ را فراموش نکنید؛ ابرقدرتها بخاطر سرکشی و سرمستی و جور، نابود شدند؛ با شما نیز چنین خواهیم کرد و اگر هنوز زمانش نرسیده و مست قدرت و ثروت خویشید گمان نکنید خدا شما را دوست دارد که قدرت و ثروت را فعلاً در دست شما نگاه داشته است. بسیاری از حکومتها جبار از اینکه قدرت دستشان است نتیجه میگیرند که برق اند، مثلاً بنی امية پیروزی بر علی و حسین(ع) را دلیل حقانیت خویش میدانستند. بنی عباس نیز معتقد بود خدا مُلک را بدیشان بخشیده، امام صادق(ع) که شنید فرمود: خیر! خدا مُلک را به علی(ع) و جانشینان برقش بخشیده ولی بنی امية و بنی عباس آنرا از ما دزدیدند، مثل مالی که خدا از حق به کسی دهد و دزد آنرا به ناحق برباید. آیات بعدی دقیقاً به این مسئله - که شوکت دلیل حقانیت نیست - میپردازند.

کلینی از امام صادق(ع) روایت میکند که مرصاد پلی است که هیچ بنده‌ای با حق الناس از آن نمیگذرد.

**فَآتَاهُ إِنْسَانٌ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ آتَاهُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶)**

آری انسان اینگونه است که هرگاه خدا در مقام امتحان به او عزّت و ثروت دهد، مغوروانه میگوید خدا مرا دوست دارد؛ و اگر باز برای امتحان روزی اش را کم کند، میگوید خدا مرا رها ساخته. هرگز!

این پندار باطل تقریباً در تمام انسانها بجز اهل یقین، راسب است و بر طبقش - در غرور یا یأس - سالها زندگی میکنند. این آیات بروشنی و صراحةً بیان میدارند که ثروت و دولت، و ایضاً فقر و ناتوانی هیچکدام دلیل محبت یا غضب خدا به کسی نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای آزمودن اوست. خداوند انسان را غنی یا فقیر میکند تا بندگی او را در فقر و غنا بستجد. این

سنت ابتلاء از عامّترين سنن الهيّه است: و شما را به آسانی و سختی ميازمایيم (سوره اعراف).

در پیسر، تکلیف شکر است و اعطاء؛ و در عُسر، طلب از خداست و قناعت؛ هر کس باید به تکلیف خویش عمل کند.

البته توجه بفرمایید که این آیه راجع به تقدیر اولیه که در زندگی هر کسی جاری است صحبت میکند مثلاً اینکه کسی در خانواده‌ای مرفه یا فقیر زاده شود، دست خودش نیست و تقدیر اولیه است. یا اینکه قحطی و ورشکستگی در یک کشور بباید دست مردم نیست و تقدیر اولیه است یا اینکه کسی پیر و از کار افتاده شود تقدیر اولیه است.

غیر از این تقدیر اولیه یک تقدیر ثانویه هم هست که در اثر سوء تدبیر یا حسن تدبیر در زندگی کسی حاکم میگردد. مثلاً کسی که نیکی به والدین و صله ارحام و انفاق و کسب و کار کند و خوش اخلاق باشد معمولاً رو به ثروت میرود، بخصوص اگر مؤمن باشد. به چنین مؤمنی اگر هم ثروت مادی ندهند بهتر از آنرا به شکل ثروت معنوی میدهند مثلاً بهجهت علم و حلوات عبادت و قبول دعا و لذت تسلیم و جذبه ذکر و توفیق تقوی میدهند. اگر هم مؤمن نباشد در همین دنیا که غایت اوست ثروتمند میشود. این ثروت دلیل حسن اخلاق و اعمال اوست اما چون ایمان ندارد بهره‌ای در آخرت ندارد و ثروتش دلیل احترامش نزد خدا نیست. در مقابل کسی هم که ظلم به والدین کند یا قطع رحمی نماید یا بخل بورزد یا ترک کسب کند یا بداخلاق باشد یا جفا کند یا دروغ بگوید یا خیانت کند، معمولاً رو به فقر میرود حتی اگر مؤمن باشد. به چنین کسی بخصوص اگر مؤمن نباشد حتی اگر مال بدهند، گذاطیعش میکنند بطوريکه از مالش هیچ بهره نمیبرند و فقط مالش و بال و وسیله عذاب اوست. این هم نوعی فقر بلکه حقیقت فقر و نداری است. اگر هم مؤمن باشد بخاطر اعمال ناصالح و خلاف تقوایش فقیر شده و دارد عذاب میکشد تا پاک شود. اينها همه تقدیر ثانویه است و لااقل برای خود انسان که بحال خودش بیناست - برخلاف آنچه آیه میگويد - دلیل رضایت یا سخط پروردگار است و البته راه باز است تا توبه کند و از فقر و قبض بازگردد.

پس آیه به تقدیر اولیه ناظر است نه ثانویه که در آن انسان در آن بحال خود بیناست و میفهمد چه کرده که اینطور شده. در واقع آیه هم در مقام گفتگوی انسان با خودش است نه اینکه انسان کس دیگری را بخواهد نقد و ملامت کند. یعنی اگر ثروتی داری فکر نکن خدا هم دوست دارد و اگر فقیری فکر نکن خدا دوست نداشته بلکه وظیفه‌ات را انجام بده و به فکر بندگی باش که فقر و غنا همه‌اش وسیله امتحان است.

حالا یک سوال بدرد بخور: از کجا بفهمیم فقر ما تقدیر اولیه و خواست خداست تا در آن صبر کنیم و اجر ببریم یا تقدیر ثانویه و ناشی از کار بدی که عادت ما شده و اثر وضعی اش به شکل این فقر به ما برگشته؟ دانستن این حقیقت از آنجا لازم است که صیر بر آنچه انسان بددست خودش دارد بر سر خودش میاورد اجری ندارد. چنانچه خدا میفرماید بواسطه بیراهه‌هایی که رفتید بدختی را بچشید: "تَذَوَّقُوا السَّوْءَ بِمَا حَدَّدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ الله" (سوره نحل). در این صورت اگر بفهمد علت بدختی اش چیست رفعش میکند و دیگر عذاب نمیکشد. به چند طریق میشود این را فهمید: یکی تحصیل علم سنت الله از کتاب و سنت است، این اقوم طرق است. دوم درخواست از خدا برای روشن شدن این مطلب به الهام یا در خواب که اسرع طرق است. سوم مشورت با مؤمن بافارستی که به نور خدا میبیند که ایسرا طرق است. چهارم توغل و تلاش بسیار در صالحات و حسنات است چون آنها سیئات را هرچه باشند میشویند و پاک میکنند که احوط طرق است.

كَلَّاَ بْلَ لَأَتُكَرِّمُونَ الْيَتَيمَ (۱۷)

هرگز (چنین نیست که ثروتمدان محبوب درگاه ما و فقرا از چشم ما افتاده باشند، بلکه بر عکس آنچه زشت است خوی زشتی است که در همه شما - اعم از غنی و فقیر - هست: اینکه:) به یتیم محبت نمیکنید.

توجه بفرماید که این صفات و افعال زشت که از آن صحبت خواهد نمود منجمله این یکی، مختص غنی یا فقیر نیست و چون ریشه در خودخواهی و حرص آدمی دارد همه‌گیر است و عامل بدختی و سیه روزی و سوء‌عاقبت فقیر و غنی است.

مستدرک الوسائل از رسول خدا(ص) روایت میکند که یتیم پرور، در بهشت در کنار من است.

وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸)

و برای اطعام گرسنگان ناتوان یکدیگر را تشویق نمیکنید.
چقدر جالب! از این آیه برمیاید که از وظایف الهی "تشویق یکدیگر" به اطعام مسکینان است؛
یعنی کار گروهی.

مسکین فقیری است که فقرش او را به بی تحرکی و بی انگیزگی و حیرت کشانده و به اصطلاح خانه نشینیش کرده. نعود بالله منه! یعنی باید گروههایی تشکیل داد و برای اینان غذا درست کرد و سیرشان ساخت. راه رضای خدا این است. و باید غذای نذری دادن به نیازمندان- در حد وسع خانواده- جز برنامه‌های هفتگی یا ماهیانه باشد و به صدقه جاریه‌ای بدل شود و فراموش نشود.

وَ تَأْكُلُونَ التِّرَاثَ أَكْلًا لَّتَأْ (۱۹)

وارث را بحرص و یکجا بالا میکشید.
توجه کنید که این هم بین فقیر و غنی مشترک است. پس باید حین مواجهه با ارث یکی حرص نزد، و دوم، آنرا مطابق دین تقسیم کرد، یعنی حقوق شرعی و حق الناس را از همه مال و وصیت را از ثلث مال، نخست جدا کرده و بقیه را طبق قانون ارث اسلامی تقسیم کرده و به ورته تسلیم نمود. سوم بخشی از آنرا - به شکرانه این نعمت خدابخشیده- بخشید و صرف خیرات کرد. چنانچه در آیه هشتم سوره نساء هست: وقت تقسیم ارث سهمی هم به نزدیکان و مساکین و یتیمان که در آن حول و حوش اند، بدھید. و این از آیات مهجور قرآن است که مطلقاً به آن عمل نمیشود و حتی به یاد کسی هم نیست. گویا مرده است. کاش زنده شود.

وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُتَّاً جَتَّاً (۲۰)

و مال را بسیار بسیار دوست میدارد.

گاهی مaldoستی در فقیر بیش از غنی است. چاره، اتفاق مدام است و نماز بسیار. چنانچه دهها بار ایندو با هم آمده.

یک نکته باریک هم اینجا هست که لایق توجه است: این چهار مورد - رها کردن ایتام، ترک اطعام، تصرف نادرست در ارث، و حرص شدید - میتوانند کلیدهای فقر ثانویه باشند. یعنی این چند آیه توضیح آیه "قدِرٌ عَلَيْهِ رِزْقُهٗ" باشند. میخواهد بگوید بدختی ات تقصیر خودت بود چون چنین میکردی. اینجانب خانواده‌های زیادی را دیده‌ام که پس از مرگ پدر، به احترام مادر علیرغم میل بعضی از ورثه، خانه پدری را نفوخته و سهم ورثه را نداده‌اند و این نقطه، آغاز نزول و سقوط همه ایشان شده است. یا بعضی‌که، ثلث ارث را که به کار خیر اختصاص داده شده بود، نادیده گرفتند، سرانجام نابود شدند. یا آنها که یتیمان فامیل با دوست را رها کرده و برای اینکه گردنبار ایشان نشوند، از آنها دوری کردند، مشکلات بسویشان هجوم آورد. یا آنانکه دستشان مدتی به خیر نخرخید و اطعام را فراموش کردند، گرفتاریهای زیادی برایشان رقم خورد و برج زندگیشان زیاد شد.

و نیز دیده‌ام که حریصان به پول نوعاً فقیر میشوند و تقریباً تمام ثروتمدانی که اینجانب دیده‌ام - چه مؤمن چه کافر - از دنیا لذت میبرده‌اند اما حرصی به دنیا نداشتند.

كَلَّا إِذَا ذَكَّتِ الْأَرْضُ ذَكَّا ذَكَّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفَّا صَفَّا (۲۲)

هرگز! وقتی زمین محکم کوییده شود. و خدا جلوه کند و ملائکه صفات در صفات بیایند.

وَ جَيْءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَتَى لَهُ الذَّكْرُى (۲۳)

و جهنم را کشان کشان بیاورند. آنروز انسان بیدار شود اما چه سود؟

صدقوق در امالی از ابوسعید خدری از رسول خدا(ص) روایت میکند که روزی که جهنم را میآورند همه گویند خدایا مرا دریاب و من گوییم خدایا ام تم را دریاب!

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴)

(انسان بی دین و بی عمل گوید:) کاش چیزی برای حیات واقعی ام یعنی عالم آخرت پیش فرستاده بودم.

فَيَوْمَنِذِلَّا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدُ (۲۵) وَ لَا يُوْثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدُ (۲۶)

امروز هیچ کس چون خدا عذاب نکند. و چون او به زنجیر نکشد.
یعنی همانطور که در رحمت، کسی به پای خدا نمیرسد، وقت عذاب هم کسی به گرد پایش نمیرسد.

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ (۲۷)

ای جان آرام یافته!

از اینجا سیاق سوره کاملا دگرگون شده و یکی از زیباترین و دل انگیزترین آیات قرآن را ترسیم میکند. امن و آرامش، غایت ایمان است؛ لذا نفس مطمئنه توصیفی از بالاترین کمال و والاترین انسان است. دل آرام را کسی دارد که به وظیفه خوبیش عمل میکند و به اینکه چه خواهد شد وابسته نیست. مهم برای او عمل به وظیفه بندگی است، نسبت به مقدرات تسلیم است و آنچه بدست او نیست را به خدا واگذار میکند. تنها، کسی که چنین تفکر وظیفه محوری دارد به طمأنینه خواهد رسید نه کسی که پر از خواست است.

نفس از کثرت ذکر خدا به این مقام میرسد: الا يذكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُ الْفُلُوبُ. ذکر اعم از زبانی و عملی و قلبی است. یعنی بیاد خدا و برای خدا بودن در عبادت و طاعت و خدمت و آنگونه که او خواسته، کردن.

صدقه بارز ذکر الله نماز است: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. نماز، ذکر و ذکر اطمینان دل میاورد و دل مطمئن بسوی خدا پرمیکشد. ببینید چقدر نماز در اسلام اهمیت دارد. به همین دلیل پیامبر(ص) آنرا ستون دین دانسته.

کلینی از امام صادق(ع) روایت میکند که مؤمن از مرگ کراحت ندارد چون در موقع مرگ پیامبر(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) و حسنین(ع) به استقبالش آیند.

محاسن و تاویل الآیات از امام صادق(ع) روایت میکنند که سوره فجر را در نوافل و فرایض زیاد بخوانید که سوره امام حسین(ع) است و شما را در بهشت همدرجه او میکند.

از جعی إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸)

بسوی خدای خویش بال بگشا در حالیکه از خدا راضی و او از تو راضی است.

روایت است که موسی(ع) پرسید خدایا کی از بندهات راضی هستی؟ خداوند فرمود وقتی او از من راضی باشد. رضایت از پروردگار غایت مقامات اولیاء است. اینان راضی اند به هرچه با ایشان کرده(=قدَر) و هرچه دستور فرموده (=حُکم).

روایت است فرشته مرگ پیش از مرگ مؤمن درجات آخرتش و رفیقان آخرتش را به او نشان میدهد، پس مؤمن راضی به رفتن میشود و میرود. از این آیات معلوم است که اصل انسان روح اوست که مخاطب خدا قرار گرفته و بسوی خدا پرواز میکند. جسم تنها لباسی موقت برای روح است.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

در زمرة بندگان خالصم داخل شو. در بهشتم داخل شو.

تعییر "جنتی" که در آن بهشت اضافه به خدا شده در نظر مفسرین عالیترین بهشت را رقم زده یعنی بهشت خود خدا. و این والاترین چیزی است که در قرآن برای انسان ترسیم شده و

جالب اینکه آنجا هم بی‌بار و انیس بی‌معناست: **فَادْخُلِي فِي عِبَادِي**. یعنی انسان تا آخر با رفیق است و زندگی جمعی دارد.

این سوره با لحنی سراسر خشم آغاز می‌شود و گویا از فاجعه‌ای عظیم خبر میدهد. پس از ذکر تازیانه عذاب بر گرده اقوام طاغی، بیان حسرتی است که انسان چه فقیر و چه غنی در صورت ترک نیکی و حب به مال به آن دچار خواهد شد. در آیات آخر، وصف خلع بدن و پرواز روح به کمال رسیده‌ای است که به اعلی درجات هستی قدم می‌گذارد و به آغوش خدا بازمی‌گردد و تلمیحی است که اگر طالب آن کمالید در آرامش یافتن از قبل ایمان و راضی بودن از هستی و خالق آن بکوشید:

ره اینست اگر خواهی آموختن به؛ به کشتن فرج یابی از سوختن.
ان الله شاء ان يَرَاكَ قَتِيلاً.

سوره بلد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره بلد با قسم به سکونتگاه انسان و نظام توالد آغاز میشود و خبر میدهد که بنای زندگی دنیوی انسان با سختی آمیخته شده و حتی تکیه به مال موجب آسانی نیست اما اگر انسان به خداوند تکیه کند و به رضای او عمل کند، از پوسته‌ای گذرا میکند و شومی و سختی از او رفع شده و یمن و آسانی خواهد آمد. نسخه‌ای که باید انسان مؤمن بدان عمل کند صبر بر طاعت و مهربانی با خلق است.

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلْدِ (۱) وَأَنَّ حِلًّا بِهَذَا الْبَلْدِ (۲)

قسم به این شهر. همین شهری که در آن دنیا آمده و زندگی کرده‌ای.

(۳) وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ

قسم به زاینده و بچه‌ای که زایده شده.

یعنی قسم به شناسنامه دنیایی آدمیان: فلان کس پسر فلانی اهل فلان جا.

(۴) لَتَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبِدٍ

که انسان را در رنج و سختی آفریدیم.

یعنی قانون دنیا بر کامرانی محض نیست و بالاخره چیزی در زندگی هست که عیش را منقص کند. در اینجا سزاست کلمه‌ای از امیرمؤمنان(ع) نقل کرد و آنرا با طلا نوشت : البليهُ بينَ البريهُ، بالسويءَ. یعنی بلاها بين مردم بطور مساوى تقسيم شده است؛ یکی فقر دارد، یکی مرض، یکی تنهایی، یکی دشمن، یکی غم، یکی خستگی، یکی فسردگی، یکی ناتوانی، یکی نادانی، یکی بداخلالاقی، یکی حسودی، یکی بدالی،... بقول خواجهنصیرطوسی گلیم

دنیا کوتاه است اگر سرت را با آن بپوشانی پایت بیرون میماند و اگر پایت را بپوشانی سرت بیرون میماند. این خصلت دنیاست و امن و آرامش در آن مستحیل است، نفس مطمئنه‌ای هم که به آرامش رسیده، به امر پیامبر خدا(ص) که فرموده "متووا قبل آن تموتوا" فی الواقع از دنیا مرده و گرچه هنوز جسمش در دنیاست اما روحش از تخم دنیا سربرآورده و در فضای ملکوت نفس میکشد. پس هرکه هر قدر اسیر زمین است، همان قدر قرین رنج است، چون تار و پود دنیا با رنج سرشته شده. برای رهایی از رنج راهی جز تجافی از دار غرور و انبه به دار خلود نیست و کسانی که با مال، فرزند، معاشق، مقام، خودنمایی، بازی، مجالس لهvo، یا اقسام خمر- یعنی هرچه تخذیر و بیخبر میکند و سرخوشی کاذب و مؤقت میاورد- میخواهند از رنج خود بکاهند و تعب خود را سد کنند، موفق نخواهند شد و گرچه پول زیادی خرج کنند، عاقبت به آرامش نخواهند رسید.

أَيْخُسْبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵)

آیا گمان میکند هیچ کس بر او چیره نیست؟
یعنی آیا فراموش کرده در دستان قدرت چه کسی اسیر است؟ یعنی چرا به خود متکی است و قادر مطلق را که باید به او پناه برد فراموش کرده است؟! چرا با اینکه با اینهمه رنج اجباری احاطه شده باز میخواهد به خود متکی باشد و هرچه خواست بکند؟!

يَقُولُ أَهْلُكُتُ مَالًا لَتُبَدِّأً (۶)

گوید مال بسیاری خرج میکنم.
این جمله وصف حال غالب ثروتمدان است که هرچا مینشینند از ثروت خود حرف میزنند و به آن مبارات میکنند و آنرا به رخ میکشنند. نفهمیده که ثروتش نمیتواند او را از "کبد" دنیا برهاند.

أَيْخُسْبُ أَنْ لَمْ يَرِهُ أَحَدٌ (۷)

فَكَرْ مِيَكَنَدْ كَسِيْ او رَانَدِيَه وَ مِرَاقَبْ او نِيَسِتْ؟
 يَعْنِي فَكَرْ مِيَكَنَدْ دِنِيَا بِي صَاحِبْ اَسْتْ؟ بِي نَاظِرْ اَسْتْ؟ اَخْرَجْ طُورْ مِمْكَنْ اَسْتْ خَدَائِيْ كَه
 خُودَشْ چَشَمْ وَ بَصِيرَتْ بَهْ مَا دَادَه، بَصِيرَتْ نَادَشَتَه وَ مَا رَانَبِينَدْ؟!

آَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (٨) وَ لِسَانًاً وَ شَفَقَيْنِ (٩) وَ هَدَيْنَاهُ التَّجْدِيْنِ (١٠)

آیا به او دو چشم ندادیم؟! زبان ندادیم؟! دو لب ندادیم؟! دو مسیر خیر و شر را کاملا
 برایش روشن ننمودیم؟!

یعنی هرچه برای طی طریقِ حق لازم داشت در خلقت او نهادیم و حتی طریق را هم کاملا
 برایش روشن کردیم بطوریکه با فطرتش دانست راه درست کدام است. "تجد" یعنی راهی که
 از کثرت رفتن، کوفته و کاملا معلوم باشد یا بلندیهایی مثل کوه و پیه، نشان راه باشند. هم راه
 خیر و هم راه شر چنین اند. متاع خیر و شر بی مشتری نیست؛ گروهی این گروهی آن پسندند.

فَلَمَّا أَفْتَحَمْ الْعَقْبَةَ (١١) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْعَقْبَةُ (١٢)

اما بسوی عقبه قدمی برنداشت. میدانی عقبه چیست؟
 المناقب از امام باقر(ع) روایت میکنند که "عقبه" ما هستیم. هرکس از طریق ما بالا رود نجات
 یابد. عقبه به معنی آنچیزی است در پشت و وراء واقع است.

توضیح اینکه مردم در این دنیا یکسری کارهای روزمره دارند منجمله خوردن و خوابیدن و
 بدست آوردن همسر و آمیزش و توالد و کسب مال و جمع کردن ثروت و انبارکردن آذوقه و
 تداوی و ساختن خانه و کشت و زرع و صنعت و دامداری و دفاع و استعلاء بر هم و خلق هنر
 و اتحاد با یکدیگر علیه هم و غیره. این کارها متن زندگی دنیاست و غایت آن تحصیل رفاه
 مادی است. رفاهی که هیچ وقت هم کامل بدست نمیآید و دائم در معرض زوال است.
 انسانهای دنیابی به ردیف، از جایی وارد دنیا شده و سالها این زندگی تکراری را طی کرده و از
 جایی از گردونه دنیا خارج میشوند. عقبه یعنی آنچه وراء و پشت این روزمرگی است. یعنی
 زیستن و تعامل کردن و اکتساب نه بخارط دنیا بلکه بخارط خدا. یعنی آخرت را خواستن و

دنیا را نخواستن. یعنی آخرت و تعالیٰ غرض باشد نه دنیای زودگذرِ رنج‌آمیخته؛ این عقبه است.

"اقتحام" در عقبه یعنی فروشدن در آن. توجه بفرمایید که عقبه چیز سختی نیست و اگر آنرا به گردنه تشییه کرده‌اند بخاطر این است که مسافر با عبور از گردنه وارد سرزمینی جدید با تعاملاتی جدید می‌شود. راه خدا سراسر آسانی است؛ راه دنیاست که همه‌اش سختی و پوچی است. در چند آیه بعد عقبه یا راه خدا را که وراء این زندگی پوچ پیچ است توصیف می‌کند:

فَكُّ رَقَبَةٍ (۱۳)

آزاد کردن کسی.

مثلاً آزاد کردن بنده یا آزاد کردن کسی از زندان یا کسی از قرض یا کسی از بند جهالت و انحراف یا حتی ترک دادن یک معتمد؛ همه اینها مصدق این آیه‌اند.

آیا اسلام مروج برده‌داری است؟ بله! برده‌داری به شرحی که معرض میدارم انسانی‌ترین کاری است که با اسیران جنگی می‌شود کرد: میان کشورها جنگ بوده و خواهد بود. در جنگ یک طرف غالب و طرف دیگر مغلوب می‌شود و عده زیادی اسیر می‌شوند. چهار کار با اسیران می‌شود کرد: یکی اینکه همه را کشت، دوم اینکه همه را آزاد کرد اما عاقلانه نیست چون باز مسلح شده به جنگ با ما باز می‌گرددند، سوم اینکه همه را برد و زندان کرد؛ جدا از مفاسدی که زندان دارد بار اقتصادی زیادی بر مردم تحمل می‌کند و زندانی نیز در سختی است. لذا اسلام دستور داده اسراء را میان خانواده‌های مسلمان تقسیم کنند تا در میان آنها مدتی زندگی کنند و با اخلاق زیبای اسلامی آشنا شوند و ضمن کمک به خانواده، مثل فرزندان خانواده سرسفره آنها بنشینند و به مرور و در مناسبتهای مختلف به عنوان کفاره یا ثواب، آزاد شوند. اسیری، در واقع آشنا کردن اجباری کسانی که به جنگ اسلام آمده بودند با اسلام بوده و از این نظر طرح مناسبی بود؛ چون اکثر کسانی که آزاد می‌شدند به اسلام گرویده و در سرزمین مسلمین می‌مانندند و تا آخر به خانواده‌ای که می‌بازان ایشان بوده وفادار می‌مانندند و

مانند پسرخوانده یا دخترخوانده ایشان محسوب میشدند. حتی اسلام دستور داده بردهای خویش را همسر دهید و یا حتی به همسری بگیرید. اینها سبب حل شدن غلامان و کنیزان در جامعه مسلمین میشده. اینگونه است که بعضی امامان (ما) فرزندان همین کنیزان بوده‌اند. در واقع نظام بردهداری نوعی نظام حمایت اجتماعی بوده و بخصوص به از میان برداشتمن فقر از جامعه کمک میکرده است. الان هم همان بردهداری به صورتی دیگر موجود است. مگر نظام کارمندی یا سربازی یا مستخدمی صورت تغییر یافته‌ای از بردهداری نیست؟ آنهم با مزايا و حمایت کمتر!

تفسیر برهان از امام صادق (ع) روایت میکند که "فَكَّ رَقِبَهُ" هدایت مردمان و نجات دادن ایشان از آتش است. تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت میکند که با ما و شناخت ماست که گردنه راهی میباشد.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَقْمِ ذِي مَسْجَدَةٍ (١٤) يَتِيمًاً ذَا مَقْرَبَةٍ (١٥) أَوْ مُسْكِينًاً ذَا مُشْرَبَةٍ (١٦)

یا (به تعبیر "یا" دقت بفرمایید یعنی خواسته مصاديق را بیان کند) سیرکردن شکمها در روزگار گرانی؛ ایتم فامیل را یا فقیران به خاک سیاه نشسته را.

اطعام بخودی خود نیکوست اما اطعم گرسنه نیکوتر است و نیکوتر از آن اینست که در گرانی و قحطی چنین کنند. اکرام ایتم بخودی خود نیکوست اما نیکوتر آن است که ایتم فامیل را دریابند بخصوص در اوضاعی که گرانی حاکم شده و کسی به فکر کسی نیست. نکته دیگر اینکه تربیت مستضعفین ایمانی و عوام شیعه که ایتم آل محمد (ص) دانسته شده‌اند، نوعی از اطعم است چنانکه در روایات هست که طعام، علم انسان را نیز شامل است.

کلینی از راوی نقل میکند که به امام رضا (ع) عرض کردم فقط همین یک بچه برایم مانده. ایشان فرمود برایش صدقه بده! سپس کمی درنگ کرد و فرمود: او را با خود ببر تا با دست خودش صدقه دهد.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الظَّالِمِينَ آمْنُوا وَ تَوَاصَفُوا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَفُوا بِالْمُرْحَمَةِ (١٧)

مهمتر از آن (یا همراه با آن) مؤمن شدن و دیگر مؤمنان را به صبر و مهربانی تشویق کردن. توجه بفرمایید که خدمات اجتماعی بالا باید به ایمان ضمیمه شوند و الا - گرچه پاداشی دنیوی دارند- اما نجاتبخش انسان نیستند. عبارت "تواصی" نشان میدهد که مؤمن باید واجد دو کمال صبر و مهربانی باشد و نیز در عمل و با زبان، دیگران را هم بدان امر به معروف کند. صبر در اینجا عام است و صبر بر طاعت و معصیت و مصیبت و عبادت را در برمیگیرد. "مرحمة" هم به معنای محبت و مهربانی به خلاائق است.

رسول خدا(ص) فرمود به خدا که وارد بهشت نمیشود مگر اهل محبت شوید؛ گفتند اما ما مؤمنین به هم محبت میورزیم! ایشان فرمود: "لا حتی ترحم العامة" یعنی کافی نیست؛ باید همه مردم را دوست بدارید و به ایشان محبت کنید.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْتَّيْمَةِ (١٨)

چنین افرادی اهل سعادت و خوشبختی اند. "میمنه" از یمن به معنای مبارک است. برکت وجه الهی هرچیز است. فقر یا ثروت، مرض یا صحت، خلوت یا جلوت هر یک وجهی الهی و وجهی ظلمانی دارند. اگر خدا در زندگی کسی برکت قرار دهد، هر کدام از اینها او را به خدا میرساند. فقر یا ثروت و غیره میتوانند موجب نکبت برای کسی باشند یا باعث برکت برای او؛ بسته به آن کس است. اگر کسی از اصحاب میمنه باشد همه چیز برایش خیر است و اگر از اصحاب مشئمه باشد همه چیز برایش شر است و حتی قرآن باعث ضلالت اوست. چطور میشود از اصحاب میمنه شد؟ با صبر و مهربانی در سایه ایمان به خدا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشَأَةِ (١٩)

کسانیکه آیات ما را باور ندارند ، اهل شقاوت و بدبختی (شومی) اند.

علَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

و با آتشی شعله ور در محاصره‌اند. یعنی هم اکنون چنین در حصاراند.

این سوره بیان میدارد که دنیا، دار بلاست. برای رهایی از رنجهای مدام و بی‌پایان آن که فقیر و غنی را در برگرفته، راهی جز شکستن پوسته و سربرآوردن از آن نیست. این راه با ایمان به خدا و مهربانی با خلق و صبوری بر نامالیمات طی می‌شود. وقتی این راه آغاز گشت، سالک(روندۀ راه) در برکت الهی غرق می‌گردد و می‌مینت او را در می‌باید و از چرخه رنج میرهد. و الا دنیا و آخرتش مشحون از شومی و ظلمت است.

سوره شمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با یازده قسم - که در قرآن بی نظیر است - آغاز میشود تا بگوید فلاخ در گرو ترکیه نفس است و هرکس از این کار سرباز زند گویا به نابودی خویش کمربسته. سپس داستان شمود را به عنوان شاهد نقل میکند که به این توصیه عمل نکردند و همگی هلاک شدند.

وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا (۲)

قسم به خورشید وقتی میتابد. و به ماه وقتی به دنبالش میاید.
بصائرالدرجات از امام کاظم(ع) روایت میکند: امام، قمری است که پس از شمس نبوت، بدنبال او میاید و بدليل رفعتی که دارد از احوال شما آگاه است مثل ماه که همه جای زمین را میبیند چون در جای بلندی واقع است.

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَدَهَا (۳) وَاللَّيلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)

و به روز وقتی زمین را روشن میکند. و به شب وقتی آن را میبیوشاند.

وَالسَّمَاءُ وَمَا بَتَاهَا (۵) وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا (۶)

و به آسمان و آنچه بنایش کرد. و به زمین و آنچه پهنش کرد.
لفظ "آنچه" اشاره به قدرتها و جاذبهها و نیروهایی دارد که در پدید آمدن اینها نقش داشته.

وَنَفَسٌ وَمَا سَوَاهَا (۷) فَاللَّهُمَّا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا (۸)

و به جان و آنچه آنرا متعادل ساخت. و راه بد و خوب را بدو الهام نمود.

الهام، وارداتی است که منشا آن روشن نباشد، بخلاف وحی که آدم می‌فهمد از جانب خداست. آیه می‌خواهد بگوید شناخت فجور و تقوی یا همان بدی و خوبی، در فطرت و سرشت انسان نهاده شده. آن نوری که در وجود انسان هست و با آن نور، انسان قبح بدی و حسن خوبی را وجدان می‌کند، نامش عقل است.

قَدْ أَفْلَحَ مِنْ زَكَّاهَا (٩) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (١٠)

به همه اینها قسم که : هرکه خود را ساخت قطعاً خوشبخت شد و هرکه خود را باخت قطعاً بدربخت شد.

توجه کنید که نگفته اگر چنین کنید "شاید" خوشبخت و رستگار شوید بلکه گفته "قد افلح" یعنی "قطعاً" رستگار می‌شوید. یعنی تمام تربیت دینی را در کلمه تزکیه یا خودسازی جوهركشی کرده. و تزکیه و ساخته شدن یک انسان از زمین و آسمان و ماه و خورشید که به آن قسم خورده برتر است چون غایت آنهاست. بقول علی(ع) مال تو بودن زمین و آسمان به یک دروغ نمی‌آزد.

سعادت انسان در رشد معنوی است نه رشد مادی. در اول سوره مؤمنون نیز آمده "قد افلح المؤمنون" یعنی راه تزکیه همان راه ایمان است. یعنی هرکس می‌خواهد تزکیه کند راهش - آنطور که آنجا آمده - اینهاست: نماز خاشعانه، اعراض از لغو، انفاق مدام، عفت، امانتداری و وفای به عهد، ... پس، تزکیه نفس راهش نه ریاضتهای شاق عرفانهای کهن است و نه تسامح عجیب عرفانهای نوپدید؛ بلکه راهش تقواست.

تزکیه به معنای رشد است؛ برای رشد یافتن کارهایی باید کرد و کارهایی باید نکرد. تقوی مواظبت بر این فعل و ترکهای است. پس تزکیه یک وجه پیرایش دارد و یک وجه آرایش. تزکیه نفس به پیراستنش از عیوب و گناهان و خودخواهی هاست و آراستنش به صفات الهی و افعال الهی و خداخواهی محض.

تاویل الایات از امام صادق(ع) روایت میکند که "قد افلح من زکاها" یعنی نفسی که خدا پاکش ساخته رستگار است. و در برهان روایت میکند که یعنی کسی که نفس خویش را پاک کند رستگار است.

"دساها" در عبارت "قد خَابَ مَنْ دَسَّاهَا" یعنی دفن کردن: هرکس خویش را دفن کرد یا روی خود را پوشاند، بدبخت شد.

"دس" که مقابل ترکیه بکار رفته، اسیر کردن خود به علقه‌ها و وابستگیها و اعتیادها و خودخواهیها و خودسریها و خودرأیهای است؛ خلاصتاً، خفه کردن خود با خودیت و نفسانیت خود. یعنی اگر نفس را رها کنیم تا هرچه خواست بکند ما را به سقوط میکشاند. در روایتی از امام صادق(ع) است که "دساها" یعنی خود را فریفت.

کَذَبُثْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱)

مثالاً قوم ثمود از سر سرکشی پیامبرشان را تکذیب کردند. قوم ثمود در اُردن فعلی میزیستند و در دل صخره‌ها برای خود قصرها بنا میکردند. صالح بسوی ایشان مبعوث شد و به عنوان معجزه شتری از صخره برون کرد. شتر را کشتند و با صیحه آسمانی هلاک شدند.

إِذْ أَنْبَعَثْ أَشْقَاهَا (۱۲)

بگونه‌ای که شقی‌ترین شان برخواست (تا شتر صالح را بکشد). گفته‌اند از این رو شقی‌ترین فرد بود چون شتر را نه برای پول و مقام و منفعت بلکه صرفاً برای اینکه خودی نشان دهد کشت. برخی مفسران اهل سنت گفته‌اند آنکه ناقه صالح را پی کرد، اشقی‌الاولین است و آنکه علی بن ایطالب(ع) را کشت اشقی‌الآخرین.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَعَّافَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا (۱۳)

پیامبر خدا به ایشان هشدار داد: مراقب باشید که این ماده شتر معجزه خداست؛ نوبت آبش را رعایت کنید.

در عبارت "ناقه الله" تعمق بفرمایید: هرچه بخدا انتساب پیدا کند مقدس است و تعزّز به آن عذاب در پی دارد.

فَكَذَبُوا فَعَزَّرُوهَا فَنَدَمَمْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ يَذْنِبُهُمْ فَسَوَاهَا (۱۴)

ولی انکارش کردند و آن شتر را پی کردند؛ پس خدا هم برای اینکار نابودشان ساخت و با خاک یکسانشان نمود.

روایت است که با آنکه یک نفر، شتر را کشت، لفظ جمع آمده (عَقَرُوهَا)؛ چون، همه به کاری که آن یکنفر کرد راضی بودند. هرکس به کار خوب یا بدی راضی باشد در ثواب یا عقابش شریک است.

غیبت نعمانی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که فرمود هرکس گمان کند قاتل من مؤمن است، در خون من شریک است؛ چون ناقه صالح که او را قادر پی کرد اما خدا همه را بخارط رضایت به آن فعل عذاب نمود.

وَ لَا يَخَافُ عُقَبَاهَا (۱۵)

و عاقبتشان را با قاطعیت اینگونه نوشت و در آن هیچ تردید نداشت.

این سوره پرسوگندترین سوره قرآن است و همه این قسمها برای این است که بگوید: خود را از بندگی خود و دیگران پاک کنید و بندۀ خدا شوید تا نجات یابید. زیرا خوشبختی در گرو رشد معنوی و تزکیه نفس است. عاقبت نفسانیت، شقاوت و نابودی و هلاکت دارین (دنيا و

آخر) است، چنانچه شمودیان چنین شدند. در روایات به این سوره، ثوابِ صدقهٔ بسیار و روزی و کامیابی نسبت داده‌اند.

سوره لیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره، یکی از بیست و پنج سوره‌ای است که با قسم آغاز می‌شود و به آنها اقسامات گوییم. در این سوره به شب و روز که بستر تلاش انسان است قسم خورده و سپس بیان کرده که انسانها در دو مسیر مختلف حرکت می‌کنند: راهی که سالکانش اعطاء و تقوی را برگزیده‌اند، بسوی سُر در دنیا و آخرت می‌روند و راهی که روندگانش بخل و استغناه را آویزه گوش کرده‌اند بسوی عُسر در دنیا و آخرت می‌بردشان. اولی را راه متّقین و دومی را راه اشقياء نام نهاده. در پایان تذکر میدهد که متّقین فقط برای خدا کار می‌کنند و در ازای خوبی‌هایی که می‌کنند از احدي انتظار ندارند.

در تفاسیر روایی مختلف، به استاد گوناگون آمده که در زمان پیامبر(ص) مرد فقیری در کنار باغ مرد بخیلی خانه داشت. درختان باغ که شاخه‌هایشان از باغ بیرون زده بود میوه‌هایی را در کوچه میریختند، فرزندان مرد فقیر میوه‌ها را بر میداشتند و در دهان می‌گذاشتند تا بخورند. اما مرد بخیل سریعاً می‌امد و با ایشان پرخاش می‌کرد و حتی میوه را به زور از دهانشان در می‌اورد. مرد فقیر نزد پیامبر(ص) شکایت برد. پیامبر رحمت(ص) گفت من خودم با تو خواهم آمد تا از آن مرد حلالیت بگیرم تا بجهه‌هایت بتوانند از میوه‌ها بخورند. پیامبر(ص) آمد و از آن مرد درخواست چشم‌پوشی بر میوه‌ها کرد، اما او نپذیرفت. پیامبر(ص) فرمود با غی بجایش در بهشت برایت تضمین می‌کنم. اما مرد بخیل باز هم نپذیرفت و گفت نقد به از نسیه است. پیامبر اکرم(ص) گریست و بسوی مسجد برگشت. مسلمین از قضیه مطلع شدند، علی(ع) یا یکی از صحابه بنام ابوحداح بسراغ مرد بخیل رفته و باغ را از او به قیمت گزاف خرید و به مرد فقیر هدیه کرد و به این وسیله خوشحالی پیامبر(ص) را نیز فراهم نمودند. پس این آیات راجع به ایشان نازل گشت.

وَاللَّئِلِ إِذَا يُنْشَىٰ (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجْلَىٰ (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ (۳)

قسم به شب چون زمین را میبیوشاند. و به روز چون روشن روشن میشود. و به آنکه نر و ماده را آفرید. این سه قسم، شب و روز و موجوداتی که در آن محاطاند و زندگی میکنند را در بر میگیرد تا بگوید این موجودات همه به یک راه نمیروند:

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ (۴)

بدرستی که راهی که میروید متفاوت است.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ (۵) وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ (۶) فَسَيُسَرَّهُ اللِّيْسَرَىٰ (۷)

بدینگونه که هرکس اعطاء کند و متّقی باشد و وعده‌های خوب خدا را تصدیق کند؛ پس او را بسوی زندگی راحت میکشانیم.

در روایتی هست که از امام‌باقر(ع) راجع به این آیات پرسیدند که از چه چیز اعطاء کند؟ حضرت فرمود: از هرچه دارد. یعنی معنای عام و استغراقی را افاده فرمودند. پس انسان باید از وقتی، علمش، عشقش، مالش، و آبرویش برای دیگران مایه بگذارد و به ایشان ببخشد و به اصطلاح از هرحيث دست بدنه داشته باشد. و البته اینکه با چه نیتی میدهد مهمتر از این است که چه چیز را میدهد. در آیات آخر سوره اشاره‌ای هست که اینان، لوجه الله انفاق میکنند.

تقوی نیز همانطور که پیشتر معرفه شده این مراقبت کردن بر بندگی حق است از هر چیز.

مقصود از تصدیق وعده‌های خدا یا بهترین وعده خدا که ترجمه دقیق‌تر آن است باور داشتن به پیام اصلی کتابهای آسمانی است که بهشتی هست و مؤمنان متّقی در آن متنعم خواهند بود. خداوند هم در جایی دیگر فرموده: " و گُلًا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ " و همین پاداش اخروی را قصد کرده(نساء: ۹۵).

"یسری" یا زندگی راحت عبارتست از استقرار امن و آرامش و کفافی در زندگی که اوقات، صرف آنچه انسان برای آن خلق شده شود؛ یعنی عبادت حق و خدمت به خلق. و البته آمدن توفیق عبادت و خدمت و التذاذ معنوی از آنها هم جزء مهمی از این "آسانی" است. خلاصه اینکه راه رشد و تعالیٰ معنوی انسان از هر حیث فراهم شود و لوازم مادی و معنوی اش مهیا گردد. و به هر کار خیری که عازم گشت آن کار برایش راحت شود.

آری اگر کسی رو بخدا کرد و سعی در رعایت حدود الهی کرد و خدا را آنگونه که خود خدا خواسته عبادت کرد و دستگیر خلق بود و ریزش داشت، خدا برایش "آسانی" را به مرور فراهم خواهد کرد. مثلث احطاء، تقوی، و ایمان انسان را خوشبخت میکند و برعکس:

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى (۸) وَ كَذَبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰)

و هر کس بخل ورزد و خود را از بندگی خدا مستغنی داند. و وعده‌های خوب خدا را تکذیب کند؛ پس او را بسوی سختی میکشانیم.

"عُسر" یا سختی عبارتست از سلب توفیق عبادت و خدمت؛ و رها شدن انسان و خذلان او تا هرچه از معاصی خواست انجام دهد و نکبتیش گریبانگیر او شود و زنگارش بر دل او بنشیند و دلش را قسی کند و زندگی اش تلخ شود و انیس صادق از گرداش پراکنده شود و هر که بماند دو رو و خودخواه و نمک به حرام باشد و هیچ چیز راضی اش نکند و پیوسته در ترس از دست دادن دنیا و خیانت یاران باشد و غبار غم از دلش پاک نشود و افکار مشوّش ترکش نکند و دشمنی با مردم فراغت برایش نگذارد و دغدغه جلوزن از دیگران یا استعلاء بر ایشان، لذت بردن از آنها را برایش حرام کند و حرص و آزو حسد و خشم و کبر، آتش درونش گردد و غیره و غیره. اینها همه از بخل به خلق و استغنا از خالق میاید و از بی‌ایمانی به وعده‌های انبیاء و هر که این راه را رفت بلاشک به آنجا خواهد رسید.

به زبان ساده این چند آیه میگویند کسی که مشکل دیگران را حل نکند خودش کم کم در مشکل خواهد افتاد و کسی که مشکل دیگران را حل کند مشکلات خودش هم کم کم حل خواهد شد. تقوی و ایمان این قانون را سریعتر و پراثرتر و باقی‌تر میکنند و البته اگر ایمان و

تقوی نباشد اینطور نیست که این قانون بالکل منتفی شود؛ خیر! اثربی کم و مقطعی خواهد داشت؛ چون هرکس مثالاً ذرہ‌ای خوبی کند اثربش را ولو در دنیا خواهد دید (سوره زلزله). کلینی از امام باقر (ع) روایت میکند "فَسَيِّسِرُهُ لِلْيُسِرِي" یعنی قصد هیچ کار نیکی نمیکند جز اینکه خدا جلوی پایش میگذارد.

مستدرک الوسائل از امام صادق (ع) روایت میکند "استغنى" یعنی خودرأی باشد و به اولیاء خدا مراجعه نکند.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱)

و کسی که در چنین سراشیبی افتاد مالش سودی بحالش نبخشد. مقصود از سراشیبی، شروع مسیر عُسر است. برای کسی که مثلث بخل و بی‌تقوی و کفر را تکمیل کرده این مسیر کی آغاز میشود؟ برای هرکس فرق میکند؛ شب قدر هر سال پرونده هرکس را آورده راجع به او حکم میکنند. اما خداوند عجول نیست و آثار اعمال زشت انسان معمولاً سالها بعد بر انسان حمل میشود لذا معمولاً آدمها میانسالی را که رد کردند و بخصوص بچه‌ها که پی زندگی خود رفتد، کتکها شروع میشود. البته بعضی گناهان هست که کاسه صبر خدا را لبریز کرده عقاب را جلو میاندازد؛ مثل ایذاء والدین، قطع رحم، خیانت، ظلم به ناتوان، دشمنی با مؤمن، ...

إِنَّ عَلَيْنَا تَلَهْدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لِلآخرَةِ وَالْأُولَى (۱۳)

همانا هدایت کردن بر دوش ماست. و دنیا و آخرت از آن ماست. یعنی بر خدا واجب است با الهام و آیات و رسولان، همه را به راه راست بخواند و حجت را بر همه تمام کند. اما اینکه آنها بپذیرند یا نه به خودشان مربوط است.

قرب‌الإسناد از امام رضا (ع) روایت میکند که آیه فوق را خوانده و فرمودند گمان نکنید معرفت اکتسابی است و هرکس از دیدگاه درست بنگرد درمی‌آید، خیر! معرفت صنع خدادست.

فَإِنَّرْتُكُمْ تَارًا تَلَظِي (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا أَشَقَى (۱۵)

پس شما را از آتشی که زبانه میکشد میترسانیم. این آتش عذاب خاصی است و مخصوص اشقيا(يا شقى ترينه) از آدمیان است.

آخر راه عُسر برای کسانی که جامع بخل و بی‌تقویی و کفر بودند به این آتش پر زبانه ختم میشود.

الَّذِي كَذَبَ وَتَوَلَّ (۱۶)

اشقيا بدان بسوزنند.

همانها که دین را تکذیب کردند و از آن روگردانند. چون این آیات به جنسی از انسان دلالت دارد، آنها را جمع ترجمه نمودیم.

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَثْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتَيْ مَالَهُ يَتَرَكَّى (۱۸)

و متنقین(يا متقى ترينه) را از آن حفظ خواهند کرد. همانها که مال خویش را میدهند تا روحشان را ترکیه کنند.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹)

بدون اينکه در آرزوی جبران از جانب کسی باشند.

إِلَّا ابْنَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰)

هدفی ندارند جز طلب رضای خدای بزرگ.

این آیه تقیید اتفاق ایشان است به خلوص و شاید به همین دلیل لفظ "اتقی" یعنی صفت تفضیلی بکار برد. هر اتفاقی این آثار و برکات عظیم را ندارد و آن اتفاقی مرضی خداست که

برای خدا باشد و نشانه برای خدا بودن، منتظر تشکر یا جبران طرف نبودن است. اینها هستند مُتّقی ترینها.

وَلَسْوَفَ يَرْضَى (۲۱)

و بزودی به مقام رضا رسند.

سوره لیل دو راه مختلف برای انسانها ترسیم میکند: راه نخست که راه کریمان و مراقبان و امیدواران به پهشت است، از مسیری راحت در دنیا و آخرت ایشان را به پهشت میرساند؛ و راه دوم که راه بخیلان و هوسرانان و کافرین به زندگی پس از مرگ است، از راهی سخت در دنیا و آخرت ایشان را به آتشی پر زبانه میافکند.

در روایات برخواندن این سوره در نماز عشاء یا پانزده بار پیش از خواب توصیه شده و آنرا موجب باز شدن راه "یُسُر" برای انسان دانسته.

سوره ضحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با قسم به روز و شب آغاز شده و به پیامبر(ص) دلگرمی میدهد که خدا همیشه مراقب اوست و به او عنایت دارد؛ چنانچه تاکنون چنین بوده: مگر در بچگی و نوجوانی و جوانی او را در پناه نگرفت و هدایتش نکرد و توانگرش نساخت؟! پس، در آینده نیز او را تحت ولایت خوبی خواهد داشت. و به شکرانه از ایشان میخواهد که هوای ایتمام و سائلین را داشته و به ابلاغ پیام رحمت پروردگار و انجام رسالت همت گمارد.

وَالضُّحَىٰ (۱) وَاللَّيْلٌ إِذَا سَجَىٰ (۲)

قسم به چاشتگاه (ربع اول روز). و به شب که با گستردن تاریکی همه را در آرامش غرق میکند.

مَا وَدَعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۳)

خدایت تو را رها نکرده و دل از تو برنگرفته.
از اخبار شأن نزول و نیز ظاهر این آیه برمیاید که مدتی در اوائل بعثت، وحی قطع شده و رسول خدا(ص) نگران بوده؛ تا اینکه این آیات نازل و موجب دلگرمی ایشان شده.
لازم به ذکر است که چند بار در دوران نبوت پیامبر(ص) وحی موقتاً قطع شد. برکت و حکمت قطع شدن وحی این است که همه، من جمله شخص نبی بدانند که وحی بدست خداست و فضلی است از جانب خدا بر ایشان. انقطاع وحی فی الواقع نوعی قدرت‌نمایی خداست تا دلها به او متوجه گردد و دستها بسویش به گدایی بالا رود.

وَلَآتَمْخَرْهُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى (۴)

و مسلمًاً فردای تو از دیروزت بهتر است.

یعنی خدا هر روز بیشتر تو را غرق رحمت خویش میکند. بعضی هم آخرت را به معنای اصطلاحی آن گرفته‌اند یعنی آخرت تو از دنیا بیت بهتر است که البته در معنایی که ما عرض کردیم مستتر و بخشی از آن است.

مؤمنی از بعد از مرگش میترسید، امیرمؤمنان(ع) به او فرمود همین خدای مهربانی که در این دنیا نعمتها را بسیار و ایمان را که گل سرسبد آنهاست بتو عنایت کرد، همین خدا هم بعد از مرگ هوا را خواهد داشت.

وَلَسْتُقِيْكَ رَبُّكَ فَتَرَضَى (۵)

و حتماً، در آینده خدا آنقدر بتو خواهد داد تا راضی شوی.

واقعاً پیامبر بدنیال چیست و چگونه راضی میشود؟ با دنیا؟ با آخرت؟ امام باقر(ع) فرمود: این آیه راجع به شفاعت است: در آن دنیا خداوند آنقدر شفاعتی آنجاناب در حق مسلمانان را میپذیرد تا آنجاناب راضی شود. و نیز فرمود: این آیه امیدبخش‌ترین آیه کتاب خدادست.

شیعه و سنتی روایت کرده‌اند که رسول خدا(ص) فرمود: "شَفَاعَتِي لَا هُلِ الْكَبَائِرُ مِنْ أَمْتَى" یعنی شفاعتم را گذاشته‌ام برای مرتکبین گناهان کبیره از امّتم. این حقیر معروض میدارم که این حدیث نبوی که به آب زر در روضه نبوی واقع در مسجدالنبی هم نوشته شده، امیدبخش‌ترین حدیث آنجاناب است. آری خداوند بهتر میداند چه کسی را به پیامبری برگزینند. خدا کسی را پیامبر کرده که دلش برای هدایت خلق می‌تپد و تا آنها را - ولو با شفاعت- به پنهان نماید، آرام نمی‌گیرد و راضی نمی‌شود.

أَلْمَ يَجْدُكَ يَتِيمًاً فَآوَى (۶)

آیا یتیم نبودی؟ پس پناهت داد!

رسول مکرم اسلام(ص) بدنبال نیامده بود که پدرش از دنیا رفت، دو یا چهار ساله بود که مادرش مرد، هشت ساله بود که کفیلش عبدالمطلب درگذشت و عمویش ابوطالب سرپرستی او را بر عهده گرفت. توجه به فرمایید که خداوند کفالت و پناه دادن او را از همه نفی کرده و به خود نسبت میدهد و میگوید خدا تو را آغوش گرفت. لذا این آیه از آیات توحیدی است و عمداً ماسوی را اسقاط کرده تا به خدای کارساز و رای ایشان توجه دهد.

عیون اخبار الرضا از امام رضا(ع) روایت میکند که پیامبر اکرم(ص) یتیم بود تا حقی بر او واجب نباشد.

وَوَجَدَكَ ضَالًاً فَهَدَى (۷)

آیا گمراه و متیر نبودی؟ پس هدایت کرد!

منظور از گمراهی، گمشدگی و عدم برخورداری از تربیت خاص الہی است. خداوند ایشان را دید که صادقانه در جستجوی خداست، پس دلش را متوجه خود کرد و بر دلش تجلی نمود و خود را به او شناساند. به دلیل برخورداری از همین توحید فطری بود که پیش از بعثت سالی یکماه به سنت ابراهیمی که از پدرانش به ایشان رسیده بود در غار حراء عزلت میگزید و با خدای خویش همانقدر که او را میشناخت، خلوت میکرد. اینها بخشی از هدایت الہی بود که شامل ایشان شد و بخش اعظمش با بعث ایشان به رسالت در پیمانه وجود ایشان ریخته شد که تا ابد جن و انس ریزه خوار خوان کرم علم و شریعت اویند.

وَوَجَدَكَ عَائِلًاً فَأَغْنَى (۸)

آیا فقیر نبودی؟ پس غنیات ساخت!

وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت(ص) در کودکی و نوجوانی و حتی جوانی فقر بسیار کشید اما پس از ازدواج با خدیجه کبری ثروتمند گشت. این آیات گوشه چشمی هم به این دستور اخلاقی دارند که آدم، گذشته خود را فراموش نکند و بداند از کجا آمده: مرحوم کاشف الغطاء

که به ریاست دینی و دنیوی رسید، کهنه پوستینی را نگاه داشته بود و شبهها با آن نماز میخواند، او را گفتند: این دلق مرقع را میخواهی چه کنی؟ گفت مال دوران فقر و ناداری و تنهاای من بوده، نمیخواهم فراموش کنم که چه بوده‌ام و الاً یاری کردن طلبه‌های فقیر و تنها را هم فراموش خواهم کرد و آنوقت عذاب خدا خواهد رسید.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تُنْهِهِ (٩) وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تُنْهِهِ (١٠)

پس (به شکرانه حمایت و هدایت و کفایتی که خدا نصیبت ساخته) با یتیم درشتی مکن. و گدا را از خود مران.

البته میشود در معنای این عبارات توسعه قائل شد و یتیم را گمراه و بی‌راهنما و سائل را جاهل مستعد دانست که بدلبال دستگیری است.

یک نکته دیگر: خدا میتوانست بفرماید: من تو را غنی ساختم لذا به سائل چیزی بده! اما اینرا نفرمود بلکه فرمود: سائل را از خود مران! یعنی با او تندی مکن. یعنی نفرموده: سائل را غنی کن! چون نه از تو برمیاید نه وظیفه توست. خوب دقت بفرماید! خدا خیلی میبخشد، اما کم میخواهد. در ازای همه چیزهایی که به ما داده، میخواهد یک بیستم الی یک پنجم نمّو مال خود را، آنهم پس از اخراج هزینه‌ها، در راه او بیخشیم و تازه این بخشش هم بخارط خود ماست.

نکته دیگر: آیا خداوند روزی از ما نمی‌پرسد که: این همه نعمت به تو دادم، حالا یک سائل را فرستادم تا قوتی را مسئلت کند، چرا به او ندادی؟!

نکته دیگر: روایتی ذیل این آیه هست که از امام صادق(ع) پرسیدند: سائل زیاد است، به کدام سائل کمک کنیم؟ فرمود: به آنکه در دلتان نسبت به او رحمت واقع شد.

روایتی از امام سجاد(ع) هست که سائل را بخصوص در شب رد نکنید که شاید انسان نبوده و فرشته‌ای برای آزمودن شما باشد. از ایشان روایت شده که حق سائل است که چیزی به او بدھید ولو اندک.

من لا يحضر از امام صادق(ع) روایت میکند به گدایی که در دل خود نسبت به او احساس مهربانی و دلسوزی میکنی کمک کن.

کلینی از رسول خدا(ص) روایت میکند اگر برخی مسکینان دروغ نمیگفتند، هر رد کننده سائلی به عذاب خدا دچار میشد.

وَأَمَّا بِنْعَمَةِ رَبِّكَ فَحَدَّثْ (۱۱)

و (به شکرانه نعمات خدا بر تو) نعمت خدا را جاری کن.

امام حسین(ع) در تفسیر این آیه فرموده: معارف الهیه را مخفی مکن و در میان مردم منتشر ساز.

امام مجتبی(ع) این آیه را اینطور معنا فرموده: هرگاه چیزی فهمیدی آنرا از برادران مؤمنت مخفی مساز و با ایشان در میان بگذار.

خود رسول الله(ص) در معنای این آیه -بحسب نقل- فرموده: نعماتی را خدا به شما داده پنهان نکنید بلکه از آن استفاده کنید و به دیگران هم اتفاق نمایید، اینگونه شکر نعمت را بجا آورده اید. زیرا کتمان نعمت نوعی کفران است.

امام صادق(ع) نیز ذیل این آیه فرموده: خدا به هر کسی نعمتی داده دوست دارد اثر آن نعمت را در او ببیند مثلاً لباسش را نو کند و بر عیالش وسعت دهد، چون خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.

روایت است که علی(ع) روزی در مقام انتقاد از یکی از مسلمین که خشن میپوشید و نعمات دنیا را بر خود حرام کرده بود، همین آیه را خواند.

عبد الله بن عمر راجع به این آیه گفته یعنی نعمتهاي خدا را يكى يكى بر زبان آور. مولف گويد اين معنا گرچه انحصار آيه به يك معناست اما به زبان و به ياد آوردن نعمت سبب انس با خدا ميشود و برکت بسیار دارد. در این سوره هم خدا نعمتهاييش را بر نبی ميشمارد. علی ای حال

نتیجتاً انسان باید از هر حیث سفره دار باشد و دیگران را سر سفره کرم خویش بنشاند و ایشان را از طعام مادی و عشق معنوی و معارف الهی برخوردار سازد.

سوره ضحی شرح حمایتهای خدا از تک تک ماست که ما را پرورش داده و تربیت کرده و غنی ساخته؛ لذا از ما انتظار دارد عیال او یعنی مخلوقاتش را به وسع خویش زیر پر و بال بگیریم و یاری کنیم و بخصوص آنها را رها نسازیم (ما وَدَعَكَ رَبُّكَ). تحدیث نعمت، روح سپاسگزاری را در آدم زنده نگه میدارد و باعث انتفاع بیشتر او بر سر سفره نعیم الهی میشود. در برخی روایات به این سوره این خاصیت را نسبت داده اند که میشود آنرا بقصد کسی یا چیزی که گم شده خواند و سالم پیدا یاش کرد، الله العالم.

سوره انشراح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در قرآن دو سوره هست که آنها را ادامه سوره قبل میدانند؛ یکی همین سوره که آنرا ادامه سوره ضحی میدانند و دیگری سوره قریش است که آنرا ادامه سوره فیل میدانند. سوره انشراح یا شرح، بیان نعماتی است دیگر به رسول خدا که در ادامه نعمات بیان شده در سوره پیشین اند. این نعمات عبارتند از شرح صدر، سبک کردن بار، و بلند کردن آوازه آنجاناب. سپس قانونی را بیان میکند: همراه سختیها آسانی است. در پایان هم از رسول میخواهد که به شکرانه این همه نعمت، بخصوص رفع سختیها، در انقطاع بسوی خدا و عبادت بکوشد.

آلِمْ نَشْرَخْ لَكَ صَدْرَكَ (۱)

آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟

شرح، گشودگی است و شرح صدر، دریادلی است، بطوریکه در برابر حوادث تاب برندارد بلکه آرام و مطمئن و امیدوار به نصرت خدا باقی بماند و بداند که آسانی خواهد رسید. کسی که شرح صدر یافته، توان شنیدن موعظه و انتقاد و حتی توهین را یافته و از کوره در نمیرود بلکه میپذیرد؛ بدی را گرفته و خوبی تحويل میدهد؛ در صدد انتقام و تنبیه برنمیاید بلکه دائمًا میبخشد و حتی برای دشمن خوبیش خیرخواهی و دعا میکند.

شرح صدر اسباب و زینت هر ریاستی است چه رسد به نبوّت و رسالت. کسی که فاقد حلم و تحمل و صبر و بخشایش است نصرت یاران و مردمان را از دست میدهد.

معنای عمیق‌تر شرح صدر که مؤمنین از آن بهره مند میشوند نزول سکینه و یقین بر ایشان است بگونه‌ای که میدانند پیروز هرمیدانی تنها یک کس است: آنکه برای خدا کار کرده، حتی اگر بظاهر شکست خورده باشد. همین، قدرت تحمل مشکلات را در ایشان بسیار

میکند. شرح صدر در این معنای عالی، نصرتی است خاص که باید از خدا خواست؛ چنانچه وقتی موسی(ع) به نبوت مبعوث گشت، نخستین چیزی بود که خواست (طه: ۲۶).

خداآوند در آیات آخر سوره حجر طریق تحصیل شرح صدر را بیان کرده: ما میدانیم که تو سینه‌ات از آنچه میگویند تنگ میشود؛ پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنان باش؛ و پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین فرا رسد. یعنی هرکه شرح صدر میخواهد راهش تسبیح و سجود و عبادت است.

از پیامبر اکرم(ص) روایت است که علامت شرح صدر، تجافی(دور شدن) از دارغور و انبابه(مشتاق شدن) به دارخولد و استعداد (آمادگی) برای مرگ است پیش از فوت.

وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

آیا وزرت را از دوشت برنداشتیم؟ همانکه پشتت را شکسته بود!

وزر در لغت، بار سنگین است؛ اما اینکه مقصود از آن چیست، سخن بسیار گفته‌اند، بقول صفیعلیشاه اندر این معنا بود بسیار حرف. گفته‌اند آزار مخالفین مراد است؛ گفته‌اند بار رسالت و هدایت مراد است؛ گفته‌اند تحمل فرق و جدایی از مقام وصل و جمع است که بسیار سخت است و میتواند وزر نامیده شود؛ بعضی هم گفته‌اند رفع آثار وضعی کارهایی است که پیامبر(ص) -لابد- مامور به آن بوده مثل کشتن کفار. به گمان حقیر همه اینها که گفته شده مصادیق یک چیز است و وزر در حقیقت یک چیز بیشتر نیست که از دوش پیامبر آنرا برداشته‌اند و آن سنگینی نفس یا خویشن است. رفع وزر، بی‌خویشن کردن ایشان است که نتیجه‌اش ربایی شدن است. بار اصلی که هرکس بر دوش میکشد خودیت مُنفک از خدای اوست که از آن به منیت تعبیر میشود. ریشه همه بدختیها و عذابها هم همین منیت انسان است. پشت انسان هم همیشه از همین شکسته. طغیان شیطان و عصیان آدم و قاتل شدن قabil، ریشه‌اش اینجاست.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)

آیا نام تو را بلند آوازه نکردیم؟

یعنی نام نیکت را تا ابد عالمگیر ننمودیم؟! مثلاً چنانکه در روایات آمده تا ابد در اذان پس از آنکه ندا میدهنند "اشهد ان لا اله الا الله" میگویند "اشهد ان محمد رسول الله". میشود رفع ذکر را رسیدن دعا و ثنای انسان به خدا و قبولی عبادات دانست.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶)

چرا که همراه هر دشواری آسانی است. آری، همراه هر دشواری آسانی است. این آیه قانونی جهانشمول است. یعنی هستی بگونه‌ای ساخته شده که درون هر سختی، آسانی است. البته در اوائل سوره طلاق مطلب دیگری آمده: خدا پس از هر سختی، آسانی خلق خواهد کرد: "من يَتَقَى اللَّهُ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا و... سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا". اما در این آیه میگوید در دل هر سختی آسانی نهاده شده. اینها دو مطلب کاملاً جدا از هماند، توجه بفرمایید!

نکته بسیار بسیار مهم این است که هر دوی این قانونها راجع به متّقین است؛ پس اگر کسی جانب تقوی را مراعات نمیکند به آنها دل نبند بلکه از خداوند توفیق تقوی بخواهد. این دو قانون، تفصیل همان اصلی است که در سوره لیل بیان شده؛ اینکه مؤمن متّقی کریم، سرنوشتیش رو به یسر است و کفر یا بی‌تقویی یا بخل، هریک به تنهایی داعی بسوی عُسراند. این قانون‌ها اگر بخواهند جریان پیدا کنند لازمه‌اش دو چیز است: نخست اینکه در دل سختی‌ای که مؤمن اکنون در آن است یسری باشد و دوم اینکه این سختی بکلی تمام شده و پس از آن یسری بیاید.

مراد از دومی معلوم است، اما اینکه همراه سختی آسانی است دیگر چه صیغه‌ای است؟ بحث اصلی اینجاست و متأسفانه هیچ مفسّری متعارض آن نشده. به گمان حقیر آیه شریفه پرده از راز مهمی برداشته و گنجی برای مؤمنین هویدا کرده. این آیه میگوید اگر مؤمن در سختی بکلاود و در آن عمیق شود، در دل آن، خدا را خواهد یافت: بحالوت بخورم زهر که شاهد ساقیست؛ به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست.

آیه دیگری در همین پرده سخن گفته: هُوَ الَّذِي أَضْحَكَ وَ أَبَكَی. "اوست" که میخنداند و هموست که میگریاند. سختی، لقاء الله است در جلوه جلال: یا من فی الممات قدرت. همانوقتی که سالک در قبضه قدرت قاهره پروردگار مقهور است، از مواطن حصول معرفت الله است: "وَ أَخْذَنَا هُمْ بِالْبَاسِاءِ وَ الْفَرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ" و ایشان را به سختی و مشقت گرفتیم تا تضرع کنند. غایت سختیها برای منقین، معرفت الله است و صبر و احتساب(رو از خدا برزنگرفتن) کلید آن است.

حالوت معرفت الله و فرار بسوی خدا و تسليیم شدن به امرش و رضا به قضایش، یُسری است که مؤمنین در عُسره‌های زندگی تجربه میکنند و اصولاً اگر این افت و خیزها نباشد به آن کمالات نمیرسند. لذاست که خدا دائم چنین میکنند: ما بطور حتم و بدون استثناء همگی شما را یا با خوف و یا گرسنگی و یا نقص اموال و جانها و بهره‌ها می‌آزمائیم، و توای پیامبر صابران را بشارت ده؛ آنهایی را که وقتی مصیبتی بایشان می‌رسد می‌گویند: "إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" یعنی ما مِلْكُ خَدَائِيمِ وَ بَسُويِ او باز خواهیم گشت. اینان مشمول صلوتی از پروردگارشان هستند و تنها ایشان راه یافته‌گانند(بقره: ۱۵۷).

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصِبْ (۷) وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

به شکرانه این نعمات، از هرکار خیر که فارغ شدی بکار خیر دیگری روی آور. و به آستان پروردگارت مشتاق شو.

یا آنطور که برخی روایات گفته‌اند، چون از دغدغه‌ها و وظایف اجتماعی فارغ شدی به نماز بایست و به عبادت رغبت نما. البته این تفسیر بیشتر بیان مصدق است؛ چنانکه در روایات دیگری هست که چون نمازت را به پایان بردى بر سر سجّاده بنشین و دعای بسیار کن(نصب) و چون از دعا فارغ شدی ذکر خدا بگو (رغب).

در برخی روایات هست که اینکار از آن نماز با فضیلت‌تر و به منزله چیدن میوه نماز است. و نیز در روایات هست که پس از هر نماز، نمازگزار دعایی مستجاب نزد خدا دارد، مبادا در دعا کوتاهی کند. گوییم این مطالب بیان مصادیقی زیبا و مهم از آیه شریفه است اما حصر کننده

معنای وسیع آن نیست. آیه، تشویق به توالی خیرات، بعد خیرات؛ و استفاده کردن از ساعت عمر و تمام توجه را معطوف خدا کردن است.

در این آیات تلمیحی هم هست که بخاطر عنایت خدا و سر و سامان زندگی و ثروت خدادادی، فارغالبال گشته باید در عبادت کوشاتر از دیگران باشد. چنانکه در روایات است که نوافل بر چنین افرادی کالواجب است؛ بخلاف کسی که دغدغه‌های زندگی رمک از او ربوده. یعنی اصحاب نعمت باید عبادت و خدمت بسیار کنند. در احادیث هم هست که نوافل بر اغنياء شیعه واجب است و اگر نمیخوانند باید کفّاره‌ای بدهنند.

سوره انشراح، مؤمنین را تشویق میکند که از خداوند شرح صدر بخواهند و استمداد کنند تا گرانباری را از وجود ایشان بردارد تا بتوانند بسوی آستان خدا پر بکشند. و نیز بخواهند تا اذکار و دعاهاي، ایشان بدرگاه خدا بالا رود و موثر افتد. و از ایشان میخواهد در سختی‌های زندگی خدا را جستجو کنند و سختی را پلی برای ارتباط با خدا قرار دهند. و پیوسته، خیرات نصب‌العين ایشان باشد و بسوی خدا رغبت کنند.

در روایتی امیرمؤمنان(ع) قرائت صبح و شب این سوره را برای شرح صدر و نجات از وسوسه شیطان توصیه فرموده‌اند

سوره تین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره با قسم به چهار مکان مقدس آغاز شده و اصلی راجع به شناخت انسان بیان میکند: انسان بگونه‌ای خلق شده که اگر تعالیٰ پیدا نکند و تقدیس نشود، تنزل می‌یابد.

وَالثَّيْنِ وَالرَّيْتُونِ (۱) وَطُورِ سِينِيَّة (۲) وَهَذَا الْبَلْدِ الْأَمِينِ (۳)

قسم به انجیر و زیتون. قسم به طور سینین. و به این شهر امن یعنی مکه. مکه شهری است که در گردآگرد کعبه یا خانه خدا بنا شده. تاریخ بنای کعبه در منابع دینی به آدم ابوالبشر میرسد. پس از او صالحین از نسل او به زیارت این خانه می‌امندند. سپس این سنت به فراموشی گرایید تا چهارهزار سال پیش که ابراهیم(ع) بدستور خدا موظف به تجدید بنای این خانه شد و پس از ساخت مجدد کعبه، اسماعیل و مادرش هاجر را همانجا نهاد. وجود چاه زمزم اندک آن خانه را به استراحتگاهی برای مسافران بدل کرد و کم کم عده‌ای در آنجا ساکن شدند و شهر مکه شکل گرفت و روز به روز به رونقش افزوده گشت. از همان زمان اعراب، کعبه را مکانی مقدس و خانه خدا میدانستند و سنت حج را که ابراهیم احیاء کرده بود بجا می‌اوردند. هرچند به مرور تحریفاتی در آن رخ داد و کعبه بتخانه گشت اما آداب حج تقریباً دست نخورده باقی ماند و به زمان رسول اکرم(ص) رسید و در زمان ایشان کعبه از لوث بتان پاک شد و شریعت حج به شکل کاملاً توحیدی و ابراهیمی بارگشت. گرد کعبه از سالهای دور برای طواف، فاقد بنا و آزاد گذاشته شده و مسجد الحرام نامیده می‌شد. بعدها این مسجد توسعه یافته و بنای ایوان مسقف بگردش ساخته شد. طبق سنت ابراهیمی کسانی که برای حج بیت الله می‌امندند از جاهایی بنام میقات احرام می‌بستند و سپس به حدود هشت الی شانزده کیلومتری مسجد الحرام-بسته به اینکه از کدام طرف آمده باشند-

میرسیدند، آنجا را حرم امن به حساب میاوردند و بی‌احرام وارد نشده و از جنگ و کشتن حیوانات و کتندن بوته و خارج ساختن سنگ حذر میکردند. حتی اگر قاتلی به حرم پناه میاورد، تا خارج نمیشد کاری به کار او نداشتند. حتی درشتی بر خادم یا طلب بدھی یا درخواست چیزی از کسی یا حمل سلاح را در حرم ناخوش میداشتند و سعی میکردند نخست غسل کنند، سپس وارد حرم شوند و در حین اقامت در حرم از جز و بحث و مشاعره و صحبت راجع به دنیا حذر داشتند. اینها ریشه‌اش در تعالیم ابراهیم(ع) بود که کم و بیش باقی مانده بود و توسط پیامبرِ آخرالزمان(ص) هم امضاء گشت. به همین دلیل این محدوده بیست و اندی کیلومتر در بیست و اندی کیلومتر که مسجدالحرام تقریباً در مرکز آن است، حرم امن الهی نامیده میشود و شهر مکه، آنروز درون حرم و گرد مسجدالحرام بوده اما امروز آنقدر بزرگ شده که از بعضی موضع که میتوانسته، از حدود حرم بیرون زده و در برخی موضع که کوه مانش بوده توسعه نیافته و درون حرم باقی مانده.

طور سینین یا کوه طور یا کوه سینا(انگلیسی: Mount Sinai، عربی: مَوْتَنَةُ سِينَاء) به معنی خاردار) نام کوهی است در جنوب شبه‌جزیره سینا. این کوه همان کوهی است که بنی اسرائیل سه ماه پس از ترک مصر به آنجا رسیدند و در آنجا اردو زدند. مطابق روایات سنتی ادیان ابراهیمی، خداوند شریعت را آنجا به بنی اسرائیل عطا کرد. گوساله طلایی سامری در دامنه همین کوه ساخته شد. موسی هفتاد نفر را برای ملاقات با خدا برگزید و به بالای همین کوه برد و آنها را رجفة هلاک کرد.

البته آشنایی موسی با این کوه به سالها قبل بر میگردد، هنگامی که خانواده خویش را برداشت و از نزد شعیب در مَدِینَ واقع در شمال شرقی شبه جزیره سیناء، بسوی مصر رهسپار شد و لاجرم باید از میانه شبه جزیره و کوههای آن میگذشت. چون از نزدیکی یکی از این کوهها در دل شب گذشت نوری در آن دید و چون نزدیک شد خداوند از آتشی در درخت (گویا) زیتون با وی سخن گفت و به پیامبری برگزیدش و او را برای رهایی بنی اسرائیل بسوی فرعون فرستاد. سالها بعد هنگامیکه موسی بنی اسرائیل را از مصر کوچاند باز در دامنه همین کوه اردو زد تا به میقات خدا رفته و دستورات جدیدی بگیرد. پس از چهل شب در میقات، تورات بر او نازل

گشت و آنرا برای بنی اسرائیل که در نزدیکی کوه اُتراق کرده بودند آورد. این کوه حوریب، جبل الله، و جبل موسی نیز نامیده شده است. این کوه ۲۲۸۵ متر ارتفاع داشته و به فاصله ۴۵ کیلومتری جنوب شهر العربیش واقع است. طور در اصل به معنی کوه است. در قرآن یازده بار کلمه طور آمده و دو بار آنرا با صفت آیمن یعنی مبارک قرین کرده و دو بار از وادی مقدس طوی سخن رفته که موسی باید در آن خلع نعل میکرد یعنی پا بر هنر میشد. سیناء در اصل نام درختی است و بد لیل و فورش در آنجا، آنجا را شبے جزیره سیناء مینامیده اند. در جنوب این شبے جزیره هم رشته کوهی است که به نام خود شبے جزیره، سینا نامیده شده. طور سینینین کوه خاصی در رشته کوه سیناء است که شجر مقدس در آن واقع بوده. به محل آن درخت، بقعة مبارکه یا وادی مقدس طوی گویند. پس طوی در طور سینین و طور سینین در کوههای سینا در جنوب شبے جزیره ای به این نام واقع است. با اینحال گاهی این الفاظ مسامحتاً بجای هم مسجدالحرام در مکه و مکه در حرم است. با اینحال گاهی این الفاظ مسامحتاً بجای هم بکار میروند و میگویند موسی وحی را در طور سیناء یا مخففاً طور دریافت کرد. در این چند آیه سخن از مکانهای مقدس است؛ جاهایی که در تقدس انسان نقشی کلیدی داشته لذا بهترین قول این است که مقصود از زیتون، جبل زیتون باشد که یکی از مقدّس‌ترین مکانهای اورشلیم و مهد مسیحیت است. بسیاری از خطبه‌ها و تعالیم عیسی بر آن کوه ایجاد شد و آنرا محل عروج مسیح میدانند. مراسم شام آخر هم در باغی در دامنه این کوه رخ داده و قبر مریم هم در همانجاست. این کوه زیارتگاه مسیحیان و مقدّس‌ترین مکان ایشان است. و نیز مراد از تین، محتمل است که جبل تین در دمشق باشد. کوهی که غار اصحاب کهف هم در آن است و هزاران سال عزلتگاه عباد و زهاد بوده. در واقع خداوند به چهار مکان مقدس که مواضع و مراکز هدایت انسان بوده سوگند یاد کرده که: انسان خلقتش مقدس است، اما او با سوء اختيار و كفران، آتش به وجود خویش میزند و خود را فرومربته میکند.

از تعقّق در این چهار مکان مقدس، سرّ تقدیس بدست میآید: اولین مکان یعنی کوه تین بد لیل تجمع مؤمنین و عبادت ایشان در آن تقدس یافته و مربوط به هزار و اندی سال پیش است. دومین مکان یعنی کوه زیتون بد لیل حضور پیامبر خدا و حواریونش تقدیس یافته و

مربوط به دو هزار و اندی سال پیش است. سومین مکان بدلیل نزول وحی و شریعت و تجلی خدا بر پیامبر زمان تقّدس یافته و مربوط به سه هزار و اندی سال پیش است. چهارمین مکان به جعل خدا به عنوان خانهٔ خوبیش برگزیده شده و به عبادت مردم اختصاص یافته و بنایش مربوط به چهار هزار و اندی سال پیش است. پس تقّدیس مکان یا به جعل مستقیم الهی است یا به حضور پیامبر در آنجا و یا به استمرار عبادت مؤمنین در آنجا (مثل مسجد جمکران).

قبر انبیاء و اوصیاء و مؤمنین نیز موجب برکت و قداست مکان میگردد چنانچه مقابر اصحاب کهف و اولیاء بسیاری در کوه تین است و مقبره مریم در کوه زیتون و مقبره موسی و برخی دیگر از انبیاء بنی اسرائیل در کوه سینا و مقبره انبیاء بی‌شماری در مسجدالحرام بین رکن و مقام و نیز حجر اسماعیل است. در پایان به عرض میرسانم که بعضی از مفسّرین، تین و زیتون را به معنای میوهٔ انجیر و زیتون دانسته‌اند، اما روایات نوعاً موید آنند که ما به عرض رساندیم.

لَئِنْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)

سوگند به این مکانهای مقدس که همانا آدمی را در نکوترین ساختار آفریدیم. یعنی وجودش موزون و مستعد است بگونه‌ای که پذیرای هرگونه تربیت تشریعی الهی است و میتواند به بالاترین مقامات رسد و از بسیاری موجودات پیشی بگیرد. یعنی احسن تقویم اشاره به استعداد جوهره انسان است بطوریکه بالقوهٔ واحد کمالات بسیار است و اگر عنایت حق و خواست و تلاش خودش جمع شوند، بسوی کمال سیر میکند و کمالاتش بالفعل میگردد و الا فلا. که آیه بعد شرح همین "والا فلا" است.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵)

اما بعد (بدلیل ناسپاسی و بی‌ایمانی اش) او را به اسفل السافلین تنزل دادیم.

اسفل السافلین یا فروترین فروتران اشاره به قهقرای حیات است که از کفر و گناه حاصل میشود و نقطه مقابل تقدس است.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (٦)

جز آنها که بخدا ایمان آورده، پیاپی عمل صالح بجای آوردند، پس ایشان را پاداشی است بی‌پایان.

یعنی انسان اگر بندۀ خدا باشد و بندگی کند، ذاتاً طوری آفریده شده که بسوی آسمان پرواز میکند؛ اقتضای احسن تقویم این است.

یعنی در سعدترین ساعتِ تقویم هستی خلق شده تا بخودی خود بالا رود و مقدس شود. در واقع میگوید:

ما از اینجا و از آنجا نیستم؛ ما ز بالاییم و بالا میرویم.

اما سوء اختیار و خودخواهی انسان، موجب زبانه کشیدن شعله‌های کبر و حرص و حسد در او شده، او را بسوی قهقرا هبوط میدهد؛ جز عده‌ای که سر را از گربیان خود درآورده و رو به بالا گرفته تا خدا را یافته و به خدا شائق شده و برای رضای او کار میکنند. آنها اجر میبرند؛ اجری ابدی.

فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدَ بِالَّدِينِ (٧) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (٨)

ای انسان چه موجب شد که دین (یا قیامت) را انکار کنی؟ آیا خدا را احکم الحاکمین نیافتنی؟ یعنی عمر انسان بقدری هست که به تجربه و بصیرت بفهمد که خدا بر هستی حکم میراند و جزای بدی را به بد میدهد و جزای خوبی را به احسن وجه و بی‌انتها.

حدیث قدسی است که خدا میفرماید: همانا من وقتی اطاعت میشوم راضی میگردم و چون راضی شدم برکت میدهم و برکتم را نهایت نیست. این، شرح اجر غیر ممنون است که در آیه پیش آمده بود.

سوره تین، از مکانهای مقدسی سخن میگوید که سکوی پرش آدمیان در هزاره‌های قبل بوده‌اند و تلویحاً میخواهد از این مکانها استفاده بریم و خود را در معرض انوار جاری در آنها قرار دهیم؛ مثلاً از رسول مکرم اسلام(ص) روایت است که در وادی طوی ملائکه بسیاری رفت و آمد میکنند و ارواح قدیس میشوند. در هرحال این سوره تذکری است به اینکه خود را در مسیر نسیم قدسیّت قرار دهید و با ایمان و عمل صالح استعداد تقدیس را در خویش حفظ کنید و گرنه سقوط خواهید نمود. آنچه نخ تسبیح معارف این سوره است، حفظ و تعالیٰ قدسیّت آدمی و حذر از سقوط به اسفل هستی است. در چند روایت آمده که خواندن این سوره بر غذا، موجب تقدیس غذا و شفابخشی آن میگردد و ضرر را از آن غذا برミدارد.

سوره علق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پنج آیه نخستین این سوره به استفاضه اخبار و اجماع مفسرین همزمان با بعثت بر رسول مکرم اسلام(ص) نازل شده و بنابراین نخستین آیات نازل شده قرآن‌اند. آیات بعدی تا آخر سوره مربوط به ایداء مؤمنین صدر اسلام توسط مشرکین مکّه است و در پایان از ایشان استقامت و پایداری بر دین را میخواهد. این سوره یکی از چهار سوره‌ای است دارای سجده واجب است. به این چهار سوره عزائم گویند که جمع عزیمه به معنای واجب و فریضه است و در اصل ذوعزیمه میباشد به معنای دارای سجده واجب.

إِقْرَا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱)

بخوان به یاری آنکه ربّ توست و خلق کرده!

توجه بفرمایید که آغاز اسلام با کلمه "إِقْرَا" است؛ یعنی بخوان! عمدۀ عبادات اسلام نیز مشتمل بر قرائت و خواندن متن یا ذکر است؛ یعنی اسلام بر شنیدن و سپس بیان کردن بنا شده. ادیان را به سمعی و بصری تقسیم میکنند. از این حیث، اسلام یک دین سمعی است. هنر اسلامی که فهم توده‌ها از دین است بر خوشنویسی کلمات و خوش خوانی آنها بنا شده؛ و حتی دیگر جنبه‌های هنر در متون بجا مانده از اولیاء دین و امامان فرق، گاهًا به صراحة مذمّت شده. شهودات عارفان مسلمان بیشتر فهم باطن متن است و آنچه از ایشان مانده در قالب گفتار است و وصیّ نبیّ، یعنی امام(ع)، کار عمدۀ اش تفسیر و تبیین متن اصلی دین یعنی قرآن است و تطبیق شرایط زمانه با نصّ (کلام صریح) قرآن؛ و آنچه از او میماند روایت یا کلام است.

گسترش اسلام هم نه به ضرب شمشیر - که جمع شهدای اسلام در زمان پیامبر به هزار نفر نمیرسد - بلکه با فتح قلوب با قرآن بوده است؛ توجه بفرمایید!

پس اسلام دین کلام است؛ کلام خدا. پس آغازش هم اینگونه است که بخوان! یعنی تکرار کن آنچه را که فرشته و حی میگوید تا دیگران بشنوند و بدان عمل کنند و آنها باز بگویند تا عده‌ای دیگر بشنوند و عمل کنند و منتشر کنند و هُلُمْ جَرًّا. نتیجه عملی این بحث اهمیت کلام به عنوان مهمترین فعلی است که هر انسانی بر عهده دارد. چنانکه رسول الله(ص) فرمود: آیا بهشت و جهنم انسان را جز زبانش تعیین میکند؟ یعنی گفتار نیک است که پندار نیک و کردار نیک را میسازد. این یک سر سلوکی است؛ توجه بفرمایید! اینکه انسان چه میگوید، یعنی چه از دهانش خارج میشود، تعیین کننده افکار و رفتار اوست. برای همین، شروع بعثت با إِقْرَا است و اسلام آوردن هرکسی با "گفتن" شهادتین است و مرگ انسان هم با همین جمله باید باشد. در گوش نوزاد هم اذان میگویند تا همان "إِقْرَا" را که در غار حراء از جبرئیل به پیامبر اکرم(ص) گفته شد بازآفرینی کنند. روایت است که رسول خدا(ص) فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت بخوان؛ گفتم نمیتوانم؛ پس مرا فشار داد و باز گفت بخوان و نتوانستم. تا پس از سومین بار دیدم میتوانم بخوانم. ظاهراً مراد از بخوان در اینجا توانایی دریافت و حی با قلب و بیان آن به زبان است، چنانکه قرآن خواندن ما هم باید اینگونه باشد: باید معارف قرآن را حین از رو خواندن، از خدا دریافت کنیم.

این از "إِقْرَا"، اما این إِقْرَا یک قید هم دارد: بخوان به اسم خدا. یعنی خواندنت الی الله باشد و لله و مع الله. بسم اللهی هم که در آغاز سوره‌های قرآن و آغاز کارها میاید یعنی لحظه کردن همین سه وجه: اطاعت خدا و برای خدا و با استعانت از خدا. یعنی کاری را میکنیم که خدا گفته و برای خدا آن کار را میکنیم و دائم حین کار از خدا نصرت میخواهیم و خدا را بیاد داریم یعنی استعانت مدام از او میجوییم. در این نخستین آیه قرآن هم دستور داده یا آموزش داده که بخوان، چون خدا گفته و برای خدا و با خدا. چه چیز را بخوان؟ قرآن را؛ که از اکنون تا سالها به تدریج بر تو نازل میشود.

حالا چرا نگفته إقرأ بالله و گفته إقرأ باسم الله؟ اسم يعني سمة. سمة علامت یا نشانه‌ای است که شما را به صاحب آن دلالت میکند. اسم هر شخص نیز چنین است: تنها یک لفظ اعتباری و قراردادی میان اطرافیان اوست برای صدا کردن آن شخص و إسناد دادن به او. اسم شخص، خود شخص نیست بلکه وسیله‌ای جعلی یعنی قراردادی برای ارتباط با آن شخص و نسبت دادن حالات و افعال به آن شخص است. برای همین در روایات بسیاری است که "اسم الله غير الله". اسم خدا الفاظی است که او جعل کرده تا بوسیله آنها به او توجه کنیم و او را بخوانیم و بستائیم و میان خود به او اشاره کنیم و به او إسناد دهیم مثلاً بگوییم رضا و سخط او چیست. حتی خود کلمه الله یک اسم است برای اشاره به "او" یعنی خدای بی‌اسم. در واقع همانطور که باز در روایات بسیاری هست "كمال التوحيد نفي الصفات عنه". یعنی کمال توحید فهم این نکته است که خدا چیزی غیر این اسماء و صفات است و این الفاظ و معانی، وسیله التفات و توجه دل به اوست. امام رضا(ع) راجع به کلمه الله میفرمایند یعنی "ولَهُ الْخَلْقُ فِي مَعْرِفَتِهِ" یعنی آنکه خلق در شناخت او حیران‌اند. یعنی در سویدای وجودشان او را می‌یابند اما چگونگی او به چنبره معرفتشان در نمی‌آید. یعنی موضع درست معرفت الله موضع حیرت است، چنانچه رسول خدا(ص) دعا میکند که "رب زدنی فيك تحیراً" خدایا مرا در حیرت در برابرت، فزون کن. پس "إقرأ بسم ربّك" یعنی بخوان با استعانت از آنکه او را رب نام نهاده‌اند یا نامش رب است؛ و بسم الله یعنی با استعانت از آنکه الله مینامیدش یا الله نامش نهاده‌اید یا خودش چنین نامی بر خود نهاده تا چنین بنامیدش، آغاز بکار کن.

یا "إقرأ باسم ربّك" -بنا بر زائد بودن باء- یعنی بخوان نام ربّت راه یعنی با بر زبان آوردن نامش او را یاد کن (تا او هم تو را یاد کند).

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)

همانکه (پس از خلق تمام هستی) خلق کرد انسان را از لخته‌ای منعقد.

اینجا معنای رویت خدا را بیان میکند: انسان را از هیچ، و سپس ناچیز آفرید. سپس رشدش داد بطوریکه توان تحمل معارف الهی را یافت و کسی چون تو شد و توانست رسول او گردد. آری کسی که انسان را از هیچ آفرید میتواند به او علم هم تمیلیک کند.

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمَنْ (۴) عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)

بخوان! ای که پروردگارت اکرم است. همانکه با قلم تعلیم داد؛ به انسان، آنچه را نمیدانست. این "اقرا" دیگر باء به اصطلاح زائد ندارد پس باء "اقرا" بالایی هم نمیتواند زائد باشد. پس معنای آیه نخست همان بوده که بخوان با استعانت از آنکه ربّ تو نام دارد، چه چیز را؟ قرآن را. بخوان درحالیکه ربّ اکرم است یعنی کریمترین است و اصلاً منشاً جود و کرم است. در قرآن وقتی خدا از خلقت انسان سخن میگوید اسم کریم را برای خود میاورد (یا اینها الانسان ما غَرَّكَ بربَّكَ الکریم) اما اینجا که از تعلیم انسان سخن میگوید خود را اکرم نامیده. همین مبعوث کردن رسولان به رسالت نهایت کرم و ذره پروری است. تعلیم آدمیان با ابزاری بنام قلم هم پرتویی از کرامت اوست. قلم کنایه از خط و قدرت نوشتن و خواندن است که خداوند به آدم ابوالبیش و فرزندان او مرحمت کرد.

نسلهای پیشین انسان نما بودند، و همزمان با عصر یخیندان پیشین یعنی حدود ۳۰ هزار سال قبل شروع به کاهش و انقراض نمودند و کم کم از میان رفتند. دوازده هزار سال پیش بود که آدم ابوالبیش و فرزندان او به منصه ظهر ریسیدند. در این وقت نسل نَسَناس‌ها (انسانهای قبلی) تقریباً منقرض شده بود. آنها چند فرق با این نسل فعلی که به هوموساپینس معروف است داشتند: اول آنکه آنها در غارها میزیستند؛ دوم آنکه تنها روش ارتزاق ایشان شکار و یکدگرخواری و جمع آوری میوه بوده و از کشاورزی و دامداری بی اطلاع بوده‌اند؛ سوم آنکه فاقد تمدن و سکونت روستایی و نظام اجتماعی و دین مشخص بوده‌اند و تنها تفاوت ایشان با حیوانات، نگهداری از افراد مسن و بیماران قبیله و نیز استخدام آتش برای حفاظت و گرمی و گاها پختن غذا بوده است؛ چهارم، زبان به مفهوم فعلی در میان

ایشان نبوده و اصطلاحاً ناطق نبوده‌اند. گرچه مانند بسیاری حیوانات، مفاهیم ابتدایی را با حرکات و صداهایی به هم تفهیم می‌کردند. اما نسل فعلی انسان که از آدم ابوالبشر است و سابقه‌ای دوازده هزار ساله دارد، دارای زبان و نیز خط برای ثبت و بازخوانی زبان است و این بزرگترین نعمت خدا به گونه‌ای از موجودات است. با این نعمت، دانش ثبت و تصحیح و فزونی یافت و به نسلهای بعد منتقل گشت و فرهنگ یعنی مجموعه‌ای از باورهای مرتبط، پا به عرصه وجود نهاد و از نسلی به نسل دیگر منتقل شد. معارف انبیاء نوشته و تدریس گشت و اخبار آسمانی و فلسفه بشری حفظ شد و تفصیل و تفسیر گشت. بنابراین هر فرد در هر زمانی توانست زمان را در نوردد و به باور پیشینیان دست یابد و آنها را نقل، تقد، و قبول کند. بنابراین اندیشه بشر نسل اnder نسل رو به فزونی و بعضًا تعالی رفت و از اضمحلال حفظ گشت. بخصوص معارف الهیه که تذکر به میثاق او با خدا در گذشته‌اش و میزان در تعالی او در امروزش بود از اندراس حفظ شد و به هرکس، در هر زمان رسید، تا بشارت و اندزار او باشد. من و شما هم الان سر همین سفره نشسته و خود را در معرض آنچه قرار داده‌ایم که بیش از هزار سال قبل توسط فرشته وحی بر قلب یکی از ما نازل شده. این راز آن قلم است.

یک نکته هم مغفول نماند: آیه شریفه میفرماید خداست که تعلیم میدهد، منتها بواسطه قلم؛ یعنی "هو المعلم" خدا خودش معلم است. البته همیشه تعلیم با اسباب و اقلام نیست و ممکن است به الهام الهی باشد؛ چنانچه تمام معارف علوم نبوی من جمله کتب آسمانی و اکثر مکاشفات علوم باطنی و کشفیات علوم تجربی آغازش به الهام الهی است؛ سپس نوشته شده و با تعلیم آن نوشتار منتشر می‌شود.

از دیگر تلمیحات این آیات اهمیت تعلیم و تعلم معارف انبیاء و نشر آن است و از این حیث، ثوابها و فضائل بی‌منتهایی که در روایات برای عالم و معلم و متعلم آمده گزاف نیست.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيُظْفَى (٦) أَنَّ رَآءَ اسْتَغْنَى (٧)

براستی که هرگاه انسان خود را مستغنی بیند، سر به طغیان بر میدارد.

از اینجا فصل دوم سوره آغاز میشود و ظاهراً ربطی به قسمت پیشین ندارد، مگر اینکه بخواهیم ربطی برایش دست و پا کنیم.

این آیه مطلع بخش جدید سوره و از کلیدی‌ترین آیات در باب معرفت انسان و سلوک معنوی است.

طغیان، سرکشی است یعنی انسان سر خود را بالا بکشد و بگوید سرم را برابر کسی خم نمیکنم و از کسی فرمان نخواهم برد بلکه هرچه خودم درست میدانم یا دوست دارم انجام خواهیم داد. پس طغیان رفض بندگی خداست و یک حالت درونی است که البته به تظاهرات بیرونی هم ختم خواهد شد. و حتماً لازم نیست کسی فرعون باشد تا طاغی باشد، نوکر فرعون هم میتواند طاغی باشد.

یعنی نفس استغناه یک دید اشتباه است و ربطی به داشتن پول و مقام یا نداشتنش ندارد. یوسف و سلیمان قدرت و شوکت بسیار داشتند اما خود را مستغنی نمی‌دیدند. نعمت را از خدا میدیدند و شکر آنرا بجا میاوردند لذا سرکشی نمیکردند. پس پول و مقام و حتی علم بد نیست اما اگر بخاراط پول و مقام و علم کسی احساس استغنا و بینیازی از خدا کند هلاک میشود. احساس استغنا بد است و علت بدی آن، دروغ بودن آن است. گدا را به استغنا چه کار؟! چه بسیار انسانها که به این پندار، مغورو و هلاک شدند.

إِنَّ إِلَيْ رَبِّكَ الرُّجُعَ (٨)

همانا بازگشت همه چیز بسوی پروردگار توست.

یعنی اول و آخر انسان خداست؛ خدا خلقش کرده و بسوی خود بازش خواهد خواند. لحظه‌لحظه حیات او نیز وابسته به خداست و اگر افاضه وجود و علم و قدرت به او متوقف شود، به کتم عدم بازمیگردد یا مثل سنگی فاقد شعور و توانایی میگردد.

و سرانجام انسان حاضر شدن در محضر خداست و باید پاسخگو باشد. پس عجب است از این انسان که بخواهد سری میان سرهای بلند کند و أنا را جُل بگوید!

سپس از همچو انسانی که سر به مخالفت با خدا و دین خدا برداشته مثالی میزنند:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَاي (٩) عَنْدَ إِذَا صَلَّى (١٠)

آیا او را دیدی که وقتی بنده ما نماز میخواند، نهی اش میکرد؟!
در اخبار هست که این آیه راجع به ابوجهل است که رسول خدا(ص) را اذیت و از عبادت نهی مینمود و بعضی گفته اند ولید، مراد است که با یکی از مسلمانان چنین میکرد.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى (١١) أَوْ أَمْرَ بِالْتَّقْوَى (١٢)

اگر این بنده نمازگزار راه هدایت را میروود یا به تقوای الهی دعوت میکند، آیا باید با او مقابله کرد؟!
از این آیات بر میآید که بازداشتمن کسی از نماز بدترین نوع منکر است.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَقَوَّى (١٣)

این کس که دین را تکذیب میکند و از آن روی بر میتابد چه جوابی خواهد داشت؟!

أَلَمْ يَعْمَلْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (١٤)

آیا نمیداند که خدا میبیند؟!
این آیه از کمرشکن ترین آیات و از بهترین نصایح قرآن است.

كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَتَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (١٥)

هرگز! اگر انسان طاغی دست از طغیان خویش برندارد، ناصیه اش را میگیریم.
ناصیه به معنای پیشانی یا موی پیشانی و به نظر میاید که اینجا به معنای پیشانی نوشته یا سرنوشت بکار رفته و گرفتن آن اخذ و اجرای حکم بر آن است. یعنی او را گرفته و عذاب خواهیم کرد.

نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ (۱۶)

همان ناصیه‌ای را که پر از تکذیب و خطاکاری است.

فَلَيْدُنْ تَعَدِّيْهُ (۱۷) سَتَدْعُ الَّرَّبَّانِيَّةَ (۱۸)

بگذار یارانش را به کمک طلبید؛ ما نیز ماموران آتش را طلب خواهیم کرد.

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

هرگز! (این هرگز قرآن استغراقی و استیعابی است یعنی خط بطلان بر هرچه غیر خداست) از چنین طاغی جباری که تو را از راه خدا و نماز بدرگاهش نهی میکند اطاعت ممکن. و بدرگاه خدا سجده کن و به او نزدیک شو.

این آیه سجده واجب دارد یعنی به محض قرائت یا استماع آن باید سجده کرد. سجده حالتی است که نشانگر کمال گُرش و نهایت احترام بnde نسبت به پروردگار خویش است. قرآن کریم در جای جای آیات از سجدة تمام موجودات در مقابل خداوند متعال پرده بر میدارد و در آیات زیادی نیز از سریپچی و سجده نکردن ابلیس به مذمت یاد می‌کند. سجده هنگام قرائت یا استماع قرآن نیز حاکی از اوج تأثیر قرآن در قاری یا مستمع بوده و ممدوح است: آیات خدا را نیمه‌های شب تلاوت میکنند و سر به سجده میگذارند (آل عمران: ۱۱۳) یا در مذمت بعضی فرموده: چون قرآن میشنوند سجده نمیکنند (اشراق: ۲۱).

نتیجتاً سجده حین قرائت یا استماع قرآن به قصد قربت یا به انکسار دل اگر خوف خودنمایی یا وهن دین در آن نباشد، مطلقاً مستحسن است و اصولاً یکی از موارد سجده که این همه به آن تشویق شده همین جاست. البته یازده آیه هم هست که به تصريح روایات، در آن سجده مستحب است. سجده در این آیه و سه آیه دیگر هم واجب است.

نکته مهم نقش سجده در تقریب به خداست که در این آیه بدان تصريح شده است. سجده مشخصه بارز اسلام است، بطوریکه سایر ادیان، اسلام را به دین سجده میشناسند.

سوره علق تشویق به قرائت قرآن و خواندن خدا و یاری خواستن از اوست. و امر به نماز و بخصوص سجده و نقش بارع سجده در تقریب به خدا، ساختار اصلی این سوره را تشکیل میدهد؛ بطوريکه هر کس با این سوره مواجه میشود باید آن‌اگه سجده کند. پس این سوره از حیثی قسمیم النار و الجنه است.

تحقيقی راجع به چگونگی بعثت:

خبرای که کیفیت بعثت محمدبن عبدالله(ص) را بیان میکنند در چند مطلب اتفاق دارند، منجله اینکه: ایشان پس از ازدواج با خدیجه، در بیست و پنج سالگی چند سال کاروان تجاری خدیجه را به شام برد و با مال او تجارت کرد. سپس این کار را وانهاد و آنچه مال، ملک خودش بود صدقه داد و مایل به کناره گیری از مردم گشت. بیشتر به سمت کوه حراء میرفت و در دامنه‌های آن به تفکر میپرداخت و سالی یکماه را در غاری در آن کوه خلوت میگزید. اینچنین بود تا چهل سالگی، در شبی، فرشتهٔ وحی را دید و آن فرشته لوحی به او نشان داد و گفت بخوان! او نتوانست؛ پس فرشته او را به سختی فشار داد و گفت بخوان! اینبار از روی نوشته خواند: إقرأ باسم ربِّكَ الَّذِي خَلَقَ....

در روایات دیده‌ام که برای امان از حوادث مسافرت دریایی، خواندن این سوره توصیه شده و نیز برای محافظت از خزانه به آن متمسک شده‌اند. و خدا داند!

سوره قدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از برخی روایات برمیآید که از برترین سوره‌های قران، همین سوره است. خواندن سوره قدر موجب نورانیت میشود لذا به خواندنش در فرایض توصیه اکید شده. به کثرت قرائت آن (صد بار) در روز به عنوان ذکر سفارش شده و آنرا موجب تغییر تقدیر و تحويل سرنوشت و حصول سرور دانسته‌اند. در برخی روایات خاصیت محافظت به این سوره نسبت داده شده. بالحمله، هیچ سوره‌ای در ثواب قرائت به این سوره و سوره توحید نمیرسد و این دو سوره به اضافه حمد، کافی و معادل کل قران‌اند. خواندن این سوره برای اموات پرفایده است و موجب آرامش و آمرزش آنها و نیز قاری میگردد. کثرت قرائت این سوره از اسرع طرق در گشودگی باب رزق است. دستوراتی مأثور برای شفا با استعانت از سوره قدر هست که در کتاب "الاذکار" تقديم داشته‌ام؛ هرکه خواست به آنجا مراجعه کند.

سوره قدر، معرفی و بیان اهمیت شب قدر است. شب قدر به بیانی که این سوره بیان داشته، شب نزول قران است. با توجه به آیه "ماه رمضان که قران در آن نازل شد ..." (بقره: ۱۸۵)، شب قدر باید در ماه رمضان قرار داشته باشد. روایات فریقین، آنرا در یکی از شباهای فرد دهه سوم ماه رمضان میدانند. مشهور در میان شیعیان شب بیست و سوم و به احتمال کمتر بیست و یکم، و مشهور در میان اهل سنت شب بیست و هفتم و به احتمال کمتر بیست و نهم است. از صدر اسلام رسم بوده که مسلمین شب یا شباهای محتمل‌القدر را إحياء میداشته، در دعا و عبادت میکوشیده‌اند. این سنت در روایات بی‌شماری تاکید شده و نسل اnder نسل به آن عمل گشته.

به اجماع فریقین شب قدر گرچه شب نزول دفعی قران- بر آسمان دنیا یا قلب پیامبر - بوده اما ویژگی مهم دیگری دارد که هر سال تکرار میشود و آن نوشته شدن تقدیرات سالیانه خلاقه است. اینکه هرکس باید چه ارزاقی را دریافت کند و چه حوادث تلخ و شیرینی را از سر

بگذراند. چه کسانی باید بمیرند و چه کسانی بدنیا ببینند و قس علی هذا. به این ویژگی شب قدر نیز در آغاز سوره دخان تصریح شده: قسم به کتاب مبین؛ که ما آنرا در شبی مبارک نازل کردیم، ما پیوسته بیم میدادیم، در آن شب هر امر حکیمانه‌ای از هم جدا و تقدير میگردد، امری که از جانب ماست.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ (۱)

همانا ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

شیخ صدوقد مُبدع نظری است که در عین بی‌دلیل خوانده شدن آن توسط شیخ مفید، توسط اکثر علمای بعد از او پذیرفته شده است، او میگوید قرآن یک نزول دفعی-بنام اِنزال - دارد که در شب قدر واقع شد و یک نزول تدریجی-بنام تنزیل - که در مدت بیست و سه سال به فراخور حوادث، دوباره نازل شده. شب قدر شب نزول دفعی اولیه قرآن است.

اگر نظر شیخ صدوقد را پذیریم باید بگوییم که شب قدر آغاز بعثت رسول اکرم(ص) و آغاز نزول تدریجی قرآن بوده است و در ماه رمضان واقع شده است نه در ماه رجب. و اگر به اخبار بیست و هفت رجب بودن مبعث بخواهیم ترتیب اثر دهیم باید بگوییم پیامبر با فرشته وحی دیدار داشته اما شروع نزول قرآن از تقریبا دو ماه بعد از آن و در شب قدر بوده چنانکه برخی روایات این مساله را تایید میکنند. در این صورت اصلا فرض چیزی بنام نزول دفعی قرآن زائد به نظر میرسد و مخالفت شیخ مفید با آن چندان هم بی‌وجه نیست.

کیفیت نزول قرآن از زبان خود قرآن هم با تفصیل شیخ صدوقد سازگار نیست؛ از جمله لفظ اِنزال برای نزول باران آمده که تدریجی است(رعد:۱۷) و از زبان مشرکان به تنزیل قرآن اشکال شده که چرا یکدفعه نیامده؟ و جواب داده تا قلب پیامبر را با نزول تدریجی محکم کند (فرقان: ۲۳). یعنی لفظ تنزیل را برای نزول دفعی آورده و البته آنرا رد کرده است. پس در قرآن تفاوتی بین اِنزال و تنزیل نیست و قرآن تدریجا نازل شده اما شروعش در شب قدر بوده.

گرچه انشاء معارفش استبعادی ندارد که دفعتاً از غیبی در هستی مثلاً لوح محفوظ به ظهوری مثلاً بیت‌المعمور که آنرا معادل کعبه در آسمان دانسته‌اند یا باطن پیامبر یا آسمان دنیا، تنزل یافته باشد. البته این راجع به معارف قرآن است و نه الفاظش که بسته به شرایط زمان و تحقق وقایع شکل گرفته و اگر وقایع دیگری رخ میداد گفته‌اند شاید به الفاظی دیگر می‌بود و فرض نزول دفعی آن به همین شکل بر قلب نبی در اول بعثت، لازمه‌اش تحقق جبری تمام اتفاقات رخ داده در آن بیست و سه سال است؛ مضاف بر محدود تعلق علم فعلی خدا به افعال اختیاری عباد که هنوز رخ نداده و معدهوم است. پس ناچاریم بگوییم نزول دفعی در پایان نزول تدریجی و در آخرین سال عمر رسول خدا(ص) بوده.

در هر حال این بحث قدم و حدوث قرآن منشا بحثها و درگیریها و تکفیرهای بسیاری در تاریخ اسلام بوده و غور در آن بی‌فائده و بی‌ثمر است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْأِنَةُ الْنَّذْرِ (۲)

و تو چه میدانی شب قدر چیست؟

يعنى شب قدر آقدر عظیم و پر اهمیت است که درک حقیقتش کار کسی نیست. تعبیرات "ما ادراک" و "ما یدریک" بیش از پانزده بار در قرآن آمده و نفی علم از نبی برای دلالت بر عظمت آن مطلب است و اشاره به این حقیقت که علم نزد خداست و به هر کس تنها همانقدر که خواسته تمیلیک کرده و بسیاری امور را به هیچ کس نگفته و پیش خودش نگه داشته مثلاً با اینکه کل اسماء را به آدم آموخته اما آنطور که در روایات هست یک اسم را برای خودش نگه داشته و به احدی نیاموخته که به آن اسم مستاثر گویند یا زمان قیامت را به کسی نگفته: ای پیامبر از تو میپرسند انگار که تو میدانی!! (اعراف: ۱۸۷).

و اکثر مغایبات را فقط خودش میداند و اصولاً غیب یعنی آنچه فقط خدا میداند: همانا که غیب را فقط خدا میداند (یونس: ۲۰).

گرچه هر که را بخواهد از آنچه بخواهد مطلع می‌کند: این از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم (آل عمران: ۴۴).

گرچه آنچه را که در اختیار دیگران حتی رسول اکرم(ص) گذاشته بسیار محدود است: بگو برای خود مالک نفع و ضرری نیستم جز آنچه خدا بخواهد و اگر غیب میدانستم خیر بیشتری کسب میکردم و هرگز بدی به من نمیرسید اما اینطور نیست (اعراف: ۱۸۴). حتی در قرآن از بسیاری چیزها سخن نرفته و بر این فکر که معلومات اولین و آخرین در قرآن هست، خود قرآن خط بطلان کشیده: و داستان بسیاری از پیامبران را برایت نگفتم (نساء: ۱۶۴ و غافر: ۷۸).

نتیجه آنکه عباراتی مثل "ما ادراک ليلة القدر" تعارف نیست که فقط بیان عظمت شب قدر باشد، بلکه بیان نقص علم بشر حتی علم نبی نیز هست. توجه بفرمایید! در روایتی در کتاب کافی در ذیل همین آیه نیز رسول خدا(ص) فرموده "لا أدرى" یعنی من واقعاً نمیدانم.

لَيْلَةُ الْقُدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳)

شب قدر از هزار ماه برتر است.

هزار ماه حدود هشتاد سال و برابر با عمر کامل انسان است. یعنی این شب از تمام عمر بپر است. اگر این برتری را اطلاع داده میخواسته نتیجه گیری کند و گرا بدهد که کاری که در این شب برای سعادت خوبیش میتوانید بکنید به اندازه تمام عمر شمامست. همین اهمیت شب قدر را در تعالی و سلوک معنوی انسان نشان میدهد. یعنی عبادت در آن شب مثل یک عمر عبادت کردن است. اتفاق در آن شب مثل یک عمر اتفاق کردن است (بعضی صالحین اتفاق واجب سالیانه خوبیش را در شب قدر بدست مستحق میرسانده‌اند). و احیاء آن شب به اندازه یک عمر احیاء داشتن اثر دارد.

پس شب قدر از بزرگترین نعماتی است که خدا به مؤمنین این امّت بخشیده و راه آنها را بسی تسهیل کرده است. شب قدر عظیم‌ترین تجلی رحیمیت خداوند بر متّقین امّت مرحومه (یعنی مسلمین) است، بطوريکه با استفاده از برکات این شب در طول عمر خوبیش، گویا چند ده برابر، عمر کرده و توشه اندوخته‌اند.

قَنَّرُ الْمَلَائِكَةُ وَالثُّرُوحُ فِيهَا يَادُنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

به دستور خدا در این شب ملائکه و روح نازل میشوند تا کارهایی را که بر عهده دارند انجام دهند. سلام است این شب تا طلوع فجر. یا کارهایی که در آن سلام است را انجام دهند، تا طلوع فجر.

روح آنطور که در سوره نبأ گفتیم نه نام یک موجود بلکه نام یک دسته از موجودات است که از ملائکه برتر بوده و مثل گارد ویژه، مأمورین بالفصل الهی اند و امرشان در ملائکه و تمام هستی نافذ و مطاع است. توجه بفرمایید که ملائکه مانند نیروهای رسمی حکومتی یک کشور اند و دارای سلسله مراتب و ساختار مشخص و وظایف تعیین شده میباشند. اما کشور به یک گارد ویژه نیز نیاز دارد که ارتباط مستقیم و بی‌سلسله مراتب با حاکم داشته و بر تمامی قوای حکومتی و نیز بر تمامی کشور ناظر و حاکم باشد. این سپاه ویژه خدا موجوداتی بنام روح اند. البته بدليل علو درجه و رفعت مکان و دوری از کثرت و نزدیکی به وحدت، تمایز و کثرتی در آنها بخصوص از دید ما پائینیها به چشم نمیخورد و گویا موجود واحداند و این بدليل فنای نسبی ایشان در ذات احادیث و رفع تعینات و کثرات از ایشان است. پس گویا یک موجود است که عوامل بسیار دارد در حال تعامل و کنش و انجام وظیفه است. توجه بفرمایید! درست مانند نیروهای ویژه که آنچنان لباس متحددالشكل پوشیده و سلاح یکسان بدست داشته و همانهنج عمل میکنند که گویا یک موجود در حال فاعلیت است. یعنی روح از حیثی واحد و از حیثی متکثر است.

روح بر اعمال فرشتگان مقرّب منجمله جبرئیل نظارت و اعمال حاکمیت میکند، چه رسد به مادون آنها.

چرا در این شب خاص، روح هم همراه با فرشته‌ها نازل میشود؟ چون در این شب خدا میخواهد مستقیماً روی امور نظارت داشته باشد؛ چون کار مهمی در جریان است.

در شب قدر فرشتگان و روح به سوی زمین فرو میایند. اما چرا نگفته‌یم بسوی تمام ناسوت؟ چون شب قدر که در ماه رمضان هر سال واقع است، میقات خاصی برای کره زمین و زمینیان است.

اما این موجودات آسمانی که به آسمان زمین و خود زمین نازل می‌شوند چه میخواهند؟ یک چیز: بدنبال سلام‌اند. کلید قفل معرفت به شب قدر در این لفظ سلام است. توجه بفرمایید که شب قدر اولاً و بالذات شب مؤمنین است. چنانچه در یکی از این شبهای قدر، افتتاح نزول قرآن بوده و معلوم است که قرآن هم برای مؤمنین است و کافرین از آن بهره‌ای ندارند بلکه چون بیرونِ دایرۀ رحمتش می‌مانند و حجّت بر ایشان تمام می‌شود قهراً به عذابی دچار می‌شوند که آن بیرون است. توجه بفرمایید!

الغرض، شب قدر شب مؤمنین است و هر که درجه ایمانش فزون باشد بهره‌اش از آن شب بیشتر است. از این حیث بهره اصلی این شب از آنِ حجّت خدا در هر عصر است و بقیه، بقدر بهره از نور ولایت الهیه، از آن شب بهره می‌برند. هر که بامش بیش برفش بیشتر. پس شب

قدر، شب بهره بردن مؤمنان به سعه وجودیشان از سلام است. حالا سلام چیست؟

سلام یکی از اسماء حق تعالی است، چنانچه در اوآخر سوره حشر آمده: او خدایی است که جز او خدایی نیست، او ملک است، قدوس است، سلام است، مؤمن است،... سلام بودن خدا به معنای این است که خدا سراسر آرامش و امن و آسایش است. یعنی هیچ چیز نمی‌تواند تغییری در ذات او پدید آورد و بهائش را زایل سازد. خداست که از این سلام خود به هر که خواست میدهد و این صفت را در ذات او را سب می‌کند.

سلام راجع به ما هم به معنای سلم و امن و آرامش است. سلام در واقع نهایت کمالی است که هر کس واجد آن می‌شود. چنانچه خداوند به چنین کسی در سوره فجر، نفس مطمئنه اطلاق کرده.

بعضی سلام را سلامتی از آفات معنا می‌کنند که معنای ناقصی است، چون سلامتی از آفات لازمه آرامش و رضا و تسليیم است نه اینکه شرط کافی آن باشد.

برای حصول سلام، رفع نفسانیت و رهایی از هر غیر خدا خصوصاً "خود" لازم است. چنانکه در سوره صفات در وصف ابراهیم میفرماید: **جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**. یعنی با قلب سلیم پیش خدا آمد و این آیه در آخبار به قلبی معنا شده که غیر خدا در آن نباشد. پس سلام یعنی همه چیز. حالا چه چیز بالارزشتر از سلام هست که بخواهند آنرا در شب قدر میان رعایای خدا تقسیم کنند؟! هیچ چیز.

خداآوند در شب قدر بهره‌ای از بهاء خود را به هرکه بخواهد میدهد. جالب است که دعای سحرهای ماه مبارک رمضان نیز با اشاره به بهاء الهی آغاز میشود. بهاء همان سلام و به معنی سوره آمیخته با طمانته و آرامش است: **"اللَّهُمَّ إِنَّا نُسْأَلُكَ مِنْ بَهَاءِكَ..."** وقتی هم ما به هم سلام میکنیم یعنی این اسم خدا را به اجازه خدا-چون او اذن و دستور داده مؤمنین به هم سلام کنند- بر هم جاری میکنیم و ثابت شدنش در طرف را از خدا میخواهیم. پس با هر سلام و علیکی، هر دو طرف بهره‌ای از سلام الهی مییابند و گویا از شب قدری گذر کرده، زنده میشوند. بشرط اینکه ملتافت به این مساله باشند. این التفات همه جا برای جریان آثار لازم است. احیاء گرفتن شب قدر هم برای تحصیل التفات و آگاهانه در معرض رحمت حق قرار گرفتن است.

پس شب قدر اولاً و بالذات شب تقدیر نیست بلکه شب اتصاف به سلام یعنی شب تقدیس است. فرشته‌ها و روح مجری و ناظر بر تقسیم این تقدیس‌اند. منتها وقتی تقدیس صورت گرفت اولین اثرش را در تقدیر سالیانه هرکس میگذارد و برکت در مال و جان و وقتی قرار میگیرد. و هرکس از آن بی‌بهره بود قهرآ تقدیری بی‌رحمت و برکت خواهد داشت. یعنی آنچه اصیل است رحمت است که تقسیم میشود اما اگر جایی لایق رحمت نبود و نخواست، قهرآ نکبت خواهد ماند. اصل خلقت هم به نص آیه ۱۱۹ سوره یوسف برای شمول رحمت بوده، خدا همه را خلق کرده تا آنها را گرامی دارد اما وقتی کسی نخواست مگر به زور میشود؟ (الا مَنْ رَحِمَ رَبِّكَ وَ لَذِلِكَ خَلَقُهُمْ).

کلمه "قدر" در شب قدر هم، به معنای عظمت و ارزش است، گرچه نتیجه آن شب برای هرکس بخصوص مؤمنین، تعیین تقدیرات ایشان است. در واقع شب قدر شب تجلی رحمت

خاص خداوند است بر مستعدّین، البته خدا کریم است و جرعه‌ای از این شراب رحمت را بر همه، حتی منکرین و غافلین می‌افشاند چه رسد به آنکه به امید این رحمت و به آرزوی برخورداری از سلام و بهاء آن، بیدار و به انتظار است.

سوره قدر تذکر به باب رحمت بی‌مانندی است که خداوند بر مؤمنین مفتوح کرده تا با توبه و عبادت و دعا در آن شب تقدیرشان تغییر کند و رو به سعادت آورند و ره صد ساله را یک شبه طی کنند. کثرت قرائت و تمسّک به این سوره نیز نمی‌ازیم است و چنین اثری دارد، اگر خدا بخواهد. در هر حال فراموش نشود که وظیفه ما احیاء لیلة القدر است نه ادراک آن، چون خداوند فرموده "ما ادراک ما لیلة القدر".

راجع به شب قدر در متون روایی فریقین بی‌گزارف به اندازه یک کتاب، مطلب هست. بگونه‌ای که هیچ بخش قرآن اینگونه پر روایت نیست. در اینجا نکات جالبی از آنها معرض میدارم:
 ۱: در بعضی از قرائتها بجای "من کل امر"، "من کل امریء" ضبط شده یعنی فرشتگان و روح در آن شب بر هر کس نازل می‌شوند، یعنی از احوال همه تفّحص می‌کنند و پرونده همه را باز کرده، راجع به آنها حکم می‌کنند. یعنی شب قدر شب حسابرسی و حکم شدن برای همه است. البته این مطلب از همان قرائت مشهور هم با معارضت روایات قابل برداشت است.
 روایتی هم "بکل امر" را تنزیل دانسته نه "من کل امر"!!

۲: هرچه در شب قدر تقدیر و مکتوب می‌شود قطعی و غیر قابل اجتناب است؟ خیر! در روایات هست که تا هنگام تحقّق خارجی و اجرای هر حکمی، دست خدا باز است و میتواند جلوی اجرای هر بخش را که خواست، بگیرد و بجایش هرچه خواست حکم کند: لِلَّهِ الْبَدَاءُ. یعنی از قدرت خداست که هیچ چیز دست او را نمی‌بندد. اما اگر از بداء - که استثنایی است در حکم خدا - صرف نظر کنیم، از روایات بسیاری برمی‌آید که احکام امضاء شده در شب قدر

معمولًا تغییر نمی‌پذیرند و تماماً به اجرا گذاشته می‌شوند. یعنی آجالی که برای آن سال تعیین شده‌اند از سنخ آجال قطعی هستند که خدا فرموده "لَنْ يُؤْخِرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا"^۱

۳: در روایات است که: شب قدر در هر سال تکرار می‌شود و مختص مسلمین است؛ شب قدر آغاز و انجام سال است؛ شبی است با هوای معتدل چه در فصل سرد واقع شود و چه در فصل گرم؛ اگر کسی در آن شب بخوابد برکات بسیاری از او فوت می‌شود؛ در روایاتی تصریح شده که شب قدر شب نوزدهم نمی‌باشد؛ از روایات زیادی برمی‌آید که شب قدر شب بیست و سوم است اما احیاء و عبادت شب بیست و یکم در توفیق استفاده از شب قدر که شب بیست و سوم است نقش بسیار دارد؛ از برخی روایات برمی‌آید که در شب نوزدهم و بیست و یکم، پرونده‌ها در حال خوانده شدن و آماده سازی‌اند و در شب قدر که بیست و سوم است راجع به آنها حکم می‌شود.

۴: در روایات است که عبادات و نفقات در شب قدر برابر با هزارماه انجام آنها هستند و اگر خدا اعمال مؤمنین را اینگونه مضاعف نمی‌کرد به درجاتی که باید، نمیرسیدند.

۵: در برخی روایات، سوره قدر را برای بیان عظمت حضرت زهرا (س) و برتری حق شیعیان بر حاکمان بنی‌امیه که هزارماه سلطنت کردند بکار برده‌اند. این از باب استخدام است نه تأویل. اما در روایات کوفیون در سده‌های بعدی این استخدام، کم‌کم شکل تأویل به خود گرفته که قابل تأمل است. آنها روح را جبرئیل گرفته‌اند و نعوذ بالله معتقد به حلولش در فاطمه گشته‌اند. در بعضی روایات هم هست که به ازای آن حکومتِ فاسدِ هزارماهه که بر گردد مسلمین مسلط شدند خداوند لیلة‌القدر را به پیامبر و صالحین امّت هدیه فرمود. از امثال این روایت برمی‌آید که هرچه هدایت ظاهری از جامعه مفقود گردد، نصوت‌های باطنی بر اهل حق بیشتر می‌گردد. چنانکه از بعضی روایات برمی‌آید در ازاء غیبت امام، به شیعیان چند چیز مرحمت کرده‌اند که از جمله آنها استخاره و روشن شدن راه از طریق آن است.

۶: در بعضی روایات هست که چهارکس از شب قدر بهره نمیربد: شرایخوار، عاق والدین، قاطع رحم، و کینه توز.

۷: در بعضی روایات هست که مستحق زیارت روح، حجت زمان(ع) است و دیگر فرشتگان هر یک سراغ کسی میروند. البته هر فرشته‌ای هر وقت که نازل میشود اول خدمت امام زمانه(ع) میرسد بعد پی کارش میرود. در تصحیفی چنین آمده: مستحق زیادت روح، حجت زمان(ع) است؟! در این صورت، مراد از روح، اتصال عبد با خداست، چنانچه در روایتی دیگر منسوب به امام رضا(ع) روح را عمودی از نور دانسته که رابط خدا با امام است و تا عرش بالا میرود. امام در آن نظر میکند و مغیبات را میفهمد. این اخبار شاذ و نادرنده، اما آنها را آوردم شاید خواننده چیزی از آنها بفهمد که ما نفهمیدهایم.

در بعضی روایات هست که نامه تقدیر شده بندگان در آن شب بر امام زمانه (ع) عرضه میشود.

در روایتی هست که علم امام(ع) علم جملی است که هر سال شب قدر بر ایشان تفسیر و تشریح و توضیح میشود.

در روایتی هست امام(ع) خیلی چیزها را میداند اما در شب قدر هر سال به او وظایفی را که در قبال آنها دارد الهام میکنند. یعنی میگویند در فلان واقعه که میدانی رخ خواهد داد، باید فلان کار را بکنی!

۸: در برخی روایات هست که درک شب قدر مختص امام بر حق(ع) است و از علائم و حجت‌های امام بودن مدعی، این است که شب قدر، فرشتگان و روح بر او نازل شوند. لذا صبح فردایش باید وقایع یکسال هستی را تمام و کمال نه به شکل کلی و گزار، با تاریخ و جزئیات بداند و اطلاع دهد و از آمدن آنها در آن تاریخها بر امام بودنش میشود یقین کرد.

اما روایاتی متعارض میگویند شب قدر شب دریافت تکالیف برای امام است و آنچه واقع میشود همه‌اش در شب قدر بر امام معلوم نمیشود و هر روز خداوند در تجلی نوبی است و چیزهای جدیدی را خلق و به امام اطلاع میدهد.

در برخی روایات هست با شب قدر بر مخالفین استدلال کنید، یعنی بگویید با رحلت رسول(ص)، مگر نباید جانشینی باشد که در شب قدر فرشتگان بر او نازل شوند؟ آیا با رفتن رسول(ص)، شب قدر هم تعطیل شده؟

- ۹: در روایتی هست که شب قدر، مؤمنین مشغول عبادت و دعایند؛ اما امام(ع) مشغول است به اطلاع یافتن از تقدیرات سالیانه خلق که از آن به امر تعییر میشود و امام انسان کسی است که صاحب و مطلع از این امر باشد: أطِيعُوا اللَّهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ وَأولى الامر منکم.
- ۱۰: سلام در روایات به برکتِ دائم تفسیر شده است.

سوره بیّنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره احتمالاً مدنی و راجع به اهل کتابی است که علیرغم دیدن بیّنات، به اسلام که دین قیّم است ایمان نیاوردند. اسلام از ایشان چیزی نمیخواست جز عبادت خالصانه و پیرایش دین و بخشی از مال را برای خدا خرج کردن؛ اما جحود کردند و نپذیرفتند و شرّ البریة شدند و مخلّد در آتش.

این سوره از ادله مبعوث بودن رسول خدا(ص) بر عموم بشر است و یک آیه درخشنان دارد که از جوامع الکلیم محسوب میگردد. در آن آیه، اساس و روح دین ترسیم شده است.

لَمْ يُكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَعِكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيهِمُ الْبُيْتَةُ (۱)

هرگز دست از سر کافران از اهل کتاب یا مشرکین، برداشته نمیشود تا بینه بر ایشان اقامه گردد. یعنی سنت خداست که پیام هدایت بخش دین را به همه برساند تا حجّت بر ایشان تمام شود و هرکس خواست ایمان بیاورد، بتواند؛ و هرکس ایمان نیاورد بدلیل فقدان دلیل نبوده باشد، بلکه جحود خودش باعث آن باشد تا حجّتی نزد خدا نداشته باشد و بشود عذابش کرد. در واقع این آیه‌ای است که میگوید "ما کُنا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبَعَثَ رَسُولًا" یعنی تا رسولی نفرستاده و حجّت را تمام نکنیم، ایشان را عذاب نخواهیم کرد. ساده‌تر آنکه خدای تعالی دست از هدایت کفار بر نمی‌دارد تا زمانی که حجّت بر آنان تمام شود، و خودشان یقین کنند که محمد(ص) رسول خدا است، و راست می‌گوید، و لجاج و عناد و ادار به کفرشان ساخته.

رَسُولُ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحْنًا مَطْهَرًا (۲)

این بینه که حجّت را تمام میکند رسولی است که صحف مطهّره را تلاوت میکند.

مراد از صحف مطهّرہ قرآن است. چنانچه خود قرآن کریم مکرّر خود را با این عنوان معرفی میکند: "فِي صُحْفٍ مُكَرَّمَة، مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَة" مطهّر بودن این صحف نیز پاکی از لوث باطل و دسّ شیطان است. چنانچه در چند جای قرآن به آن تصریح شده.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۳)

در قرآن کتب قیمه است.

کتاب به معنای احکام الهی است چنانکه در مورد روزه میفرماید "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّيَام" یا در مورد جهاد: "كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَال". قیمه بودن احکام قرآن به معنای حاکم بودن آنهاست بر احکام شرایع قبل و انطباق کامل آنها با مصالح بشری.

وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبُيُّونَ (۴)

اما اهل کتاب متفرق شدند یعنی عدهای به اسلام ایمان آورده و عدهای از آن روی گردان شدند و این تفرق بعد از اقامه بینه بر ایشان بود.

یعنی بینه اقامه شد، آنکاه عدهای ایمان آوردن و عدهای با اینکه حقانیت آنرا فهمیدند - چون معنای بینه همین است- لجاجت و وجود کردن و کافر شدند.

وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءٌ وَيُقْيِمُوا الصَّلَاةَ وَرَيُوتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵)

(چرا در این امر اختلاف کردند و عدهای کافر شدند؟! در حالیکه) جز این از آنها خواسته نشده بود که خدا را خالصانه و ساده عبادت کنند و نماز بپا دارند و زکات بپردازنند؛ این دین قیم است.

این آیه از علوم جمعی جملی قرآن است و تمام آنچه را که در قرآن آمده میخواهد در عبارتی کوتاه جوهرکشی کند. این سنخ آیات را میشود "جوهر الشريعه" یا "اساس دین" نام نهاد. طبق این آیه غرض دین عبودیت خالصانه و بی تحریف خداست. عبارت حنفاء میرساند که برای

رسیدن به اصل دین باید آنرا از پیرآیه‌هایی که به اصطلاح متدينین! در طی قرنها بر آن تنیده‌اند رهانید. بخصوص یهودیت و مسیحیت، آینه‌ها و باورهای بسیار به خود گرفته‌اند که در شریعت موسی و عیسی نبوده و توسط کشیشان و خاخامها به دین اضافه شده. البته در اسلام هم این اضافات در مذاهب گوناگون کم نیست و منجر به فاصله گرفتن دینی که در جامعه ترویج می‌شود با دین حنیفی که قرآن معرفی می‌کند شده است. یا باید این بزرگها و قیود و تأویلها و امنی و بایدهای اضافه را از دین شست یا از آنها عبور کرد و به اصل رسید و روی اصل دین تاکید کرد.

این عبودیت خالصانه و حنیفانه بر دو چیز بنا شده: توجه به حق و محبت به خلق. از اولی با نماز تعبیر شده و از دومی با زکات. لفظ صلاة عیناً ترجمه‌اش توجه به خداست و لفظ زکات، سر ریز و ریزش داشتن و بخشیدن بیش از نیاز.

دین قیم یعنی راست و استوار و درست، که انسان را سریع و مطمئن و راحت بسوی خدا می‌برد. چنین دینی اساسش همین دو کلمه است.

صلاة گرفتن فیوضات از خداست و زکات دادنش به ماسوی. کسی که از آنجا بگیرد و به اینجا بدهد می‌شود واسطه فیض؛ می‌شود خلیفه خدا؛ و این کمال انسان است.

روایتی از امام صادق(ع) است که قائم آل محمد (عج) دین را به حالت قیمه باز می‌گرداند. مولف گوید گویا یعنی زوائد و حواشی و عرضیات آنرا به ذات و اصل و اساسی که فراموش شده باز می‌گرداند آنچنانکه - آنطور که در روایات است - گویا دین تازه‌ای آورده و به همین دلیل تکفیرش می‌کنند.

راجع به خلوص، روایت است که اگر کسی چهل روز همه کارهایش را خالصانه برای خدا انجام دهد، خداوند حکمت نصیب او می‌کند و هرچه می‌گوید حکمت است.

منظور از دین قیمه که در آخر آیه آمده دین استوار و مستقیم است. دینی که متابعت از آن، انسان را تعالی می‌بخشد و از راه مستقیم و بدون کجی به مقصد میرساند. در عبارت قیمه، برپا و زنده بودن دین هم لحاظ شده و مرده بودن ادیان گذشته و سرآمدن زمان آنها ملحوظ است.

**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمُ شُرُّ
الْأَبْرِيَّةِ (٦)**

(با این حال اسلام را نپذیرفتد): همانا کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنم جاودانه‌اند. اینان بدترین خلاائق‌اند.

حیف از انسان که به تعبیر قرآن، خدا زمین و آسمان را برای او خلق کرده و صد و بیست و چهار هزار پیامبر بسوی او فرستاده اما با خاطر لجاجت، بدترین خلق محسوب شود. همین انسان میتواند با متابعت از حق بهترین خلق محسوب شود. عجب از انسان که هم بدترین مخلوق میشود، هم بهترین:

إِنَّ الَّذِينَ آتَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْأَبْرِيَّةِ (٧)

و کسانیکه ایمان آورده و عمل صالح داشته‌اند بهترین مردم‌اند. روایات بسیاری که به حد تواتر میرسد، خیر البریّة را علی(ع) و شیعیان ایشان دانسته؛ حتی در روایات اهل سنت هست که وقتی پیامبر(ص) این آیه را میخواند میفرمود علی(ع)، خیر البریّة است.

**جَنَّرُوا هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ
رَضِيُّوا عَنْهُمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (٨)**

پاداششان نزد خدادست: بهشتی جاودان که نهرها در بسترش جاری است. تا ابد در آن‌اند. خدا از ایشان و ایشان از خدا راضی‌اند. این جزای کسی است که در برابر پروردگارش خشیت داشته.

یعنی کلید توفیق ایمان آوردن، خشیت و کلید کفر، جحود و کبر و خودبینی است. جزای کفر بی‌برو برگرد جهنم است اما جزای ایمان به تنها‌یی بهشت نیست مگر با عمل صالح همراه شود.

نکته جالبی که در این آیه هست انتساب جزای خیرالبریة به عندیت خداست. اصولاً انتظار جزاًء از مردم ناجاست چون مردم اعمال صالح ما را نمی‌بینند و اگر بینند نمی‌فهمند و اگر بفهمند حاضر نیستند مقرّ به آن شوند و اگر اقرار هم کردند چیزی جز به! به! کردن ندارند که ثناًر ما کنند و به ایشان هم گذرا و بی‌عمق و بی‌اثر است و آبی از آن گرم نمی‌شود و چند روز بعد هم از یادشان میرود. چه خوب که جزای مؤمنین متّقی نزد خداست و سر و کارشان با خدا.

عدن هم یعنی جاودان، کلمه معدن هم از همین ریشه و به معنی تمام نشدنی است. در کتاب کافی ذیل این آیه حدیثی هست که می‌گوید این جنت که توصیف شده، پیش از قیامت و از قبر برای مؤمن آغاز می‌شود.

همچنین در روایات است که اگر خدا از کسی خشنود بود، رضایت او را نسبت به خود جلب می‌کند یعنی چنان می‌کند که او هم از خدا و آنچه در زندگی برایش تقدیر کرده راضی باشد. و نیز در برخی روایات هست وقتی بنده از خدا و تقدیرش راضی بود، آنوقت خدا هم از او راضی است.

در روایتی، خشیت اینطور معنا شده که بگونه‌ای باشی که همیشه خدا را بینی یا اگر نمی‌توانی، بگونه‌ای که یقین داری او تو را می‌بینی. قرآن خشیت را ناشی از معرفت درست به خدا میداند: انما يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِ الْعُلَمَاءِ. یعنی وقتی خدا را همانگونه که واقعاً هست شناختیم - نه آنگونه که برای خود در ذهن خود ساخته‌ایم - در برابر خشیت پیدا می‌کنیم. طریق تحصیل این علم هم قرآن است. خواندن قرآن علم نظری اش را نصیب آدم می‌کند و عمل به قرآن علم واقعی عملی وجدانی را در وجود آدم راسب می‌کند. هر کس خشیت ندارد علم واقعی ندارد و تنها عبارات و اشاراتی را از بزرگده است.

سوره بینه، هشداری برای کافران اهل کتاب است که در عین اقامه بینه بر حقانیت این دین قیّمه، از آن رخ بر تافتنه‌اند و دلیل این خذلان، نبود خشیت در ایشان است و عاقبت این راه،

خلود در آتش است. مگر اسلام چیست جز دین حنیفی که به بنده خدا بودن و نماز و زکات دعوت میکند؟ این سوره ما را به دو کلمه عبادت و محبت فرامیخواند و آنها را عصارة تعالیم دین میداند و به خلوص و حنیفیت در پیمودن این راه تذکر میدهد. خلوص برای خدا کردن و حنیفیت، سادگی و آسانی و در دسترس بودن راه خداست. راه شیعیان راستین مکتب امیرمؤمنان(ع) نیز جز این نیست و به همین دلیل مصدق بارز خیرالبریّة ایشانند. وجه اصرار بر تطبیق این آیات بر شیعیان شاید این باشد که آنها که پس از پیامبر(ص) از علی(ع) اعراض کردند و حتی کمر به دشمنی با ایشان بستند به نوعی در ذیل عنوان کافران اهل کتاب محسوب میشوند، منتها کتاب ایشان قرآن است. و در پایان باعث بدیختی را نبود خشیت در شر البریّة عنوان میکند.

سوره زلزله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از زلزله بزرگ روز قیامت و برخواستن مردم برای دیدن نتیجه اعمالشان سخن میگوید. از آیات زیبای این سوره آیه‌ای است که به زنده و باشعور بودن زمین و شهادتش بر اعمال هر روزه ما دلالت دارد. آخر سوره ناموس عدل خدا را بیان کرده که هرکس هرچه کند همان را خواهد دید.

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزِلَاهَا (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَاهَا (۲)

وقتی زمین را به سختی به لرزه درآورند. و زمین گرانبارهای خویش را بیرون بریزد. مراد از انتقال ارض مردگان و اسرار مردگان؛ چون زمین قرنها همه را در خود نگه داشته. زمین با لرزش بسیار مردگان را از خود بیرون میریزد؛ مثل شیر که وقتی در مشک زده میشود چربی‌هایش را بیرون میریزد. سپس مردگان با نفخه حیات به اذن پروردگار زنده میشوند. این آیات به جسمانی بودن معاد دلالت دارند.

وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳)

و انسان (وحشتشده) بگوید زمین را چه شده است؟

يَوْمَئِذٍ تُحَدَّثُ أَخْبَارُهَا (۴) إِنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (۵)

آنروز زمین به سخن درآمده اخبارش را بگوید. چون خدایش به او فرمان داده. این آیه صراحة دارد که زمین نیز مانند ما یک موجود زنده و ذی شعور است و البته قبل از همه ما بوده و با همه ما بوده و پس از تک تک ما خواهد بود. زمین شاهد تمامی اعمال نیک

و بد ما انسانهاست. روزی به اذن پروردگار زبان باز خواهد کرد و همه را خواهد گفت. پناه بر خدا از آن روز!

عربی نشسته بود و به بازی، ته عصایش را بر زمین میکوفت. رسول خدا(ص) فرمود: زمین را آزار مده که مادر ماست و به ما مهربان است.

در روایت دیگری است که زمین را حرمت کنید که مادر ماست.

روایت است در جای جای زمین اذان بگویید و نماز بخوانید که زمین به تک تک آنها شهادت خواهد داد.

امیرمؤمنان(ع) بیت المال را که تقسیم میکرد، کف خزانه را جارو میکشید و آنجا دو رکعت نماز میخواند و میگفت: ای زمین! شاهد باش که من چیزی از بیت المال را تقسیم نشده باقی نگذاشتیم و همه را به حق تقسیم کردم.

پس اخباری که زمین روزی خواهد گفت کارهایی است بر روی آن رخ داده.

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ الرَّأْسُ أَشْتَاقًا لِيُرُوا أَعْمَالَهُمْ (۶)

آنروز مودم گروه گروه (بعضی سیه رو و بعضی روسفید) از قبر برخیزند تا اعمالشان را به ایشان نشان دهند.

توجه بفرماید که میرونند تا خود اعمال را ببینند نه جزای اعمال را. یعنی انسان همیشه میزبان اعمال خود است و اعمالش، مهمانان همیشگی و چون فرزندان اویند. گویی انسان اعمالش را برگردان خود حمل میکند. به عبارتی هرچه انسان کرده در درون او ثبت و ضبط است. نه اینکه نوشتار و سیاهه‌ای از اعمال در درونش باشد، بلکه خود اعمال همراه با او و درون او موجود است و ماهیت انسان را همین اعمال خوب و بد میسازد. یعنی بهشت و جهنم در درون هرکس همین الان قائم است و البته اگر عینالیقین داشته باشد هم اکنون میبینند، اما اگر نداشته باشد فعلاً نمیبینند. اما در قیامت به همه، اعمالشان را در درونشان نشان میدهند. تجسم اعمال در موطن درونی هرکس رخ میدهد نه در بیرون - و مثلاً روی یک پرده سینمایی - که اگر چنین باشد حقیقت نیست و مجاز و خاطره است.

البته بهشت و جهنم در بیرون وجود انسان قائم است و متّقین را به بهشت برند و کافرین را در جهنم بریزند. بهشت و جهنم، جزا و معادل بیرونی اعمال درونی ایشان است که در دروشنان موجود است.

در سوره نساء هست: کسانیکه اموال یتیم را میخورند، در حال خوردن آتش‌اند و بزودی در آتشی هم، افکنده خواهند شد. آتش خوردن، عین و باطن خوردن مال یتیم است، این آتش مادامیکه توبه خاموشش نکرده، در دل زبانه میکشد و موجود است؛ این یک عذاب که از زمان انجام کار بد شروع میشود؛ عذاب دوم عذاب و نکبت دنیوی این گناه است که زندگی آدم را تلغی و بی برکت میسازد؛ عذاب سوم در قبر است که تنها شدن با همان آتش درون است و سوختن بدان در عالم مثال؛ البته گاهی قبل از مرگ، شخص، برزخ را در رویا مشاهده میکند، بلکه توبه کند؛ عذاب چهارم جهنم است که او را در آن خواهند افکند؛ عذاب پنجم که از همینجا هم شروع شده و تا آنجا ادامه دارد عذاب بُعد و سرمای دوری از خداست. به همین قیاس، خوبی هم پنج ثواب یا پاداش دارد: یکی خود فعل که در دل موجود است، دوم برکت دنیوی آن، سوم خرمی بزرخی آن، چهارم جنات عدن پس از قیامت، پنجم عندیت با خدا و رضای الهی که از همینجا شروع میشود. به این مطالب توجه بفرمایید که براحتی بدست نمی‌آیند!

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

پس هرکس و لو بقدر ذره‌ای خوبی کرده باشد آنرا میبینند و هرکس ولو بقدر ذره‌ای بدی کرده باشد آنرا میبینند.

چطور میبینند؟ به آن پنج صورتی که در بالا عرض کردیم. عربی بیابانی نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت چیزی از قرآن به من بیاموز! پیامبر این دو آیه را خواند. عرب گفت مرا بس است. پیامبر(ص) فرمود آری این دو آیه دستوری "جامع" برای زندگی است و به نقلی دیگر فرمود آن مرد فقیه بسوی قومش بازگشت. پس از آن، نام دوم این سوره "جامعه" گشت.

در اخبار هست سعادی و قاص روزی خرمایی به مسکینی بخشید، مسکین این صدقه را کم شمرد و دست عقب کشید. سعد گفت وای بر تو! خداوند ذره‌ای کار نیک را پذیرفته و تو خرمایی را نمیپذیری؟!

توجه کنید که بیان دیگر قاعده "من یَعْمَلُ مِتَّقَالٌ ..."، این است که "هرکس هرچه بر سرش میآید حقش است" یعنی اصولاً خوبیها و بدی‌های ما به ما بازگشته و این شده که اینطور شده. البته درست‌تر است که بگوییم بدیها و خوبیها جایی نرفته بوده که به ما برگردد بلکه در درون ما موجود بوده و حال و روز خوب یا بد ما را ساخته. یعنی ترجمه درست آیه این است: هرکس ذره‌ای خوبی میکند، دارد آن خوبی را میبیند و هرکس ذره‌ای بدی میکند، دارد آن بدی را میبیند. منتها چشم ما در دنیا بخاطر کثرت توجه به ظاهر، کور است.

روایت است استمرار قرائت سوره زلزال موجب امان از مرگ‌هایی با بلایای طبیعی چون زلزله و صاعقه و سیل است.

در برخی روایات این سوره ربع قرآن محسوب شده و با توجه به آیات جامعه در آن چنین سخنی استبعد ندارد.

در روایتی خواندن این سوره پیش از ورود بر کسی که انسان از سلطوت او بیمناک است توصیه شده.

در روایات هست که در زمان ابوبکر در مدینه مدام زلزله میامد، دست بدامان علی(ع) شدند، ایشان بر تپه‌ای بالا رفت و دست بر زمین نهاد و گفت : مَا لَكَ أُسْكُنْي! یعنی تو را چه میشود؟ آرام بگیر!

رسول خدا(ص) فرمود در بیابان که هستید موقع اذان با صدای بلند اذان بگویید که هیچ سنگی و هیچ جنی نیست که آن صدا به گوشش برسد جز آنکه در قیامت شهادت خواهد داد.

در روایتی امام رضا(ع) فرمود کودک خود را امر کنید تا با دست خود صدقه دهد گرچه اندک باشد؛ نزد خدا هرچیز ولو اندک فراموش نشود، سپس آیه شریفه را خواند "من یعمل مثقال ذرّة خیراً يَرَه".

سوره زلزال، راجع به زمین است. زمین مادر ماست و از زهدان او بدنیا آمده و بر سطحش زندگی میکنیم. زمین زیر پای ماست اما اعمال ما را بدقت ثبت و ضبط میکند. روزی زمین ما را خواهد بلعید و در خود فروخواهد برد: **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى**. عاقبت روزی تب و لرز کرده، قی کرده و ما را از خود بیرون خواهد افکند و بر خوب و بد اعمال ما شهادت خواهد داد. آری هر کس ذرّه‌ای خوبی کند آن خوبی همیشه همراه او و نصب العین اوست و هر کس ذرّه‌ای بدی کند آن بدی همیشه همراه او و نصب العین اوست؛ مگر اینکه توبه کند که توبه اگر قبول شود گناه را کاملاً زائل میسازد. آری فعل انسان مانند فرزند انسان از حیشی مخلوق اوست (و تَخْلُقُونَ إِفْكًا) و تا مدت‌ها - گاهی تا ابد - مهمان او خواهد بود و از بد و خوبش انسان را آزار خواهد داد یا شادمان خواهد کرد. مراقب باشیم شب و روز در حال خلق چه قرینی برای خود هستیم.

سوره عادیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عادیات از آهنگین‌ترین سوره‌های قرآن است. این سوره بیشتر به یک تابلوی نقاشی شبیه است تا گفتار. تابلویی که صحنه آغازین جنگ ذات السلاسل را به تصویر کشیده است. در سال هشتم هجری، پس از جنگ خیر و پیش از فتح مکه پیامبر آمد و گفت نصیحتی برای تو دارم! پیامبر(ص) فرمود نصیحتت را بگو. پیغمد گفت عده زیادی از قبیله بنی سلیم و عامله و قضاوه هم پیمان شده و در وادی رمل در راه مدینه به شامات، اردو زده‌اند، هر که را که به آن سو می‌رود اسیر می‌کنند و در حال طراحی نقشه شبیخون زدن به اطراف مدینه‌اند. پیامبر(ص) دستور داد مسلمین در مسجد اجتماع کنند و خواست سپاهی تشکیل شده به آن سو برود. عده زیادی داوطلب شدند، پیامبر(ص) میان ایشان قرعه کشید و عده‌ای حدود سیصد نفر را انتخاب کرد و یکی از صحابه را که در برخی نقلها اوبکر گفته شده و در برخی عمروعاص، به رهبری ایشان تعیین نمود. سپاه بسوی وادی رمل براه افتاد و چون با دشمن روپرورد گشت با تحمل عده‌ای کشته عقب نشست و یکی به مدینه فرستاد که عده دشمن بیش از آنچیزی است که گمان میرفته. پیامبر(ص) دویست نفر دیگر را به فرماندهی ابو عبیده جراح به کمک ایشان فرستاد. وقتی نیروی کمکی رسید میان عمروعاص و ابو عبیده بر سر پیش‌نمایی و فرماندهی بر سپاه اختلاف افتاد. عمروعاص می‌گفت تو نیروی کمکی هستی و تحت امر منی و ابو عبیده می‌گفت تو کاری از پیش نبرده‌ای لذا رسول خدا مرا به فرماندهی نشانده. در گیر و دار این اختلاف کار جنگ معطل ماند. خبر که به پیامبر رسید دستور بازگشت کل سپاه را داد. وقتی سپاه به مدینه رسید پیامبر(ص) ایشان را تجدید آرایش نمود و اینبار علی(ع) را به امارت گمارد. علی(ع) برخلاف انتظار، سپاه را از راه عراق حرکت داد و چند روز از بیراهه برد تا سحرگاه روز جنگ در پشت دشمن مستقر کرد. دشمن که انتظار مواجه با مسلمین را از پشت سر و خلاف جهت مدینه نداشت دیده‌بانی نیز در این جهت

نگذاشته بود و لذا به گمان اینکه فعلاً مسلمین از جنگ منصرف گشته‌اند آمادگی خود را از دست داده و در حال استراحت بود. در چنین وضعی امام(ع) دستور داد لشکریان در تاریکی سحر و ناغافل بر دشمن هجوم آورند. در مدت کمی لشکر اشرار تار و مار گشته، عده زیادی از ایشان اسیر و به زنجیر (سلسله) کشیده شده و بسوی مدینه حرکت داده شدند. از اینرو این جنگ به سریه ذات السلاسل معروف گشت (جنگ‌هایی که شخص پیامبر در آنها بوده غزوه و آنهایی که بدستور پیامبر بوده اما خود ایشان شرکت نداشته سریه نامیده می‌شوند). پیامبر در مدینه نماز صبح را می‌خواند که پس از قرائت حمد جبرئیل نازل شده و خبر پیروزی سپاه اسلام را با نزول این سوره خدمت ایشان عرضه داشت. لذا این سوره از معدود سوره‌هایی است که وسط نماز بر رسول خدا(ص) نازل شده است.

وَالْعَادِيَاتِ صَبْحًا (۱)

قسم به اسپهایی که نفس نفس می‌زنند.
عادیه اسب تندروست یا حالت خیش و چهارنعل رفتن اسب است. صبح به معنی نفس نفس زدن است. اینجا لحظه حمله سپاه مسلمین برای شبیخون زدن بر دشمن تصویر شده.

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲)

قسم به جرقه‌های آتش.
گفته‌اند مقصود جرقه‌های حاصل از برخورد سم یا نعل بر زمین صخره‌ای است. موریة جرقه و قدح توده آتش است.

فَالْمُغَيَّرَاتِ صُبْحًا (۳)

قسم به آنان که صبحگاه، ناغافل حمله کنند.

مُغِيرَات جَمْع مُغِيرَة بِمعنِي شَبِيَخُون زَنْنَدَه است و با غَارَت از يَك رِيشَه‌اند. غَارت هَم نَاغَافَل مَال را بِرَدَن است.

فَأَثْرَنَ بِهِ تَقْعَداً (٤)

پس اینگونه گرد و خاک بسیار برانگیزانند.
تقع گرد و خاک حاصل از حرکت چیزی است.

فَوَسْطُلَنَ بِهِ جَمْعاً (٥)

پس اینگونه به قلب گروهی میزنند.
مقصود از جمع، لشکر و سپاه است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (٦) وَ إِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (٧)

(قسم به مجاهدت این جهادگران که) همانا انسان نسبت به پروردگارش بسی بی خیر است. و همانا او خود بر این حالتی که دارد گواه است.

کَنُود در اصل زمینی است که هیچ خیری در آن نیست و هیچ گیاهی در آن نمیروید. اگر بسوی صحراء رفته باشید، تا جایی که هنوز گیاه ولو تک بوته‌های خار هست، بیابان نامیده میشود. در بیابان شتر و مار و حشرات و بعضی پرندگان زندگی میکنند. انسان و سایر حیوانات نمیتوانند در آن زندگی کنند و تنها میتوانند عاجلاً از آن بگذرند؛ این بیابان است. اما از جایی دیگر هیچ گیاهی نیست. فقط سنگ است و شن و خاک. به آنجا کویر میگویند. در کویر هیچ موجود زنده‌ای نیست. معمولاً گذر از کویر نیز ناممکن یا بسی بروخته است. کَنُود، کویر است. انسان کَنُود است یعنی هیچ خیری در او محتمل نیست. یعنی نعمات و خیرات خدا را میگیرد و نم پس نمیدهد. این عین ناسپاسی است.

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (٨)

در حالیکه نسبت به رسیدن خیر به خودش بسی حریص است.

یعنی انسان بگونه‌ای خودخواه است که دوست دارد همه‌اش بگیرد و هیچ ندهد! بیان این صفت پس از نقل ماجراهی جنگ ذات السلاسل و حواشی‌ای که در آن جنگ بر سر ریاست و فرماندهی پیش آمد بی‌ربط نیست. در برخی روایات هست که حتی بعد از تعیین علی(ع) به عنوان فرمانده، عمرو عاصم که دید نقشهٔ علی(ع) بی‌نقص است و جنگ به پیروزی سپاه اسلام به رهبری علی(ع) ختم خواهد شد دسیسهٔ بسیار کرد و با این و آن مکر ریخت و شایعه پراکند و سپاهیان را از جایی که کمین کرده بودند برحدر داشت و گفت من این وادی را می‌شناسم، اینجا گنام کفتار است و بر شما هجوم می‌اورد. اما هیچ کس با او همراه نشد و همه از تفرقه باش داشتند و از فرماندهی علی(ع) خروج نکردند تا جنگ به پیروزی سپاه اسلام ختم شد.

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُغْثَرَ مَا فِي الْقُبُورِ (٩) وَ حُصَّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (١٠) إِنَّ رَبَّهُمْ يَهُمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرُ (١١)

اما انسان نمی‌خواهد بفهمد که این خصلت زشت، روح او را تباہ می‌کند آیا نمی‌خواهد بفهمد؟ تا آنروز که آنانکه در گورند برخیزند. و آنچه در سینه هاست آشکار گردد؟!! همانروز که خبیر بودن پروردگارشان به آنها هویدا گردد.

در این آیات از استمھال انسان و پشت گوش انداختن اصلاح و ترکیه نفس و آلوده ماندن به این صفت خبیثه یعنی کنود (بی خیر) بودن گله و شکایت و نیز تحذیر شده است.

سوره عادیات، وصف بی‌خیر بودن انسان است و ترساندن او از عاقبت این صفت؛ که کنود بهترین لفظ برای آن است. نقطه مقابل این صفت در مؤمنین مجاهدی است که بی‌مائی و منی، خالصانه در راه خدا جهاد می‌کند.

سوره قارعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره مگی بوده و تماماً راجع به قیامت است و انسانها را در آن، از لحاظ معنوی به دو دسته ثروتمند و فقیر تقسیم میکند. ثروتمند در نعمت است و فقیر در بدختی.

الْفَارِغَةُ (۱) مَا الْفَارِغَةُ (۲) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْفَارِغَةُ (۳)

(قیامت) کوبنده است! چگونه کوبنده است؟! تو نمیتوانی کوبنده اش را درک کنی! آغاز قیامت با کوییده شدن چیزی بر زمین است بطوریکه همه چیز زمین از هم میپاشد:

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَادِ إِلَيْهِ مُبْثُوثٍ (۴) وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْهُنْدِ الْمَنْفُوشِ (۵)

روزی است که مردم (از حیرت و سرگردانی) چون پروانه به هر سو فرار کنند. و کوهها چون پشم حلاجی، پراکنده گردند.

فَأَمَّا مَنْ شَقَّلَ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷)

پس هرکس وزن اعمالش ارزنده باشد، پس او در عیشی رضایتبخش است. اینها موازین انسان را ثقلیل میکند: عبادت پورودگار و ذکر کثیر، احسان مدام به والدین، حل مشکل مردم، هدایت کردن نفوس، کمک به فقراء بخصوص در عین فقر خود یا سال قحطی یعنی ایثار، محبت به کسی که به ما بد کرده، درخواست نکردن از احدهی و استعانت نجستن از کسی جز خدا، خوبی‌های دیگران را ولو اندک باشد دیدن و با خوبی بیشتر جزا دادن، صبر جمیل بر مشکلاتی که طول کشیده و فرسوده شده، شکر بسیار بر همانچه خدا

داده و رضایت به داد حق، نثار کردن مال و جان در راه خدا، انس با قرآن و تعلم معارف آن، خدمت به مؤمنین متّقی که دم حیاتبخش دارند و انس با ایشان، ...

وَأَمَّا مِنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ (٨) فَامْلُهَاهَوَيْهُ (٩) وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيهُ (١٠) تَأْمُرُ حَامِيَةً (١١)

و هرکس اعمالش بی وزن و بی ارزش باشد، پس مأوایش هاویه است. چه دانی هاویه کجاست؟

آتشی است احاطه کننده. هاویه از ریشه هوی، جایی است که انسان در آن سقوط میکند یعنی مانند دزهای است که کسانی را که اعمالشان غیر ارزنده است در آنجا میافکنند. توجه بفرمایید که اعمال غیر ارزنده، غیر از اعمال زننده است که جاهای دیگری از دوزخ در انتظار ایشان است. هاویه جای کسانی است که وقت خویش را در دنیا تلف کردند و بجای تحصیل کمالات و رضای الهی، بدنبال دنیا دویند و مال و منال و مقام دنیا را طالب بودند. و چون به کوبندگی قیامت، خواب دنیا به سر رسید و سراب دنیا محو شد و طلسمش باطل گشت، دیدند هیچ در دست ندارند. جای کسانی که نامه اعمالشان فاقد نقاط درخشند است. حامیه یعنی حمایت کننده و محیط. از این لفظ برمایید که آن دره گرچه خودش در آتش نیست اما اطرافش را آتش گرفته و مانند زندانی بسیار گرم شده که گریزی از آن نیست. به زعم حقیر، هاویه از خفیفترین درکات دوزخ است. جهنم بطّالین است یعنی کسانی که عمر را به بطالت گذرانده اند.

سوره قارعه، پیامی کوبنده برای انسان دارد: وقت خویش را به بطالت مگذران! و سعی در تحصیل اعمالی کن که نزد خدا و در حقیقت هستی گران بهایست. در روایات، کثرت قرائت این سوره موجب گشايش روزی و رونق کسب دانسته شده. در حدیثی هم هست که زیاد خواندن این سوره ایمنی از فتنه دجال میاورد. گوییم: یعنی انسان فریب دجال‌های زمان را نمیخورد.

امام باقر(ع) فرمود: آنچه در آن روز در نامه اعمال، سنگین و بالارزش است، امروز هم انجامش سنگین و سخت به نظر میاید و آنچه امروز راحت و آسان است آنروز هم بی وزن و بی ارزش است.

در روایت دیگری ایشان(ع) فرمود: هر کس ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزانش سیک است.

در روایات گوناگون شهادتین، صلوات، تهلیل (لا الله الا الله)، تسبیح و تحمید از چیزهایی دانسته شده‌اند که میزان را تقلیل میکنند.

روایتی است از حضرت عیسی(ع) که اهل هاویه آنها بی هستند که در دنیا، دنیا را چون مادر خویش دوست میداشتند بطوریکه وقتی دنیا به ایشان روی میکرد، خشنود و خوشحال میشدند و چون پشت میکرد گریان و نالان میشدند. و نیز اهل دنیا را اطاعت میکردند و بجای پرستش خدا فی الواقع طاغوت پرست بودند.

امام صادق(ع) در روایتی ذیل این آیات میفرمایند مراقب باشید که در بحر دنیا غرق نشوید بلکه چون کشته‌ای که ناخدای ماهری دارد پیوسته بر سطح آن شناور باشید.

راجح به میزان در قیامت، در روایات است که میزان اعمال پیامبر اکرم(ص) و اوصیاء بر حق ایشان(ع)‌اند. آری میزان انسان، انسانِ کامل است چنانکه قرآن نیز ایشان را اُسوه و الگو معرفی میکند.

روزی عربی سلمان فارسی را بابت عجم بودن تحقیر کرد. سلمان گفت اول و آخر هر دوی ما نطفه و جیفه است. کریم یا لئیم بودن ما با ترازوی آخرت معلوم میشود. سپس این آیات را خواند: *فَمَنْ تَقْلَتْ مَوازِينُه ...*

سوره تکاثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره انسان را از اسارت در کثرات نهی میکند و تذکر میدهد که عاقبت کثت طلبی، جحیم است. این صفت، نعمت توحید را از دست انسان میستاند.

الْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمُقَابِرَ (۲)

تکاثر شما را به لهو کشانده. تا جایی که به دیدار قبرستان نائل شده اید.
یعنی تا آخر عمر با شمامست و تا قبر ول کن شما نیست. لهو یعنی سرگرمی؛ یعنی گرم شدن سر به چیزی و گذراندن وقت. تکاثر از کثرت میآید و کثرت نقطه مقابل وحدت است. پس تکاثر گرفتار شدن در کثرت و پراکندگی روح در اثر توجه به چیزهای بسیار و غفلت از تمرکز و رغبت به وحدت است. توجه به کثرات باعث دلستگی به آنها و چند پاره شدن وجود انسان میگردد. خداوند در سوره یوسف میفرماید: أَإِرْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ الْقَهَّارٌ؟ یعنی یک خدای واحد قهار بهتر است یا خدایان بسیار داشتن؟!

امیرمؤمنان(ع) میفرمایند: هرچیز که تو را از یاد خدا غافل کند بت توست. تکاثر مشغول شدن به خداهای گوناگون و دل در گرو آنها داشتن و رها کردن خدای واحد قهار است. بهترین ترجمه برای تکاثر، خود را در کثرت اسیر کردن است. اسیر کثرت دلش بند نمیشود و چون تشنه‌ای از این محبوب به محبوب بعدی سیر میکند؛ چون اصولاً غیر خدا با خاطر نقص ذاتی که دارد سیر کننده عطش انسان نیست. پس فزون خواهی و زیاده جویی و تنوع طلبی از لوازم اسارت در کثرت اند نه اینکه معنی آن باشند. توجه بفرمایید!

اینکه بنی اسرائیل گفتند: لَنْ تَصِيرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ (بقره: ۶۱) یعنی از من و سلوای آسمانی خسته شده‌ایم و غذاهای دیگری میخواهیم؛ مثالی از تنوع طلبی و تکاثر است. مثالی دیگر از

تکاشر، خواستِ انسان است که هزار سال عمر کند (بقره: ۹۶). در انجیل فعلی جمله‌ای هست که قابل توجه است میگوید شیطان در جزئیات است. و نیز روایتی از امام حسین(ع) است که : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَمْرَ وَ يُبْغِضُ سَفَسَافَهَا. یعنی خداوند معالی امور را دوست دارد و از سفساف امور متنقّر است. سفساف امور یعنی کارهای پست و بی‌ارزش. اینها مصاديق تکاشرند. مثال دیگر برای تکاشر دخالت بیجا در اموری است که بدرد آدم نمیخورد. مثل دیگر برای آن پز دادن است که عده‌ای شان نزول این آیات را همین میدانند که کفار بر هم فخر میفروختند و حتی تعداد بیشتر قبرهای گذشتگان قبیله را موجب افتخار میدانستند. در این صورت معنای آیه میشود: تکاشر شما را سرگرم کرده بطوريکه تعداد مردگان خویش را هم میشمارید و به آن فخر میفروشید. البته تکاشر منحصر به این امور نیست و تمام کارهای خاله زنکی را در بر میگیرد.

در آیه‌ای در سوره حديد خداوند آدمیان را از تکاشر در اموال و اولاد باز میدارد. همچنین جمع مال و شمردن مدام آن (همزه: ۲) مثالی از تکاشر است. پیکرتراشی و قصر سازی و اینجا و آنجا خانه و ویلا داشتن هم نوعی تکاشر است: أَتُبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ أَيَّهُ تَبَعَثُونَ (شعراء: ۱۲۸). تکاشر در شهوت مثالش متابعت هوس در قوم لوط است یا معشوقه‌های مختلف داشتن در امثال این روزگار. حتی چشم چرانی و ولگردی در فضای مجازی مثالهایی برای تکاشر است. مثال دیگر برای تکاشر جمع کردن مجموعه‌های بیحاصل مثل انواع تمبر یا انواع قوطی کبریت یا انواع فیلم و عکسی است که هیچ گاه دوبار دیده نمیشوند. مثال دیگر برای تکاشر لباسهای زیاد داشتن است یا سفره‌های رنگین داشتن است. حتی جمع کردن کتاب برای عده‌ای نوعی تکاشر است.

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات؛ مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی. سرگرمی به همه این امور پست موجب از دست دادن وقت یا دم است. دم بزرگترین نعمت خدااست.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

وای بر شما! بزودی خواهید دانست. آری! بزودی خواهید دانست.
روایتی از علی(ع) است که یکبار در بزرخ خواهید دانست و بار دیگر در قیامت.

كَلَّا لَنْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (٥) لَتَرْوَنَ الْجَحِيمَ (٦)

هرگز! اگر علم اليقین میداشتید، حتماً جهنم را می‌دیدید.
یعنی اگر باور شما به جهنم یقینی شود باب مکافته و معاینه بر شما مفتوح میگردد و آنرا خواهید دید. علم، صرف دانستن است و به تنها بی منشا آثار در انسان نیست. وقتی این علم آنقدر شدید شود که اراده انسان را در جهت خود برانگیزد و منشأ عمل شود، نامش یقین یا باور است. آدم میداند قیامتی در پیش است اما تا به آن باور نداشته باشد رفتارش را عوض نمیکند. آدم میداند غیبت بد است اما تا این مطلب را باور نداشته باشد دست از آن برنمیدارد. علم باید از حدی بگذرد تا در آدم اثر کند مثل گرما که تا از حدی نگذرد منجر به پختن غذا نمیشود و فقط آنرا کمی گرم میکند و گرما که فروکش کرد باز سرد میشود. اما اگر غذا را پخت، غذای پخته دیگر خام نمیشود. علم اليقین باور به چیزی است بطوریکه انسان، انسان دیگری شود و به لوازم علمش عمل کند. یقین از نادرترین نعمتها بی است که خدا در میان بندگان تقسیم کرده است. وقتی عمل کرد کم کم باب مشاهده برای انسان مفتوح خواهد شد و علم اليقین به عین اليقین بدل میشود. کسی که در مرحله عین اليقین است حقیقتی را که به آن باور دارد میبینند.

ثُمَّ لَتَرْوَنَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (٧)

سپس آنرا به عین اليقین خواهید دید.

ثُمَّ لَتُسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (٨)

سپس در آنروز از نعمتها از شما خواهند پرسید.

روایت است که خدا اجل از این است که از خوراک و پوشاک و خانه‌ای که داده است پرسد، پرسش آنروز از نعمت ولایت است. مقصود از ولایت، ولایت الهیه است. یعنی بساط هدایت و تربیت الهی از طریق انبیاء و اوصیای بر حق انبیاء. یعنی از هرکس میپرسند از این باب حطّه الهی استفاده برد و به خدا نزدیک شده است یا خیر؟! ولایت نعمت خداست برای هدایت به امر پروردگار. میپرسند سراغ وصی بر حق پیامبرت رفتی و از او استفاده کردی و او را نصرت کردی؟ یا خدای ناکرده بدنال طواغیت بودی و پای علم آنها سینه زدی؟ پشت سر چه کسی زنده باد مرده باد گفتی؟ از ما شیعیان این روزگار میپرسند آیا امام زمان را شناختی و از او کمک خواستی؟ در روایتی هم این نعیم، امنیت و سلامت و فراغت و عافیت دانسته شده که خلاصه‌اش همان اغتنام دم یا وقت است.

وقت راغبیت دان آن قدر که بتوانی؛ حاصل از حیات، ای جان! این دم است تا دانی. البته اینها هم نعمت‌اند اما تنمیم نعمت، معلم الهی است که باعث میشود وقت انسان برکت داشته باشد یعنی صرف تعالی روح او شود.

سوره تکاشر، نهی از اتلاف عمر در وادی کثرت و دعوت به استفاده از نعمت وقت و توفیق و فراغت برای طی کردن راه خدا و رسیدن به توحید است. معلم این راه که باید سر در گرو طاعت او نهاد امام(ع) است.

در روایت است که در نمازهای خود سوره تکاشر بخوانید تا فرشتگان به شما اقتدا کنند.

در روایت است شبها پیش از خواب سوره تکاشر بخوانید تا از مهالک بزرخ براحتی عبور کنید.

در روایت است حین نزول باران سوره تکاشر بخوانید تا غفران خدا شامل شما شود.

در روایت است عصرها سوره تکاشر بخوانید تا در امان خدا باشید.

در روایت است کثرت خواندن سوره تکاشر آدم را شکرگزار خدا میکند.

سوره عصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره که از کوتاهترین سوره‌های قرآن است با قسم به عصر آغاز می‌شود. مضمون سوره، افت و کاهش وجودی انسان است در اثر گذر زمان، مگر اینکه انسان آنرا با دستوری که در پایان سوره داده تدارک کند. برخی این سوره را خلاصه تعالیم قرآن و کافی برای بشریت دانسته‌اند.

وَالْعَصْرِ (۱)

قسم به عصر.

عصر را در این آیه چندگونه معنا کرده‌اند بعضی آنرا عصاره یا فشرده هستی که انسان کامل است دانسته‌اند. بعضی فشارهای زندگی معنا کرده‌اند. حتی برخی گفته‌اند تنگ غروب مقصود است. بعضی گفته‌اند عصر ظهور پیامبر(ص) است. برخی آنرا به عصر ظهور امام‌زمان (عج) تاویل کرده‌اند و غیره. اما با توجه به مضمون سوره مراد از عصر، روزگار است که عمر انسان را ذرّه ذرّه می‌خورد و به پایان میرساند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲)

بدرسنی که انسان غرق در خسران است.

خسر یا خسران از دست دادن سرمایه در عین عدم تحصیل سود است. یعنی نه فقط از ریح و سود، کم آمده بلکه سرمایه نیز به هدر رفته. پس خسران به معنای ضرر محض است. حال خاسر حال یخ فروشی که یخش آب شود و هیچ از آن نماند بلکه بالاتر، وقتی سرمایه خود انسان باشد، خودش مثل یخی در آب با گذر زمان از هر طرف در حال کاستی است. وجود

انسان دارد مانند شمعی آب میشود و در نهایت نابود خواهد شد. چراغِ عمرِ انسان در حال سوختن است و لحظه لحظه رو به افول و اتمام است. انسان مثل اخگری است که از وجود حق جدا شده، چنین اخگری بخودی خود میسوزد و سرد و نابود میگردد. این سرنوشت هر پدیده و مخلوقی است؛ مخلوقات در هستی خلق میشوند، مدتی میمانند، سپس نابود میگردند. خداوند زندگی را به مرغزاری تشیبیه کرده که سبز میگردد و با رسیدن پاییزِ عمرش زد و خاشاک و سپس خاک میگردد. سرنوشت انسان نیز همین است مگر اینکه باز توسط خداوند در اخگر وجودش دمیده شود. یعنی عنایت حق او را در یابد. آری هر بار عنایت خدا روح تازه‌ای در انسان میدهد و حیات او را برای مدتی دیگر تجدید و نور او را پر فروغ میسازد. اما اگر عنایت جدیدی به مخلوقی نرسد، همان بهره از نور که از حین خلقت اولیه دارد پس از مدتی رو به خاموشی میرود و نابود میگردد. به همین دلیل همه چیز جز او که باقی است، فانی و محکوم به زوال است: *كُلَّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ الْأَوْجَهِ رَبِّكَ ذُوالِجَالَلُ وَ الْاَكْرَامُ*. پس آنچه آب میشود و از دست میرود کل وجود انسان است که بخاطر دوری و بی‌بهرگی از دم حیاتبخش هستی در حال نابودی مدام است.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّنَبِ (۳)

جز کسانی که ایمان آوردن و صالحات بجا آوردن و یکدیگر را در حق و صبر یاری نمودند. اینها که از خسran مستثنی شده‌اند مؤمنین متّقی‌اند که بدلیل بهره‌مندی از نصرت مدام الهی از خسran بر حذراند و نور وجود ایشان در حال ازدیاد است. تواصی یا سفارش یکدیگر به حق و صبر گرچه در دل عمل صالح جا دارد اما بنابر اهمیتش مستقلًا ذکر شده. تواصی به حق، طرفداری خود آدم از حق است؛ سپس بیان حق و آموزش آن به دیگران و امر به آن و یاری در انجام آن.

عمل فرادی به حق کافی نیست؛ آدم تا حق را درس ندهد خودش از بر نمیشود. اگر بخواهیم یکی از مصادیق امروزی تواصی به حق را ذکر کنیم، روحیه مثبت دادن به دیگران است.

تواصی به صبر، اول عامل بودن خود انسان است به صبر؛ سپس شنیدن درد دل کسی و سنگ صبور بودن و سفارش نمودن به صبر و متذکر شدن ثواب عظیم خدا برای صابران و نیز سعی در کاستن از مشکل طرف و حل کردن گره اوست.

این آیه صریح است که راه سعادت مؤمنین از میان جمع میگذرد و با انزال بدست نمیآید. کسی که جمع مؤمنین را رها کند و از آنها دوری بجوئید خدا هم رهایش میکند و از او دور میشود. یعنی بدون مسئولیت اجتماعی و تعامل مثبت با جامعه مؤمنین طی کردن راه بسوی تعالی و نجات از خسران، ناممکن است.

الف و لام در اول "الصالحات" کثرت را میرساند یعنی آدم باید بسیار نیکی کند و نیکی‌های بسیار کند یا آنطور که بعضی گفته‌اند همه کارهایش باید نیک باشد. یعنی انسان باید فرزند خوبی برای والدین و همسر خوبی برای شریک زندگی و والد خوبی برای فرزند و شریک خوبی برای همکار و رفیق خوبی برای دوست و یاور خوبی برای دین و خادم خوبی برای مردم و شاغل خوبی برای سرزمینش باشد. آنوقت میتواند بنده خوبی هم برای خدا باشد. توجه بفرمایید!

تواصی باب تفاعل است و به معنی همیگر را سفارش کردن است یعنی اینطور نیست که یکی واعظ و دیگران مُتّعظ باشند؛ همگی نیاز به نصیحت شدن داریم و باید یکدیگر را نصیحت کنیم. حتی امیرمؤمنان میگوید بر شما مردم واجب است مرا که فرمانروای شما هستم نصیحت کنید. یعنی هیچ کس خود را استثنان نکند و فوق نصیحت نداند و گوش شنوا و حالت پذیرش را از دست ندهد.

ممکن است واو در "تواصوا بالصبر" حالیه باشد یعنی دعوت به حق کند درحالیکه در دعوت کردن به حق، صبور است و به صبوری دعوت میکند.

روایت است که کثرت قرائت این سوره عاقبت به خیری میاورد و به خواندن آن در نمازها سفارش شده است. سوره عصر بیان خسارت مدام انسان است جز مؤمنین نیکوکار که

دستگیر و یاور یکدیگرند. در دعای ماه رجب میخوانیم "خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَىٰ غَيْرِكُ وَ خَسِيرُ الْمُتَعَزِّضُونَ إِلَّا لَكَ" یعنی هرکس به غیر تو امید بست نامید گشت و هرکس بغیر تو گره خورد در خسران مدام است.

عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده؛ بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست.

سوره همزه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره تحذیر از صفت زشت عیب‌جویی و نیش زبان است و بیان عاقبت ترسناک این صفت. این رفتار زشت معمولا در ثروتمندان بی‌تقوی مشاهده می‌شود.

وَيُنَلِّ لِكُلِّ هُمَرَةٍ لُّمَرَةٍ (۱)

وای بر هر عیب جویی که به مردم زخم زبان می‌زند.
همزه صیغه مبالغه از همز است. همز یعنی شکستن شخصیت دیگران با اشاره چشم و ابرو.
لُمَزَه هم صیغه مبالغه از لَمَز است و به معنای طعنه زدن به کسی با زبان است.
امام صادق(ع) فرمود: بدترین خلق کسی است که دیگران از دست و زبان او آرامش ندارند.
گویند زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است.
امام سجاد(ع) فرمود: همّاز لَمَاز که مردم از نیش زبانش آسودگی ندارند، عقرب محشور می‌شود.

در آیه ۷۹ سوره توبه، خداوند کسانی را که به مؤمنین بخشنده طعنه می‌زنند به عذاب الیم حواله میدهد (الذين يلْمِزُونَ الْمُطَّهِّرِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقاتِ....) و می‌گوید: ای پیامبر! اگر هفتاد بار برای ایشان استغفار کنی هرگز ایشان را نخواهم بخشید.

أَلَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّةً (۲) يَحْسُبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳)

همانکه مالی جمع کرده و پیوسته آنرا می‌شمارد. گمان می‌کند مالش او را برای همیشه خوشبخت خواهد کرد.

امام رضا(ع) فرمود: گرد آمدن مال بسیار، محصول جمع شدن پنج صفت در آدمی است: حرص و آرزو و بخل و قطع رحم و ترجیح دنیا بر آخرت.

چه ارتباطی بین صفات همز و لمز و پولداری است؟ واقعیت این است که همز و لمز صفتی است که معمولاً در ثروتمندان است و در فقراء به ندرت دیده میشود. کسی که ثروتمند است احساس قدرت کاذب میکند، عبارت "یَحَسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ" نیز به همین نکته اشاره دارد. چنین معروف خودخواهی خود را از دیگران برتر دانسته و به خود اجازه میدهد عیوبی را به آنها نسبت دهد و نیز با زخم زبان آزارشان دهد و تحقیرشان کند. پس مال سبب برتر دیدن خویش است و وقتی کسی خود را از دیگران برتر دید، آزدمن آنها و جستجوی عیوب آنها برایش راحت میشود. متاسفانه این همز و لمز تقریب و سرگرمی اغنجایی غافل از خداست و نکبتی است که به کفاره غفلت از خدا و رکون به مال، معمولاً به آن دچار میشوند و نفرینی است که عذاب حُطَمَة را در سرنوشت ایشان مستقر میکند. تقریباً هر مُتَرْفی را که این حقیر دیده ام به چنین صفت زشتی مبتلا شده بود تا وسیله تنهایی و دوری از اطرافیان و عذاب او در دنیا و آخرت باشد.

كَلَّا لَيُبَدِّنَ فِي الْحُطْمَةِ (٤) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ (٥)

چه خیال خامی! در حُطَمَة پرتش میکنند. چه میدانی حُطَمَة چیست؟! توجه بفرمایید که هریک از اسامی عذاب که در قرآن آمده مکان مخصوصی است و برای عدهای خاص مهیا شده از جمله حُطَمَة که جهنم مالپرستی است که عیب جوی دیگران است و بر آنها نیش و کنایه میزند.

در انتهای این سوره تحقیقی راجع به اقسام عذاب و مطابقت آن با صفاتی که منجر به آنها میشود آورده ایم.

حُطَمَة در لفظ یعنی خردکننده و در هم شکننده؛ مثل سنگ آسیاب.

نَارُ اللَّهِ الْمُوَقَّدَةُ (٦) الَّتِي تَطَلَّعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (٧)

آتش خشم خداست که برافروخته شده. همانکه بر دلها چیره میشود. یعنی به عمق وجود ایشان نفوذ میکند.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

در ستونهایی بلند از هر طرف احاطه شان میکند. مؤصده یعنی فروبسته و عَمَد ممددة یعنی ستونهای بلند.

در روایات به خواندن سوره همزه سفارش شده و رفع فقر و مرگ بد را به آن نسبت داده. این سوره صفت زشتی را که معمولاً اغنیای بی خدا یعنی مُترفین دارند مذمت میکند یعنی نکات منفی دیگران را دیدن یا نکات منفی برای آنها تراشیدن و ملامت کردن و زخم زبان زدن به ایشان.

ريشه اين صفت، خود را بهتر از دیگران دانستن است. عاقبت اين پلشتی، آسيابی است بنام حُطَمَة که انسان مغور را در آنجا مثل هیزمی خرد میکند و سپس میسوزانند. هرکس عیب جوست و نیمه خالی مؤمنین را وا کاوی میکند و ایرادات آنها را پر رنگ میبیند، بی هنر است و کج سلیقه. اما این بی هنری و کج سلیقگی اینطور نیست که صرفاً سلب یک کمال از او باشد. خیر! بخصوص اگر با طعنه و زخم زبان همراه شود معصیتی است که آخرت او را هم بر باد خواهد داد. توجه بفرمایید!

ما نگوییم بد و میل به ناحق نکنیم؛ جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم.
عیب درویش و توانگر به کم و بیش، بد است؛ کار بد، مصلحت آن است که مطلق نکنیم.
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او؛ ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه؛ سرشت که گناه دگران بر تو نخواهد نوشت.
من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش؛ هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

تحقيقی راجع به صفات سوء و عذابی که از آن منتج میشود:

ظالمین: شجرة الزقوم (صفات: ٦٣)؛ مُهل (كهف: ٢٩)؛ عذاب مقیم (شوری: ٤٥) سرادق النار (kehف: ٢٩)

اصحاب شمال: سَموم و حَمِيم و يَحْمُوم (واقعه: ٤٢)

طاغین: حَمِيم و غَساق (نبا: ٢٥) (ص: ٥٧)

کسانی که دین را وسیله کسب دنیا کرده‌اند: شراب حمیم (انعام: ٧٠)

مطلق کافران: ریختن حمیم بر سر، ثیاب من نار، مقامع من حديد، غم (حج: ١٩)؛ شراب

حمیم و عذاب الیم (یونس: ٤)؛ سلاسل و أغلال و سعیر (انسان: ٤)؛ أغلال (رعد: ٥)؛

عذاب مُهین (آیات بسیار)؛ عذاب غلیظ (آیات بسیار)؛ عذاب شدید (آیات بسیار)؛ عذاب مقیم (چند آیه)

منافقین: عذاب مقیم (توبه: ٦٨)

مسخره کنندگان: عذاب مقیم (ہود: ٣٩)

سد کنندگان راه دین با آزار به مؤمنین: عذاب حریق (آیات بسیار)

مُترفین: عذاب سموم و ظل من يَحْمُوم (واقعه: ٤٢)

ماکران با خدا: قَطْرَان (ابراهیم: ٥٠)

کسانی که بدنبال علم و قدرت غیب بوده‌اند: شُواطِّ و نُحاس (رحمان: ٣٥)

مکذبان و مجادلان: سلاسل و أغلال (غافر: ٧١)

ثروتمندان خودخواه و بی خدا: شجرة الزقوم (دخان: ٤١)

ضاللُون مکذبون: شجر من زقوم (واقعه: ٥٢)

خطاکارانی که دستگیر فقیران نبودند: غِسلین (معارج: ٣٦)

عاملة ناصبة یعنی آنها که عمری بدنبال دنیا دویده‌اند: ضَرِيع (غاشیه: ٦)

جبّار عنید: ماء صدید (ابراهیم: ١٦)

دنیا پرست عیب جوی نیش زن: حُطَمَة (همزه: ۱)
بِطَالِينَ: هاویة (قارعه: ۹)

سوره فیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره از کوتاهترین سوره‌های قرآن است و به بیان واقعه نابودی لشکر ابرهه توسط پوندگان ابابیل میپردازد. گفته‌اند ابرهه پیش از آنکه از طرف پادشاه حبشه حکمران یمن گردد مردی مسیحی و صالح و عابد بود؛ اما پس از به قدرت رسیدن فریفتة هستی خویش گشت و هستی‌آفرین را وانهاد و به استبداد گرایید. ابرهه میدید هرسال عده زیادی از اعراب دسته دسته به زیارت کعبه میروند لذا تصمیم گرفت کلیسايی در صنعت پایتخت یمن بنا کند و مراسمی شبیه به حجّ بنیان گذارد و عربان را بدان سوی بخواند. شاید هم منافع اقتصادی حاصل از کشاندن سالیانه قبایل عرب بسوی صنعت در تصمیم او بی‌تأثیر نبوده. در هرحال کلیسايی مجللی با گتبدها طلا ساخت و با تبلیغات بسیار همه را به زیارت این مکان دعوت نمود. اما عربها هیچ استقبالی از زیارتگاه او نکردند و حتی یکشب عربی بدانجا رفت و در آنجا قضاء حاجت نمود و مدفوعش را به محراب مالید. این توهین بهانه لازم را به ابرهه داد تا به مکه لشکر بکشد تا به اصطلاح خودش کعبه، این بتخانه را ویران کند. ابرهه سپاهی گران از فیلان جنگی بسوی مکه برآه انداخت. لشکرکشی ابرهه به ظاهر مقاصد دینی داشت و آنطور که خودش تبلیغ میکرد برای نابودی بتکده و دعوت مردم به مسیحیت صورت گرفته بود. اما خداوند از طرح او با نام "کید" یاد میکند. این نشان میدهد که ابرهه در مقاصد خود صادق نبوده و در پی قدرت و ثروت برای خویش بود. مضاف بر اینکه آنچه میخواست انجام دهد مرضی خدا نبود. درست است که کعبه، در آنروز بتکده بود اما بیت الله بود. بیت الله مال خداست، خودش میداند با آن چه کند و چگونه از لوث بتان پاکش کند. اتفاقاً در همان سالی که ابرهه این فتنه را برآه انداخت و خود را نابود کرد، یعنی سال ۵۷۰ میلادی محمدبن عبدالله(ص) بدنیآمد که بعدها کعبه را از لوث بتان پاک کرد. درسی که این سوره به ما میدهد این است که گاهی لشکرکشیهایی به ظاهر موجه و برای پیشبرد دین، کاملاً

نفسانی بوده و نه تنها مورد تایید پروردگار نیست بلکه عذاب خدا را در پی دارد؛ به همین دلیل لشکرکشیدن برای گسترش دین - به خلاف دفاع از سرزمین - به خودی خود ممنوع بوده و إذن مستقیم الهی توسط معصوم زمان که مبربّی از خطاست را میطلبد. توجه بفرمایید!!!

آلْمَرْ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفَيْلِ (۱)

آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟

چون ویژگی باز سپاه ابرهه فیلهای جنگی بسیار بوده، لشکرشن اصحاب فیل نامیده شده‌اند. البته آنها خود را سپاه خدا مینامیدند اما بواسطه اینکه تکیه‌گاهشان فیلهای سپاهشان بود، من باب تحقیر، خداوند ایشان را دوستان فیل نامیده. مبادا در قیامت ما را دوستان خانه و مقام و فوتیال و ماشین و یا دسته و حزبی جز حزب خدا صدا کنند و بگویند رکون شما به آن بوده، پس شما اصحاب همانید. چنانکه رسول خدا(ص) فرمود : هرگز چیزی را دوست داشته باشد با همان چیز محشور خواهد شد.

آلْمَ يَجْعَلُ كَيْدَهُمْ فِي تَضْليلٍ (۲)

آیا کید ایشان را باطل نگرد؟

تضليل کید، اصطلاحاً یعنی باطل کردن آن. دلیل اینکه لشکرکشی ابرهه کید نامیده شده ذکر شد.

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَايِيلَ (۳)

و پرنده‌گان اباییل را بسوی آنها فرستاد.

اباییل در لغت یعنی گروه اما این لفظ در قرآن انصراف پیدا کرده و اسم خاص شده برای این پرنده‌گان پرستو مانند که البته شاید در واقع پرنده نبودند بلکه فرشتگانی بودند که برای اجرای فرمان خدا به این شکل تجسس یافته بودند؛ چون نه پیش از آن چنین پرنده‌گانی دیده

شدند نه پس از آن. در اخبار و تواریخ هست که این پرنده‌گان از سمت دریای سرخ آمدند و پس از انجام ماموریت خود به همان سمت بازگشتند. هر پرنده سنگی در منقار و سنگی در هر پایش آورده بود. آنچنان تعداد پرنده‌گان زیاد بود که آسمان تاریک گشته بود. شاید چون آنها نقطه قوت خود را فیل میدانستند که بزرگترین حیوانِ خشکی است، خدا هم با پرنده‌گان کوچکی که سنگریزه‌های داغ به اندازه عدس حمل میکردند نابودشان ساخت.

تَرْمِيْهُم بِحَجَّارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴)

با سنگهایی از سجیل آنها را سنگ باران کردند.
سجیل در لغت، کلوخ است اما در اینجا به نظر می‌آید سنگریزه داغ مد نظر باشد چنانچه در اخبار چنین رسیده.

فَجَعَلَهُمْ كَعْصِفِيْ مَا كُولِ (۵)

پس ایشان را به شکل کاه جویده شده درآوردن.
يعنى همه هلاک شدند و چون پهن (سرگین) بر زمین افتادند. از این آیه برمی‌آيد که توهین به مقدسات انسان را نابود می‌کند. این اتفاق در سال ۵۷۰ میلادی (معروف به عام الفیل) در وادی مُحَسِّر، در راه عرفات به مکه، بین مشعر و منی رخ داد و مستحب است که حاجیانی که از آنجا می‌گذرند تا صبح روز عید قربان وارد منا شوند، آنجا را که محل عذاب بوده به سرعت طی کنند و در آن درنگ ننمایند. فاصله وادی محسّر تا مسجدالحرام حدوداً دو ساعت پیاده‌روی است، یعنی لشکر فیل باید دو ساعت دیگر برای خراب کردن کعبه به آنجا میرسید، که هرگز نرسید. مردم مکه از ترس، شهر را خالی کرده و گریخته بودند. عبدالالمطلب روز قبل از نابودی ابرهه، بدیدار او رفت و درخواست کرد شترانش را که سپاهیان او در حوالی عرفات مصادره کرده‌اند پس دهنند. شتران را گرفت و خواست برگردد که ابرهه گفت من می‌خواهم کعبه شما را خراب کنم و تو در فکر شترانت هستی؟ عبدالالمطلب گفت "أَنَا رَبُّ الْأَبْلَلِ وَ لِلبيْتِ رَبُّ يَحْفَظُهُ" یعنی من رب شتران خود هستم و این خانه ربی دارد که حفظش

خواهد کرد. بنده خدا مصطفی نیک اقبال گوید مؤمن از بیت الله حرمتش بیش است. غم مخورد که للبیت رب یحفظه. توجه بفرمایید که واقعه نابودی اصحاب فیل نزدیکترین عقاب غیرطبیعی و عذاب جمعی به دوران ماست.

سوره فیل به ما میآموزد که در تهاجم و لشکرکشیدن و دست دراز کردن‌های خود در زندگی، محتاط باشیم؛ مبادا آنچه قصدش کرده‌ایم، حرم الله باشد و بدست خود در حال نابود کردن خوبش باشیم. بسیار خواندهام و دیده‌ام که کسانی که به علمای ربانی اهانت نموده‌اند، به هر دلیلی و با هر توجیهی، بزودی نابود شده‌اند. این خبط از گناهانی است که بسیار سریع دامن‌گیر آدم می‌شود و جبرانش بسیار سخت و زمانبر است.

سوره فیل به ما میآموزد که اگر به ظاهر با مقاصد موجّه ماجرا‌بی را برآه انداختیم و عده‌ای را با منافع خود همراه کردیم، فکر نکنیم که همه چیز تمام شده، وادی محسر در پیش است. گیرم که خلق را به طریقی فریفتی؛ با دست انتقام الهی چه می‌کنی؟

از درسهای دیگر این سوره حفظ حرمت و احترام مقدسات ادیان و مذاهب است. یعنی حرمت آنچه را که نزد متديّنین و موحدین عالم محترم است، باید نگهداشت و به مقدسات ایشان بی‌حرمتی نکرد. حتی حرمت بتان را قرآن می‌گوید نگهدارید و به بتان دشنام مدهید که بت پرستان هم خدای شما را دشنام میدهند و از دین حق دور می‌شوند (اعلام: ۱۰۸). یعنی حتی جایی که قداست، واقعی نیست باز با آن با ادب برخورد کنید تا بتوانید عقول مردم را بیدار کنید و به راه حق بکشانید. حتی جایی که دین دستور روشنگری داده و سکوت را حرام دانسته - مثلا وقتی کسی به دروغ مدعی علم و قدرت و مقاماتی است که "قاد" است و دارد دانسته یا نادانسته به مردم ضرر میرساند یا کسی دارد بدعتی در دین می‌گذارد یا کسی دارد مردم را از دین حق بازمیدارد - باز باید با ادب و به تعییر قرآن جدال احسن با او برخورد کرد، که هم از آفات مصونتر است، هم اثرگذارتر.

در پایان: در روایات دیده‌ام در برابر دشمن زیر لب سوره فیل بخوانید.

و دو بیت:

بِدَان اصحاب تَن اصحاب فَيْل اند؛ به کعبه کی تواند برسیدن.
در مکه دین ابرهه نفس علم زد؛ تو طیر ابایل ورا زخم حجر باش.

سوره قریش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره گرچه یک سوره مستقل است اما با توجه به سیاق و اخبار رسیده، از لحاظ مضمون ادامه سوره فیل دانسته شده. فقهاء نیز معتقدند در نماز پس از حمد نمی‌شود فیل یا قریش را به تنهایی خواند و باید هر دو با هم خوانده شود. در هر حال این سوره به ذکر نعماتی می‌پردازد که خدا به قبیلهٔ قریش که ساکنان اصلی مکه بودند ارزانی داشته و در ازای این نعمات از ایشان می‌خواهد ایمان بی‌آورند و بنده او شوند. قریش لقب نضرین کنانه سیزدهمین جد پیامبر است. خود نظر نسبیش با پانزده واسطه به اسماعیل(ع) میرسد. قبیلهٔ قریش در زمان پیامبر(ص) بیست و پنج طایفه بودند. منجمله: بنی‌هاشم، بنی‌امیه، بنی‌اسد، بنی‌زهره، بنی‌نوفل،... قریش در سرزمینی میزیست که نه زرعی در آنجا ممکن بود نه ضرعی(پستان پر شیری)، لذا به تجارت روزگار می‌گذراند. پوست و خشکبار و فلفل از آفریقا از راه دریای احمر برای ایشان میرسید. این کالاهای را تابستان بسوی شام برد و فروخته و آرد و پارچه و حبوبات می‌خریدند و بسوی مکه آورده، صبر می‌کردند تا زمستان شود. در زمستان آنچه داشتند را بسوی یمن می‌بردند و آنجا می‌فروختند و کالای مخصوص آنجا را خریده و بسوی مکه می‌اوردند. غیر از تجارتی که در شام و یمن می‌کردند، هر وقت سال هم که موسوم حج می‌شده یا در عمره رجبیه، انواع کالاهای آفریقا و شام و یمن پیش آنها موجود بود و به حاجیان و عمره‌گزاران می‌فروختند. اینگونه در این کوهستانِ لم بزرع، زندگی مرقّه‌ی برای خود داشتند و بخصوص چون خادمان کعبه محسوب می‌شدند و کعبه نسل اندر نسل میان اعراب بادیه نشین محترم بود، هیچ دزد و راهزنی متعرض کاروان قریش نمی‌شد و هرگز به مکه که آنرا حرم میدانستند حمله نمی‌کرد. پس تجارت در شبه جزیره عربستان خود بخود در انحصار ایشان بود و ایشان را ثروتمند ساخته بود.

لِإِلَّا فِي قُرْبَىٰ (۱) إِيَّاكَ فَهُمْ رِحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيفِ (۲)

برای بقای قریش؛ بقای ایشان که در گرو کوچ زمستان و تابستان بود.

پیوستگی این سوره با سوره فیل شمره اش این است که میگوید ما اصحاب فیل را ناید کردیم برای بقای قریش چون در میان ایشان و در کنار این خانه، پیامبر خاتم قرار است پا به عرصه وجود گذارد و این خانه را میعادگاه مسلمین جهان کند. البته ایلاف در لغت به معنی الفت است در نتیجه ترجمه بهتر این آیات میشود: کعبه را حفظ کردیم تا الفتگاه قریش باقی بماند. الفتگاهی که پس از سفرهای زمستانی و تابستانی، باز بسوی آن بازمیگردند. یعنی مرکزیت مکه را برای ساکنانش میرساند و محوریت بیت الله در بقای ایشان. بعضی از این آیات نتیجه گرفته اند که نفس بیلاق و قشلاق دارای ارزش است و آدم اگر میتواند باید تابستان به مناطق خنک و زمستان به مناطق خوش آب و هوا تر هجرت کند. یکی از اساتید ما میفرمود: مقصود از این آیات حج و عمره است که در ماه ذی حجه و رجب هر سال - که شش ماه با هم فاصله دارند - توسط قریش صورت میپذیرفت. این عبادت هرساله را که امتداد سنت ابراهیم بوده، خداوند ستوده. گرچه کعبه در آنروز بتخانه بوده اما نزد خدا بیت الله محسوب میشد و حتی خود بتورستان، کعبه را خانه خدا میدانستند؛ گرچه به شرک دچار شده بودند و برای بتها نیز حسابی بازکرده بودند. خداوند در این سوره میفرماید بتها را رها کنید و رب این خانه را پیرستید زیرا اوست که به شما امن و آسایش داده.

فَلَيَعْبُدُوا رَبَّهُذَا الْبَيْتِ (۳)

پس باید پروردگار این خانه را بندگی کنند.

یعنی گوش بحرفش دهنده و فرمانش برند. در سوره حمد هم هست که "ایاکَ نَعَبْدُ"؛ اکثر مترجمین در آنجا آنرا به پرستش ترجمه کرده اند. اما پرستش کلمه مناسبی برای عبودیت نیست و فقط یک قسمت از عبودیت را که عبادت است میرساند. عبودیت یا بندگی به معنای گوش کردن به حرف کسی و اطاعت کردن از فرمان اوست. یک قسمت از این فرمان،

عبادت و نیایش است. فرمانهای دیگر در ابعاد فردی و اجتماعی و خانوادگی هم هست که لفظ عبادت مستقیماً به آنها دلالت ندارد. پس "ایاک نَعْبُدُ" یعنی فقط گوش به حرف تو میدهیم و فرمان تو را میبریم. به عبارتی فقط بندۀ تو هستیم؛ آنوقت مسلم است که فقط هم تو را عبادت یا پرستش میکنیم. توجه بفرمایید!

الَّذِي أَطْعَمْهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآتَنَاهُمْ مِنْ حَوْفٍ (۴)

همانکه از گرسنگی سیرشان ساخت و از ترس ایمنشان گرداند.

سیاق این آیات امتنان بر نعمت آسایش و امنیت است و درخواست بندگی بخاطر شکر این نعمات. توجه بفرمایید که سیری و امنیت، اصلی‌ترین نیازهای انسان و هر حیوانی است و با بودنش گویی کمال عیش فراهم است. هرکس که میدود، میدود تا اینها را برای خود و خانواده خود مهیا کند. نیازهای واقعی انسان هم این دو تاست و نیازهای بیشتر، معمولاً ضروری نیست و بیشتر هوس است تا نیاز. با تامین این دو نیاز یعنی سیری شکم و رفع ترس، هیچ بهانه‌ای برای انسان باقی نمی‌ماند و باید درست، بندگی خدا را بکند و دل از شواغل برکنند.

چرا باید بندۀ خدا باشیم؟ چون ما را آفرید: یا ایها النّاسُ أَبْعَدُوا رَبّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ (بقره: ۲۱)؛ چون ما را سیر کرد و امنیت بخشید (قریش: ۴). نکته دیگری که بعضی از این آیه نتیجه گرفته‌اند این است که دو کار سیر کردن شکم و تامین امنیت برای مردم، عبادت است. خدا هم که میخواهد گوش به حرفش دهیم میگوید من برایت نان امن فراهم کردم. پس اگر کسی میخواهد مردم گوش به حرفش دهند و طبق نصیحتش زندگی کنند باید نخست، کار و آسایش برایشان مهیا کند، آنوقت میتواند انتظار داشته باشد که دنبالش راه بیافتدند و به حرفش گوش دهند. نوعاً مبلغین موفق هم آنها بوده‌اند که در منطقه خویش باعث خدمات و عمران بوده‌اند. بهترین راه ترویج دین این است که عالمان و مبلغان به خدمات اجتماعی روی آورند. جالب است که مسیحیت و تصوّف همینگونه در اقطار جهان منتشر گشته است. اگر مبلغ بخواهد حرفهایش اثر کند باید خدمتی به مردم کند: فَلَيَعْبُدُوا

ربَّ هذا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جَوْفٍ وَآمَنَّهُمْ مِنْ حَوْفٍ. يا جای دیگر نزدیک به این معنا هست که خدا اول گفته از طیّبات سفره من بخورید، بعد گفته حالا عمل صالح انجام دهید: گُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا (مؤمنون: ۵۱). نکته جالب دیگری که بعضی‌ها توجه کرده‌اند این است که اجتماع حجّ بزرگترین اجتماع صلح آمیز بشر است که قرنهاست در آرامش و امنیت برگزار می‌شود.

آنطور که در چند روایت آمده خواندن این سوره بر غذا رافع مضرات و موجب جعل شفا در آن است.

سوره قریش خطابش به همه ماست و می‌گوید لااقل آنقدر که شکمتان را سیر می‌کنیم و آرامش برای شما مهیا می‌کنیم، به حرف ما گوش دهید و بندگی ما را کنید. این شکر آن نعمت است و موجب فزونی نعمت. به کسانی که دائم در جستجوی روزی بیشتراند باید گفت شکر همین قدر روزی را که نصیب شما شده بجا آورده‌اید؟ حق بندگی اش را پاس داشته اید؟

سوره ماعون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره بر خلاف آنچه برخی گفته‌اند، قطعاً مدنی است چون راجع به مسلمان خودخواه و بخیلی است که از کمک به دیگران دریغ میکند و کاھل نماز است و هرچه میکند برای نمایش خود است. چنین کسی در عمل، روز جزا دروغ میپندارد و به آن باور ندارد و الا اینگونه رفتار نمیکرد.

این سوره نشان میدهد که دین یک مجموعه رفتار است و نمیشود کسی بگوید من نماز میخوانم ولی کاری به کار فقیران و یتیمان و آشنايان ندارم. چنین کسی نماذش هم نماز نیست و اصولاً اگر کسی توفیق محبت به خلق را از دست دهد، توفیق توجه به حق را نیز از دست خواهد داد و برعکس، هرکس از یاد خدا معرض باشد کم کم خیرش به دیگران هم فروکش خواهد کرد.

از این سوره نتیجه گرفته میشود که دین یک مجموعه کامل لایتجزی است و اینکه عده‌ای دین را به اصول و فروع یا فقهیات و اخلاقیات و یا ذاتی و عرضی تقسیم کرده‌اند و بخشی از آنرا مهمتر از بخش دیگر دانسته‌اند، مطلب نادرستی است و ریشه در قرآن و سنت ندارد. در چند جای قرآن هم اینکه یک بخش قرآن را قبول داشته و عمل کنیم و بخش دیگری از آنرا پشت گوش انداخته و به فراموشی عامدانه بسپاریم، بشدت طرد و رد شده است. یک پایه از دین که از دست انسان رفت و یا بر زمین افتاد، بقیه پایه‌ها نیز بدنبال آن خواهند رفت.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ (۱)

دیدی آنکس را که قیامت را (در عمل) انکار میکند؟

فَذِلَّكَ الَّذِي يَدْعُ الْبَيْتِمَ (۲) وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳)

او همان است که یتیم را از خود میراند. و برای غذای مسکین حركتی نمیکند. یَحْضُرُ یعنی کسی خود به کاری اقدام کند و در عمل و با عمل، دیگران را نیز تشویق کند. مسکین کسی است که فقر، خانه نشینیش کرده و قدرت هر حركتی را از او گرفته. پس مسکین، فقیرترین فقیران است. باید رفت و غذا را به او رساند و حتی نباید صیر کرد تا باید و غذا بخواهد- چنانکه فقیر چنین میکند- چون او نخواهد آمد. چون امیدی به کمک ندارد و شدت فقر و دوام آن او را از زمین و زمان نامید کرده. کمک به چنین کسانی البته نیاز به جمعی از مؤمنین دارد به همین دلیل گفته یکدیگر را به این کار تشویق کنید. برای مسکین غذایی که از گرسنگی نمیرد فعلا حاجت اضطراری است. بنابراین اقدام به این مهم جزء دلیل مسلمانی ما قرار گرفته و اگر کسی اعراض کرد، به صریح این آیات مسلمان نیست گرچه نمازخوان باشد.

این آیات کوبنده‌ترین آیات نسبت به کسانی است که وظایف اجتماعی اسلام را فراموش کرده‌اند. طبق این آیات - صریحاً - کسی که به حال ایتمام و مسکینان رسیدگی نمیکند مسلمان نیست.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّيْنَ (۴) الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ (۵)

پس وای بر نمازگزارانی که نمازشان را سبک میگیرند. یعنی گاهی میخوانند و گاهی نمیخوانند یا نماز را به آخر وقت میاندازند و ضایعش میکنند یا از روی عادت نماز میخوانند و نمازشان بیحضور و تنها قالب بی قلب است. در روایات متواتر، مصدق این آیه کسانی دانسته شده‌اند که نماز را از اول وقت شش به تأخیر میاندازند.

روایت است که "ویل" وادی‌ای در دوزخ است.
در روایتی از امام رضا(ع)، تند نماز خواندن مصدق این آیه دانسته شده.

الذَّيْنَ هُمْ يُرَاءُونَ (٦)

همانها که بیشتر کارهایشان برای آن است که مردم ببینند.

ریا، هر کاری است به قصد اینکه مردم ببینند یا بشنوند تا تشویق و ستایشش کنند. پناه بر خدا که همه کارهای ما ریایی است! ورزشکار به همین قصد ورزش میکند و هنریشه و هنرمند همه تلاشش در همین جهت است و سیاستمدار بدبال همین است و دانش آموز در پی همین است. وای بر همه ما! پس خدا کجای کارهای ماست؟ به همین دلیل است که پیش خدا مقبول نیستیم.

ریاکار ظاهرش گوسفند است اما باطنش گرگ. ریا نوعی شرک است. ریا مذبح اخلاص است. ریاکار از ستاریت خدا سوء استفاده میکند.

البته ریا این است که بخاطر ستایش مردم کاری کنیم، اما اگر کاری را برای خدا کنیم و مردم هم بعداً ستایش کردند، طوری نیست. حتی امام صادق(ع) میفرمایند خوشحال شدن هم در این حال طوری نیست مگر اینکه از اول آن کار را کرده باشی تا مردم بفهمند. و نیز بخشش را باید برای خدا کرد و جزاء و شکور از کسی نخواست اما اگر کسی جبران کرد اینطور نیست که حتماً باید گرفت و باید پیش داد؛ خیر! مخلص کسی نیست که پول نگیرد، کسی است که برای پول کار نکند. اتفاقاً وقتی کسی مخلصانه کاری کرد بقیه باید بیشتر از کسی که برای اجر کار میکند، به او اجر بدھند. مثل شعیب که گرچه موسی برای خدا در آب دادن گوسفندان به دخترانش کمک کرد، اما گفت بیاوریدش تا اجرش را بدھم.

روایت است که چهل روز اگر کسی خالص باشد حکیم میشود، یعنی حکمت را خدا در دلش جاری میکند.

رسول خدا(ص) میفرمایند: ریا از حرکت مورچه‌ای سیاه بر سنگی سیاه در دل شب پنهان تر است.

روایت است چه بسا قاری و مجاهد را به دوزخ میبرند چون عملشان ریایی بوده.

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (٧)

و حتی در برآوردن حاجات ریز مردم خوددارند.

ماعون نیازمندیهای کوچک گاهگاه همسایه است؛ مثلاً کبریت، نمک، ابزار، طناب، ... که ناگهان لازم شده اما فعلاً در خانه موجود نیستند؛ یا چیزهایی که بعضی خانه‌ها دارند و بعضی خانه‌ها ندارند؛ مثلاً نرdban، دیگ بزرگ، سیم بکسل، شلنگ، ... یا چیزهایی که در مراسmi مثل عروسی و عزا لازم شده و باید از خانه آشنايان جمع آوری شود تا به مقدار کافی برسد؛ مثل فرش، ظرف، صندلی، وغیره. در تمام این اقسام، درخواست کننده، ماعون را فقط برای مدت کمی قرض میخواهد تا کارش راه بیافتد. بدترین بخل، منع ماعون است چون بخل از کمترین کمکی است که میشود به دیگران کرد.

در بعضی روایات زکات نیز از مصادیق ماعون دانسته شده است.

سوره ماعون نهی از سه صفت خانمان سوز است. یکی استخفاف نماز و دیگری بخل و منع خیر و سومی برای جلب توجه مردم کار کردن.

در این سوره سیمای یک آدم خودخواه بی خیر متظاهر به تصویر کشیده شده که نه حق خدا را میگذارد نه حق آشنايان و فقیران را، و فقط بدنبال جلب توجّهات مردم است بسوی خود. نه خدا از او راضی است، نه نزدیکان و نه فقیران. چنین کسی مسلمان نیست.

سوره کوثر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کوثر کوتاه‌ترین سوره قرآن است. کوثر نقطه مقابل تکاثر است. تکاثر، تباہی در کثرت و ظلمت است و کوثر، خیر کثیر در دنیا و آخرت در سایه وحدت و عبودیت. تکاثر به قبرستان میکشاند(الْهُكْمُ التَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) و کوثر به آسمان(أَعْطَيْنَاكُمْ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحِرْ).

در این سوره میگوید: ای پیامبر! ما به تو کوثر را عنایت کردیم. پس به شکرانه آن برای پروردگار特 نماز بخوان و قربانی کن.

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱)

همانا به تو خیر بسیار مرحمت کردیم. کوثر صیغه مبالغه از کثیر است و در این آیه خیر کثیر معنا میدهد. خیری که آفاق و انفس، و دنیا و آخرت را پوشش دهد. خداوند به پیامبرش این خیر کثیر را عنایت فرموده است. مفسران بیست و اندی قول در معنای کوثر آورده‌اند که همگی مصادیقی برای آنند؛ منجمله گفته‌اند مراد: نبوت است، قرآن است، کثرت پیروان است، علم و فضیلت است، کثرت اولاد است، مقام شفاعت است، نماز است، به نظر می‌آید که آنچه جامع و مولّد تمام اینهاست، ولایت الهیه است و همه اینها برکات ولایت الهیه است و ظهورات آن در مجاری مختلف. پیامبر(ص) عمری بندگی کرد و ثمرة بندگی ولایت الهیه است که خدا به ایشان تمیلک نمود. هر کس بندگی کند، به میزان توفیق بندگی اش لائق است از ولایت خدا بهره‌مند شود. عبودیت، رفتن بسوی خداست و به مجرد این سیر، بدليل رو کردن به خدا، سالک واجد نور می‌شود. کسی که این نور را بدست آورده اگر بنا به وظیفه خلافت الهیه که به اقتضای

مقامش بر دوشش مینهند، این نور را بسوی ماسوی بتاباند و خرجش کند، در حال إعمال ولایت است. این نور از سالک بشکل علم و قدرت و رحمت و حتی عذاب بسوی ماسوی جریان می‌باید و منشأ کارهای خدایی می‌شود و ولایت الهیه نام دارد. ولی خدا کسی است که به ادن خدا در هستی او تصرف می‌کند و نور خدا را می‌تاباند، یا نور خدا از مجرای فیض او تابش می‌کند. پس ولایت الهیه، نور خداست که در قوس نزول قرار گرفته و به کسی تمیلک شده و منشاً تصرف و هدایت و رحمت و حتی عذاب در هستی می‌شود. هر مؤمنی بر حسب درجه ایمانش بهره‌ای از این ولایت الهیه را داراست. به همین دلیل اراده و دعايش در ظاهر و باطن هستی اثر می‌کند و فعل الله را جاری می‌سازد. حتی نظر و توجه مؤمن، برکت، و موجب تعالی و توفیق یا خذلان است. بالاخره خذلان هم از افعال خداست که باید یا مستقیما یا توسط فرشتگان یا توسط اولیاءش جریان باید.

ولایت، قدرت و فاعلیت در مقام خلافت الهیه است. وقتی کوثر تعبیری از همین ولایت بود، شامل برکت نسل و شفاعت و هدایت خاصه که شیعیان از آن برخوردارند نیز می‌شود.

فَصَلْ لِرَبَّكَ وَ انْحِرْ (۲)

پس (به شکرانه این خیر کثیر) برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن. "صلات" در لغت مطلق ستایش است اما در شرع اسلام، این لفظ انصراف حقیقی پیدا کرده به عبادت خاصی که شامل قیام و رکوع و سجود و قعود است. یعنی حقیقت شرعیه پیدا کرده است.

"نحر" قربانی کردن شتر است. اینجا شتر موضوعیت ندارد و مطلق قربانی کردن مراد است. قربانی کردن عبارتست از ذبح حیوانی از دارایی شخصی برای اطعام مردم بخصوص فقیران. قربانی سنت موگد اسلام است و برکات مادی و معنوی بسیاری دارد و بخصوص در روایات موجب ثروت و محافظت دانسته شده.

به نظر میاید غیر از جنبه اطعامی که در آن هست خود خون‌ریختن هم موضوعیت دارد چنانکه در روایات به آن تصریح شده، مثلا هست که "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِرَاقَةَ الدَّمَاءِ وَ إِطْعَامَ الظَّعَامِ".

این سنت از زمان هابیل و قabil مستقر بوده، چنانکه خدا از ایشان خواست قربانی کنند و قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قabil را رد کرد و گفت: خدا تنها از متّقین میپذیرد (مائده: ۲۷).

در اخبار هست در آن زمان، قربانی را کشته و بر سنگی میگذاشتند و ملاک قبولی آن این بوده که آذربخشی آن را میسوزاند. یعنی اطعامی در کار نبوده و تنها جنبه خون‌ریختن و به خدا پیشکش نمودن مدد نظر بوده.

در هر حال از روایات سه بحث قربانی و اطعام و انفاق بر میاید که خرید گوشت و تقسیم میان فقرا، اثر خرید گوشت و غذایی با آن درست کردن و اطعام کردن با آن غذا را ندارد و همه اینها اثر قربانی کردن و اطعام کردن با آن را ندارند. یعنی هم در قربانی کردن و هم در وقت گذاشتن و غذایی را برای انفاق درست کردن، التفاتی است که در دیگر چیزها نیست. توجه بفرمایید!

اینکه بعد از نماز، قربانی را آورده، بعضیها گفته‌اند نماز عید قربان و قربانی آنروز مراد است که البته این حرف، تضییق بی‌وجهه دایرہ معناست.

نکته دیگر اینکه نماز برای خالق و نحر عمدتا برای مخلوق است؛ در کنار هم آوردن این دو تکمیل همان دو وجه اساس دین است که کراراً به آن تذکر داده ایم یعنی توجه به حق و محبت به خلق.

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

همانا دشمن تو ابتر است.
"شانی" یعنی دشمن پاکار، یعنی کسی که دشمنی در او ریشه دارد و از دشمنی دست بردار نیست.

"ابتر" هم یعنی بی خیر و بی برکت. آنها که ابتر را مقطوع النسل دانسته‌اند که یکی از مصاديق بی برکتی است، برای حفظ ارتباط صدر و ذیل سوره باید کوثر را وجود مقدس فاطمه(س) معنا کرده باشند، اما اکثراً - بخصوص عامه - از این معنا طفره رفته‌اند.

نخستین فرزند محمد(ص) از خدیجه قاسم نام داشت. لذا کیه آنحضرت ابوالقاسم است. قاسم در دوسالگی به رحمت خدا رفت. سپس به ترتیب زینب و رقیه و امّ کلثوم و فاطمه متولد شدند. زینب همسر ابوالعاصر بن ربيع شد و وقتی محمد(ص) به پیامبری مبعوث شد به وی ایمان نیاورد. حتی شوهرش در جنگ بدر به جنگ پیامبر آمد و اسیر گشت و زینب فدیه او را برای پیامبر(ص) فرستاد و او را بسوی خود در مکه خواند. زینب و شوهرش سال ششم هجری ایمان آورند و زینب سال هشتم مرحوم شد. رقیه، نخست به همسری عتبه بن ابوله布 درآمد اما وقتی محمد(ص) مدعی نبوت گشت، پسر ابوله布 او را طلاق داد و عثمان او را به زنی گرفت. رقیه سال دوم هجرت در مدینه درگذشت و در بقیع مدفون شد. امّ کلثوم سومین دختر پیامبر، نخست همسر عتبه بن ابوله布 شد اما پس از اینکه این پسر ابوله布 نیز مانند برادرش پس از بعثت او را طلاق داد، همچنان سالها مطلقه ماند تا اینکه پس از جنگ بدر در حالیکه رقیه مرده بود، این بار او همسر عثمان شد. دختر چهارم پیامبر فاطمة نام داشت که حوالی بعثت بدنیا آمد. او بعداً در مدینه به همسری علی بن ابیطالب(ع) درآمد و نسل پیامبر از طریق او منتشر گشت. پس از بعثت بود که آخرین فرزند خدیجه یعنی طاهر متولد شد. کمی بعد وقتی طاهر از دنیا رفت، دشمنانِ بدخواه گفتند او را واگذارید که نسلی از او نخواهد ماند و اندیشه‌اش دنباله‌رو نخواهد داشت. پیامبر از زنان دیگری که بعد از خدیجه گرفت صاحب فرزند نشد جز ابراهیم که از ماریه بدنیا آمد و آن هم کمی بعد مرد. کفار بر مبنای تفکر جاهلی خود، کسی را قوی و با دنباله میدانستند که پسرانی قدرتمند داشته باشد و حتی ادامه نسل از دختر را عرفاً قبول نداشتند و دختر را تابع شوهرش میدانستند. فکر نمیکردند از زهrai اطهر چنین نسل پررونقی در اقطار گیتی پراکنده گردد و کثیری از ایشان از آخیار باشند و اصولاً این نسل را منتبه به محمد(ص) نمیدانستند. غیر از این، مسلمانان متّقی در تمام گیتی، فرزندان معنوی محمد(ص) اند چنانکه خود فرمود "أنا و علیٰ أبوا هذه الامّة". من

و علی پدران این امتیم. پس، دشمنان نابود و مستهلک شدند و محمد(ص) و نسل صلبی و معنوی اش ماندند و روزی تمام گیتی را پرخواهند کرد.

از نکاتی که از مضمون این آیات برداشت میشود، انتساب به محمد(ص) است و لو از طرف مادر یا مادر پدر یا مادران اینها الی آخر. اینگونه اگر بنگریم اکثر شیعیان در ایران و عراق و سوریه و لبنان، بالاخص، و در اقطار دیگر عالم، بالاعم، و نیز کثیری از اهل سنت در حجاز و مصر و فلسطین و حتی دیگر بلاد، به رسول خدا(ص) منتب شده، از سادات اند. چون در سی و اندی طبقه در اجداد ایشان، بالاخره یک نفر از فرزندان ذکور یا اناث پیامبر بوده است. این خیر کثیر هم از مصاديق کوثر است.

از نکات جالب این آیه این است که نگفته "من شائک هو الابت" که بگوییم پدر عمرو عاص یا خود عمرو عاص مقصود بوده که روزی به پیامبر گفت یا ابا الابت! بلکه گفته "شائک هو الابت" یعنی اسم فاعل آورده است. پس هرکسی در تاریخ با پیامبر خدا(ص) دشمنی کند، ابتر و بی برکت خواهد شد. این تنبیه و اثر وضعي توهین به مقدسات است.

سوره کوثر، تذکر به ولایت الهیه است که در اثر عبودیت و یا فضل اولیه خدا اعطای میشود و منشا خیر کثیر در دنیا و آخرت و آفاق و انس است و به شکرانه اش باید عبادت کنیم و دستگیری. بقاء از آن کسانی است که به خدا منتب میگردند و مُعرضان از آستان او محکوم به زوال اند.

در روایات فریقین (در مقام تمثیل و تجسم کوثر) هست که کوثر چشمی بی منتهایی است که از سدرة المنتھی سرچشمه گرفته، پهنايش شرق و غرب را گرفته، شیرین و زلال است، هرکس از آن بیاشامد سرشار از سرور گردد و هرگز دیگر تشنه نشود. در روایات هست که خواندن این سوره موجب برکت میگردد. در کتاب کافی از رسول خدا(ص) روایتی است به این مضمون که هرکس سخاوتمند است قطراهای از کوثر در او هست.

در تفسیر برهان روایت مهمی هست که رسول خدا(ص) فرمود هرکس حوض مرا یعنی کوثر را قبول نداشته باشد خداوند او را وارد حوض من نخواهد کرد. گوییم: این، یک ملاک در تعالی است و انکار مقامات موجب حرامان از آنهاست؛ وقتی آدم چیزی را نمی‌فهمد باید در آن توقف کند تا خداوند برایش روشن کند اما اگر انکار کند، انکار موجب حرامان است. در روایات بسیاری هست که وعده‌گاه رسول خدا(ص) با امّت در آخرت در کرانه حوض کوثر است.

شیخ طوسی در امالی از آنجناب(ص) روایت کرده که فقط کسی وارد کوثر می‌شود که نقیّ القلب و صحیح النیّة باشد، مضاف بر اینکه نسبت به اوصیاء بعد از من تسليم بوده باشد. در روایت است علی(ع) منکرین ولایت را از چشمِ میراند همانگونه که ساربان شتران جَرَبَ دار را از گله شتران میراند.

نورالثقلین روایت آورده که امام صادق(ع) فرمود: منظور از کوثر شفاعت است. در خصال روایتی است که امیر مؤمنان(ع) فرمود در هر خانواده، "نجیبی" هست که آنانرا به امر ما فرابخواند و او نیز مانند ما از حق شفاعت برخوردار است و وعده ما با دوستداران ما حوض کوثر است. گوییم این "نجابت" که حضرت(ع) فرموده یک مقام معنوی است و روایت، بسیار عمیق است.

روایتی از امام صادق(ع) هست که هر که دلش برای ما بسوزد، موقع مرگ ما را می‌بینند و در اثر این دیدار آنچنان قلبش از فرح پر می‌شود که این فرح تا زمانی که بر حوض کوثر وارد شود باقی است.

روایت است که بوی عطرآگین حوض کوثر از مسافت هزار سال شنیده می‌شود. چندین روایت وارد شده که مقصود از "و انحر" بالا بردن دست تا محاذی گوش در تکبیرات نماز است و این "نحر" زینت نماز است. امیر مؤمنان(ع) فرمود این کار نشانه استکانت و تضرع است.

و گفته‌اند یعنی هرچه غیر خداست را پشت سر نهاده و بدرگاه او آمدہ‌ام.

سوره کافرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در شان نزول این سوره گفته‌اند: بت پرستان مگه که دیدند حریف پیامبر(ص) نمیشوند و دین او مخفیانه و به آرامی در مگه در حال گسترش است، با ایشان وارد مذاکره شدند و گفتند بیا با هم مصالحه کنیم: تو به بتهای ما احترام بگذار و دین خود را در تقابل با دین آباء و اجدادی ما قرار مده؛ ما هم کاری به کار شما مسلمانها نداریم هر خدایی را که دوست دارید پیرستید. لذا این سوره نازل شد و پاسخ ایشان را داد.

این سوره خط بطلانی بر مایل شدن به کافران است. یعنی میگوید مسلمانان باید در برابر کفار قاطع باشند و خط و مرز محکمی بین خود و آنها داشته باشند و مراقبت کنند که عقایدشان از دستبرد التقاط و تمایل مصون باشد.

سوره کافرون یکی از پنج سوره‌ای است که با "قل" شروع میشوند. این سوره‌ها بترتیب عبارتند از: جن، کافرون، توحید، فلق، ناس. سوره کافرون، برائت از کافران و کفر ایشان است. سالها قبل اینجانب جوان بودم و بجستجوی خدا. در وادی سیر و سلوک افتاده و بدنبال استاد بودم. گشتم و گشتم تا عاقبت به محضر پیرمردی راه یافتم. نامش امامی نجف آبادی و از شاگردان مرحوم علامه طباطبائی بود. برای عده‌ای از مریدانش تفسیر این سوره را میگفت. از وقتی من به آنها ملحق شدم تا هنگامیکه زلفم به کس دیگری گره خورد و محضر آن پیرمرد را ترک کردم حدود چهل جلسه‌ای شد. و او در تمام این جلسات که الحق پربار بود همین سوره را تفسیر میکرد و سوره تمام نمیشد. من رفتم و او هنوز تفسیر این سوره را میگفت و از آن معارف استخراج مینمود. میگفت همه معارف قرآن در این سوره جمع است. این سوره در عین چند آیه بودن، گویا یک آیه بلکه یک کلمه بیش نیست و میخواهد فریاد بنزند: **أَعُبُّدُ اللَّهَ!** یعنی فقط بنده خدا باش و گوش به حرف او بده!

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَتَقْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳)

بگوای کافران! آنچه را میپرستید من نمیپرستم. و شما هم آنچه را من میپرستم نمیپرستید. این که گفته بگو! نشان میدهد که گفتن و بر زبان آوردن در ایمان کاملاً موضوعیت دارد و ایمان امری صرفاً قلبی نیست و اظهار لازم دارد. در ذکرها هم گمان است اینگونه باشد و به زبان آوردن آنها ولو زیر لب و به اخفات، موضوعیت داشته باشد. چنانچه در همه دستورات ذکری اسلام هست که مثلا: قولوا "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى" یعنی کلمه تهلیل را بگویید تا رستگار شوید. لذا شاید اینکه برخی گفته‌اند نیتها را باید بر زبان آورد مثلاً گفت "دو رکعت نماز برای خدا میخوانم" گزاف نباشد. برای خود اینجانب مکشوف شده که باید بر زبان بیاورم و بگوییم "خدایا این کار را برای تو میکنم؛ مثلاً این تفسیر را برای تو مینویسم" و نیز در دعاها باید بر زبان آورم و بگوییم "خدایا از تو میخواهم که چنین و چنان کنی" و اینگونه گفتن، خیلی اثربخش‌تر از وقتی است که فقط از دل بگذرانم. گویی با بر زبان آوردن، چیزی در هستی ثبت و ضبط میشود و مؤثر میافتد.

یکی از نوه‌های امام خمینی(ره) برای این حقیر تعریف کرد که ایشان در خواب، استادشان آفای شاه آبادی را دیده بود. شاه آبادی گفته بود چرا برای من خیراتی نمیکنی؟ امام خمینی گفته بود من پنجاه سال است بین نماز مغرب و عشاء برای شما یک سوره توحید میخوانم. آفای شاه آبادی گفته بود زیر لب میگویی این برای شاه آبادی؟ امام گفته بود خیر! فقط به خاطر میگذرانم. شاه آبادی گفته بود برای همین به من نرسیده. البته این را که اینحقیر برای یکی از اساتیدم جناب آفای شیخ محمود امجد کرمانشاهی تعریف کردم. ایشان فرمود به نظر من ثواب اینها که امامخوانده بوده در حساب آفای شاه آبادی ثبت و بایگانی شده اما دسترسی آفای شاه آبادی به آنها منوط به بر زبان آوردن امام است. به تعبیر اینجانب یعنی الان امام خمینی میتواند بگوید خدایا ثواب همه اینها را که برای آفای شاه آبادی خوانده‌ام برسان بدستش. در هر حال در اینجا غرایی‌یی هست و عجائبی.

یکی دیگر از استادان این حقیر جناب سید فتاح هاشمی تبریزی فرمود من ماه رمضانی ختم قران برای پدر خانم میخواندم. در اثنای ماه یکبار به دلم گذشت و بر زبان آوردم آقای بروجردی(ره) هم در ثواب شریک باشد. بعد از اتمام ماه رمضان و اتمام ختم قران، یک شب پدرخانم به خواب من آمد و گفت: این ختم قران چرا مال مُشاء بود؟ یعنی چرا کس دیگری در آن شریک بود؟ من خیلی فکر کردم یادم آمد و سطهای ماه چنین حرفی از دهان من خارج شده است. پس گفتن خیلی مهم است و مثل انگشت زدن پای یک سند رسمی میماند و آغازگر خیر و شر در هستی است. مراقب باشیم بد نگوییم و از خوب گفتن کم نگذاریم.

وَ لَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) وَ لَا أَقْتُلُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵)

ونه هرگز عابد آنچه شما پرستیده اید، بوده ام. و شما هم آنچه را من میپرستم نمیپرستید. این دو آیه تقریباً تکرار دو آیه قبل است. تکرار برای تأکید است و یا بدلیل این است که پیشنهاد آن کافران تکرار شده، پس جواب قران هم باید تکرار شود. یا آنطور که برخی در شان نزول این سوره گفته اند آنها پیشنهاد دادند یکسال خدای ما را بپرست و سال بعد ما خدای تو را و بعد باز یکسال نوبت تو باشد و سال بعدش نوبت ما. لذا جوابشان را اینطور دوبار تکرار کرده تا دقیقاً ضد آنچه خواسته اند را گفته باشد.

لُكْمُ دِينِكُمْ وَ لِيَ دِينِ (۶)

و دین شما ارزانی خودتان و دین من برای خودم. معلوم میشود هر کس هر عقیده ای دارد دین است و انسان بی دین روی کره زمین نداریم. منتها جز دین توحید، مابقی دینها انسان را سعادتمند نمیکند. اصل آزادی دین هم از این آیه فهمیده میشود. منتها آزادی دین در مقام تکوین است نه تشریع، چنانکه در آیه الکرسی هم هست که "لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ"، یعنی بنای خدا این نیست که کسی را بزور مسلمان کند؛ رشد یعنی راه اسلام و غی یعنی راه باطل کاملاً در قران تبیین شده تا هر که خواست اختیاراً ایمان آورد، بتواند. هر کس هم نخواست، بگذار تا بیفت و بیند سزای

خویش. آنوقت این آیات با آیاتی که در مقام تشریع میگوید ائمۀ کفر را بکشید تعارضی ندارد. ایمان آوردن به جعل الهی طوری است که اختیاری است، برای همین ارزش دارد، اما کسی که اختیاراً ایمان نیاورد، در دنیا و آخرت بدفرجام خواهد بود و شاید مؤمنین وظیفه داشته باشند او را بکشند. پس "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ" میگوید ایمان ذاتش اختیاری است، یعنی هرکسی به اختیار خودش و با علم و آگاهی باید ایمان یا کفر را انتخاب کند و اصولاً با آمدن قرآن امکان این انتخاب فراهم شده و حجّت تمام گشته و اصلاً غیر اینکه ایمان و کفر به اختیار انسان و نه از روی جبر باشد قابل فرض نیست. اما اینطور نیست که انتخابی که میکند تبعات نداشته باشد. خیر! سرانجام ایمان آوردن بهشت و سرانجام کفر، جهنم است و شاید مؤمنان موظف باشند کافران را بکشند! چنانکه کافران نیز معمولاً مؤمنان را میکشند. متنهای مؤمنان بدستور پیامبر و کتاب آسمانی و برای دفاع از خویش یا گسترش توحید چنین میکنند و کافران برای ماندن و لذت بردن از دنیا. البته شان نزول آیه "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ" راجع به فرد مشرکی است که خودش اسلام آورد اما دو پرسش شرک را رها کرده و مسیحی شدند. یعنی حتی اگر "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ" را تشرعی معنا کنیم که خواسته دستوری به مسلمانها بدهد، باز جواز آزاد گذاشتن افراد برای انتخاب و تبلیغ کفر و شرک و ارتداد نمیشود. پس از آیه "ولکم دینکم و لیَّ دین" صلح اسلام و کفر و همزیستی آنها نتیجه گرفته نمیشود. این نتیجه گرفته میشود که "چندین چراغ دارد و بیراه میرود؛ بگذار تا بیفتند و بیند سزای خویش".

از فحوای کلام این سوره فهمیده میشود که گرچه پیامبر مامور به ارشاد و دعوت به حق بود اما انحراف و کفر همچنان خواهد بود. حتی اگر دین اسلام بر سایر ادیان غلبه کند - چنانکه وعده خدا در سوره‌های توبه و فتح و صف است که او رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام دینها غلبه کند - اما باز، هم مسیحیان و هم یهودیان و هم هواپرستان و هم متابعان شیطان و هم بت پرستان ولو بشکل مغلوب، خواهند بود. در جای دیگر هست که تا روز قیامت میان نصاری (آل عمران: ۱۱۸) و یهود (مائده: ۶۴) عداوت و بغضاء هست و از بین نمیرد. یعنی اینها تا روز قیامت باقی خواهند بود و اینطور نیست که مثلاً با ظهور امام زمان (عج) مسلمان شوند.

پس گرچه حق غلبه خواهد کرد اما کج راهه و بی راهه باقی خواهد بود و علت بقای ادیان اهل کتاب بدليل آزادی در انتخاب دین و عدم اکراه بر آن است. اینطور نیست که با ظهور مهدی(عج) و حاکمیت اسلام همه وادار به اسلام شوند. یعنی "لکم دینکم و لی دین" آنوقت هم برقرار خواهد بود.

سوره کافرون، نهی از عبودیت غیر خداست. عبودیت یعنی بندۀ کسی بودن. و بندۀ کسی بودن یعنی گوش به حرفش دادن و اطاعت کردن از فرمانش. این مرحله اول بندگی است اما بندگی به قرب نزد مولا میانجامد و قرب موجب انس با مولا و اتکال به او و آرام گرفتن در کنار اوست. که از آنها تعبیر میشود به عندیت.

آنچه این سوره را متمایز کرده، پافشاری آن بر موضع محکم دین در باب رد عبودیت جز خداست، بگونه‌ای که راه هرگونه مدارا را در این باب بسته و کافران را از هر نوع مداهنه‌ای از جانب مسلمانان مایوس مینماید.

مستحب است خواندن سوره توحید در رکعت اول و این سوره در رکعت دوم، در نمازهای نوافل و فرائض؛ و این کار آنطور که در روایات آمده موجب غفران و حسن عاقبت است. بر خواندن همین دو سوره پیش از خواب تاکید شده و آنرا موجب محافظت دانسته‌اند.

سوره نصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره پس از فتح مکّه در سال هشتم هجرت نازل شده. آنسال پیامبر(ص) با سپاهی ۵۰ هزار نفری بسوی مکّه آمد و مکّه بدون جنگ و خونریزی فتح شد. با فتح مکّه که فتح الفتوح غزوات پیامبر(ص) بود، بنیان شرک در جزیره‌العرب نابود گشت و کعبه از لوث بتان پاک گشت و اسلام برای همیشه استقرار یافت. فتح مکّه آغاز اسلام آوردن قبائل عرب بود و فوج فوج برای بیعت با پیامبر(ص) به مدینه می‌آمدند و تا پایان عمر ایشان در سال دهم هجری، تقریباً همه مردم جزیره‌العرب مسلمان شده بودند.

**إِذَا جَاءَ نَصْرٌ اللَّهُ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَذْهَلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفَوْجًا (۲)
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ...**

چون یاری خدا و فتح آمد؛ و چون مردم را دیدی که فوج فوج در دین خدا داخل می‌شوند؛ پس تسبیح کن پروردگار خود را به ستایش کردن.

توجه کنید که نصر و فتح را در این آیات به خدا نسبت داده یعنی به صرف آبزار و تجهیزات و نفرات نمی‌شود پیروز شد؛ اذن الهی هم لازم است.

قرآن می‌فرماید چه بسیار گروهی کم بر گروهی بی‌شمار غلبه کرده به اذن خدا (بقره: ۲۴۹). قرآن می‌فرماید بیست نفر اگر مقاومت کنند بر دویست نفر پیروز می‌شوند (انفال: ۶۵).

منتها نصرت خدا کی می‌اید؟ وقتی مؤمنین دین خدا را نصرت کنند: إن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرُكُمْ وَيُثَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ (محمد: ۷). در واقعه فتح مکّه و پس از آن، مردم دسته دسته داخل دین شدند. قبلش نفر به نفر وارد می‌شدند و بعد از فتح مکّه قبیله به قبیله. می‌گوید به شکرانه این نصرت تسبیح کن خدا را بآحمد.

عبارت "سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ" نشان میدهد که حمد، نوعی تسبیح است. راجع به تسبیح به معنای عام پیشتر هم معروض داشتیم که به معنای مطلق عبادت و توجه به پروردگار است و تسبیح بگو! یعنی توجه کن به خدا! و با این توجه بسوی او رهسپار شو! اصل واژه تسبیح، شنا کردن مدام ماهی و بسوی هدفی رفتن است. تسبیح ما نیز سلوک ما بسوی درگاه خداوند است. پس سلوک و سیر الى الله، حقیقت و باطن تسبیح کردن است.

در این بین، خداوند الفاظی را جعل و تشریع کرده که حین یادکردن او یعنی تسبیح کردن او، اسباب لسان و ذهن و روح ما باشند بطوریکه زبان به آن الفاظ ناطق و ذهن در معنای آنها متتمرکز و روح در حقیقت آنها واله باشند. از جمله این اسماء تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح (به معنای خاص) اند. یعنی الله اکبر و لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله. که به آنها تسبیحات اربعه گویند یعنی هرکدام از اینها وسیله تسبیح (به معنای عام) یا یادکردن حق است.

الله اکبر یعنی خدا بزرگتر از آن است که به وصف درآید. لا اله الا الله یعنی هیچ معبدی جز او نیست و من فقط بنده او هستم. سبحان الله یعنی خدا از هر نقصی پاک و مبراست. همه اینها مصدق و طریق تسبیح گفتن به معنای عام یعنی خدا را یاد کردن است. الحمد لله هم که در اینجا گفته بوسیله آن تسبیح بگو و خدا را یاد کن، یعنی بگو این نعمت مثل همه نعمتها مال خدادست و خدا به ما داده و ما از او متشرکریم.

پس عبارت الحمد لله که در سوره حمد آغازگر قرآن است و در سوره یونس (آیه ۱۰) آخرین کلام اهل بهشت دانسته شده، انتساب همه کمالات است بخدا. وقتی همه کمالات و بالتبیع اینها که در برابر ماست و ما را به حمد کشانده، از او بود، خود بخود در برابرش تعظیم میکنیم و راکع و ساجد میشویم و از او تشکر مینماییم.

پس نتیجه تحمید، تعظیم و تسلیم و تشکر است. سبحان ربی العظیم و بحمدہ که ذکر رکوع نماز است یعنی عبادت میکنم پروردگار بزرگم را و او را حمد مینمایم یعنی میستایم یعنی اقرار میکنم که همه کمالات از اوست. یعنی هرجا در هستی کسی کمالی را اظهار کرده، کمال خدا را دارد مینمایند و اظهار میکند.

و هر وقت چیزی یا کسی، کمال خدا را نشان داد، اسم و آیت خدا می‌شود. پس، تمام مخلوقات اسماء و آیات تکوینی خدا هستند و در حال نشان دادن خدا. به دریا بنگرم دریا تو بینم، به صحرای بنگرم صحرای تو بینم. حقیقت تحمید دیدن خدا در ماسواست. همانطور که حقیقت تکبیر شهد اعلای خدا از ماسواست. سبحان الله هم یعنی خداوند از نقصان پاک و منزه است.

تسبیح گفتن موجودات که در جاهای زیادی از قرآن آمده افتخار ایشان به خداست و صدا زدن مدام ایشان، خداوند را. و رو به سوی او داشتن و او را به کمال و بینقصی ستودن و فیوضات خواستن.

به آیات این سوره برگردیم: میفرماید وقتی پیروزی آمد و دیدی خدا پیروزت کرده و مردم دسته دسته اسلام می‌آورند، خدا را یاد کن و همه را از خدا بدان. مبادا به خودت نسبت دهی! مبادا غبار غرور بر دلت بنشینند. البته شکر کردن هم در دل حمد نهفته است اما مقصد اولیه از حمد، شکر نیست. شکر یعنی ممنونم که این را به من دادی! و حمد یعنی هرچه داده شده را خدا داده و بس. یعنی در شکر التفاتی به خود و سدّ فقر خود هست اما در حمد نیست. حمد واله شدن در خداست به همین دلیل حمد، تسبیح است.

... وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَابًا (۳)

و از او طلب غفران کن که او تواب است.

"غفران" معنای عمیقی دارد. ریشه غَفَرَ بر بخشودن به معنای گذشت و چشم پوشی بر خطا دلالت دارد. توجه کنید وقتی شما کسی را میبخشید حالت دل شما نسبت به او از غضب به رحمت تغییر میکند. در حالت غضب شما تبیه و توبیخ او را میخواستید و در حالت رحمت، شما میخواهید او غرق در رحمت باشد گویی اصلاً خطای نسبت به شما مرتکب نشده. خداوند در چند جای قرآن از ما میخواهد که خطاکاران را ببخشیم: و إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (تابان: ۱۴) و اگر عفو کنید و چشم پوشید و ببخشاید، خدا هم نسبت به شما غفور و رحیم خواهد بود. عفو، ترک عقاب طرف است و صفح به روی او

نياوردن و تغيير ندادن رفتار با او و غفران، در دل از او گذشتن و او را دوست داشتن. تغييري که با غفران رخ ميدهد اين است که بعض طرف از دل ميرود و عشق ورزیدن نسبت به او آغاز ميشود. پس غفران خلاصتا، شمول رحمت است، آنهم رحمت خاص. برای همين خيلي جاها در قرآن صفت غفور قرين رحيم آمده است.

طلب غفران از خدا که معنai "استغفار" است عبارتست از اينکه از او بخواهيم ما را ببخشد و شامل رحمت خاص خويش کند. اين رحمت خاص همان صلوات است که خدا فرموده: **هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** (احزاب: ٤٣). يعني اوست که به همراه فرشتگانش بر شما صلوات ميفرستد تا از ظلمات به نور خارج تان کند. نتيجه غفران هم خروج از ظلمات به نور است.

آدم باید دائم استغفار کند. چرا؟ چون در ظلمات نفس و طبيعت و بعد از خدا، گير افتاده. خصلت هبوط، پرت شدن به درءه تاريخي هاست و با كثري استغفار، آدم اندک به جايگاه خود باز خواهد گشت. پس استغفار دليليش هميشه گناه نيسit، خود گناه ناشي از ظلمت بعد است. ممکن است کسی گناه كبire و صغire نکند اما باز استغفار مدام لازم است تا از ظلمات هر مرحله نجات دهند و شامل رحمت مرحله‌اي بالاتر کنند.

پس استغفار درخواست از حضرت حق است که رحمت خاصش را شامل حال آدم کند تا آدم از اينجايي که هست يك درجه بالاتر برود. استغفار طلب نور از خداست.

استغفار در اصل يك دعاست و روی ديگر سكه صلوات است. در صلوات هم از خدا ميخواهيم که پيامبر(ص) را و آلس را که ما نيز به تعيير روايات جزء آنیم، عرق در نور و سرور و توفيق کند. منتهها از حيت ادب رفته ايم پشت سر معلم قايم شده ايم که به همانه خوبيهای او بدی‌های ما را لاحاظ نکنند و همگی تعاليٰ پيدا کنیم. مثل عبارت "السلام علينا و على عباد الله الصالحين" در سلام نماز که خود را داخل عباد صالح و مشمول سلام ميکنیم.

از اين آيات برميابيد که وقتی نصر و پیروزی رسيد، به شکرانه‌اش باید استغفار کرد. استغفار خودش وقتی مستجاب شود موجب نصر و پیروزی بيشتر خواهد شد.

افراد صالح که به قدرت ميرسند مغدور و غافل نميشوند، بلکه اهل عبادت ميشوند.

استغفار چون وجود انسان را یک درجه بالا می‌اورد، روزی‌های مادی و معنوی او را بیشتر می‌کند. لذا در روایات متواتر است که هر کس روزی‌اش تنگ شد زیاد استغفار کند. در قرآن هم هست: استغفار کنید و سپس توبه کنید تا آسمان بر شما بیارد(هود:۵۲). در اینجا هم می‌گوید: ای پیامبر! - که البته به در گفته که دیوار هم بشنود، یعنی خطاب با ما هم هست - لذا: ای مردم، استغفار کنید که خدا تواب است. تواب یعنی بسیار توبه پذیر. یعنی استغفار شما را روز می‌پزیرد و بسوی شما برگشته - توبه در اصل یعنی بازگشت - و شما را در بغل می‌گیرد و غرق در نور وصال می‌سازد.

سوره نصر روشن کرده که هر خیر و خوبی که به شما میرسد از خداست و خواسته لحظات نصرت و فتح را مغتنم شمرده، حمد و استغفار و عبادت کنیم تا نعمت برای ما ثبت شود و مستعد نعمت بعدی گردیم. پیامبر(ص) که مگه را فتح کرد وارد کعبه شد. بتها را یکی یکی می‌شکست و می‌گفت "جاء الحق و زهد الباطل إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهْوًا" یعنی حق آمد و باطل که رفتني است رفت. سپس به مردم مگه گفت: ای مردم مگه، از من چیزی بخواهید! گفتند می‌خواهیم که ما را ببخشی. ما با تو و مسلمانان بدی بسیار کردیم بخصوص وقتی در مگه بودید. اشک در چشمان پیامبر حلقه زد و گفت شما را هم اکنون بخشیدم همانطور که یوسف برادرانش را بخشید. عده‌ای از یاران پیامبر در آنروز شعار داده بودند که "الیوم یوم الملهمة". یعنی امروز روز تلافی است، اما پیامبر(ص) فرمود خیر! "الیوم یوم المرحمة". یعنی امروز روز بخشش است.

در برخی روایات هست که این آخرین سوره کاملی بود که بر رسول خدا(ص) نازل شد. گوییم یعنی اگر بعد از آن آیاتی نازل شده، تتمیم سوره‌های دیگر بوده و سوره کاملی نبوده. البته در برخی روایات هست که این سوره در حجۃ‌الوداع یعنی سال دهم هجری نازل شد در وقتی که پیامبر(ص) و مسلمانان در منا بودند. پیامبر(ص) که این سوره را دریافت کرد فرمود این سوره خبر مرگ مرا هم در خود دارد پس مسلمانان را در مسجد خیف جمع کرد و خطبه‌ای

خواند. از جاهایی که فرمود من میروم و دو چیز در میان شما بیادگار میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترتم، همینجا در مسجد خیف و پس از نزول این سوره بود.

در روایات به خواندن این سوره در نمازهای واجب و مستحب توصیه شده و آنرا موجب غلبه و ظفر بر دشمنان دین دانسته‌اند.

روایت است که پیامبر(ص) اواخر عمرش با استناد به این سوره بسیار میگفت "سبحان الله و بحمده، استغفر الله". در حال قیام و قعود و ملاقات با مردم پیوسته دهانش به این ذکر تر بود.

چنین بود تا به ملاقات خدا شتافت.

سورة مسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره مسد بنامهای تبت و ابی لهب نیز معروف است. با اینکه بنای قرآن است که هیچ نامی از یاران و دشمنان پیامبرانش نبرد؛ مسد تنها سوره‌ای است که نام یکی از دشمنان پیامبر(ص) به صراحة در آن ذکر شده است. این سوره نفرینی است بر ابو لهب و همسرش. پیامبر(ص) غیر از حمزه و ابی طالب و عباس، عمومی دیگری هم داشت بنام ابو لهب. ابو لهب در اصل نامش عبدالعزی و پسر ناخلف عبدالملک و اتفاقاً عمومی تنی پیامبر(ص) بود. دو پسرش عتبه و عتبه نیز هر دو، داماد پیامبر بودند. زن ابو لهب نیز ام جمیل خواهر ابوسفیان و عمهٔ معاویه بود. ابو لهب از ثروتمندان قریش بود و در دشمنی با پیامبر(ص) از هیچ کوششی فروگذار نکرد. هنگامیکه محمد(ص) دعوتش را طبق آیه "أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ" میخواست علنی کند، یک میهمانی ترتیب داد و همهٔ ایشان را به منزل خویش دعوت کرد و به اسلام دعوتشان کرد. در این بین ابو لهب بسیار خشمگین شده و فریاد زد: **تَبَّ لَكَ!** یعنی مرگ بر تو! آیا ما را برای شنیدن این مهملات در اینجا جمع کرده‌ای؟! کمی بعد جواب نفرینی که کرد، از جانب خدا با این آیات نازل شد که هم نفرینی بر او بود و هم از آینده خبر میداد. از این زمان ابو لهب در سراسری نزول افتاد و عزّتش را از دست داد و در بدختی مُرد و حتی کسی به دفن او همت نگماشت تا جسدش متعفن گشت. بیشترین آزار را پیامبر(ص) در عمرش از جانب ابو لهب کشید. در اخبار هست که هر کجا میرفت تا دین را تبلیغ کند، ابو لهب از عقب ایشان روان میشد و به همه میگفت به حرفاهای این مرد که برادرزاده من است گوش ندهید، چون او دیوانه است و ما مشغول مداوای او هستیم.

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَّ قَبَ (۱)

بریده باد دو دست ابولهب و مرده باد او.

بریده باد دو دستش یعنی همه قدرتش محو باد! گُنیه ابولهب را بخاطر سرخی گونه یا تندمازاج بودنش به او داده بودند. از حین انشاء این نفرین تا مرگ ابولهب بیش از ده سال زمان گذشت. ده سال برای ما که عجولیم زیاد است اما برای هستی یک لحظه است.

روایت است از حینی که خدا به موسی(ع) که دعا کرده بود خدا او و بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات دهد و خدا فرموده بود "قَدْ أَجِيبَ ذَعَوْتُكُمْ" (یونس: ۸۹) یعنی دعای شما را مستجاب کردم، تا آیه بعدی که غرق شدن فرعون است، یعنی "وَ جَآوَزْنَا بِنَنِي اسرائیل الْبَحْر" (یونس: ۹۰) چهل سال طول کشید.

گرچه پایان کار ابولهب به درازا کشید اما آمدن یک سوره در لعن او و ورد زبانها شدن آن، او را در مدتی کوتاه خُرد و خانهنشین کرد؛ این قضیه بقیه اشراف را در دشمنی با پیامبر(ص) محناط کرد و باعث شد کمی پا پس بکشند و مراقب باشند.

مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ (۲)

مالش و آنچه جمع کرده بدردش نخورد.

یعنی مال و منالش به او آرامش ندهد. چون غایت اندوخته‌های دنیا برای تحصیل آرامش است و بس. "مَا كَسَبَ" عامتر از "مال" است و شامل موقعیت اجتماعی و آبرو و خانواده و دوستان فرد هم میشود. بعضی مال زیادی ندارند اما مَا كَسَبَشان بسیار است، بعضی هم فقط مال دارند و هیچ چیز دیگر ندارند. خداوند او را نفرین کرد و او اندک اندک هم مالش را از دست داد و هم ریاستش را. در برابر قهر خدا نه ثروت بدرد میخورد نه هیچ چیز دیگر. توجه کنید که ابولهب فقیر و بی‌چیز نشد، بی‌همه‌چیز شد. خیلی از انسانها بخصوص آنها که به مقدسات توهین میکنند به این نفرین دچار میشوند. یعنی مصدق "مَا أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ" میشوند.

سَيِّصلِي نَارًا ذَاتَ لَهٌ (۳)

بزودی در آتشی پر زبانه‌انداخته خواهد شد.
اشرافیت دنیا تحفیر آخرت را در پی دارد. زی پیامبر(ص) بندگی و تواضع بود. هر کس از این زی بیرون شود از اشرف و مُترفین است.

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَالَةُ الْحَطَبِ (٤) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَسَدٍ (٥)

و زنش حماله‌الخطب است. در گردنش طنابی از لیف خرماست.

"حمله‌الخطب" یعنی کسی که خار و هیزم جمع میکند. گویند با اینکه از اشرف بود اما کینه‌ای که نسبت به محمد(ص) داشت و ادارش میکرد شبها از خرابه‌های مکه خار جمع کند و جلوی در خانه محمد(ص) تلنبار کند تا وقتی ایشان میخواهد از خانه خارج شود اذیت شود.

و گفته‌اند آتش‌بیار دشمنی با پیامبر(ص) بود و ایشان را بسیار دشنام میداد و همه را علیه ایشان تحریک میکرد: میان دو کس جنگ چون آتش است؛ سخن‌چین بدخت هیزم کش است.

و گفته‌اند گرچه ثروتمند بوده اما از بخل اینکه به هیزم‌کش پولی ندهد، خودش هیزم میکشیده و بر پشت میکرده و به منزل میاورده.

در هر حال "مسد"، همان طناب زخت و نازیابی است که هیزم‌کش‌ها هیزم را با آن میبندند. گویا کاری که میکرده برای ابد و بال گردنش شده و همانطور محشور خواهد بود.

در اخبار هست یکبار این زن گردنبندش را داده تا در ازیش کسی برود و پیامبر (ص) را تحقیر کند. گویا به همین دلیل گردنبندی از ذلت تا ابد خواهد کشید.

در قرآن چهار جور خانواده ترسیم شده: خانواده علی(ع) در سوره انسان، خانواده فرعون در سوره قصص، خانواده لوط در سوره عنکبوت، و خانواده ابولهب در این سوره. در این خانواده‌ها به ترتیب هر دو یا تنها یکی از زوجین مؤمن‌اند یا هر دو کافرند.

سوره مسد برایت از دشمنان دین را در دل مؤمنان زنده نگه میدارد. از سوی دیگر این سوره نهی از کینه و دشمنی با مردان خدا و از حد گذراندن در این امر است؛ چه بسا آدمی را به نفرین ابدی دچار کند. بنای اسلام بر ضوابط است نه روابط، لذا حتی عمومی پیامبر(ص)، اگر راه غلط برود و مستحق لعن شود، خدا لعنتش میکند. مثال دیگر برای این امر، پسر نوح و زن لوط و پدر ابراهیم است.

سوره توحید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره توحید که با نام إخلاص نیز شناخته میشود از پراجرترين سوره های قرآن و آنطور که در بسیاری روایات آمده به منزله ثلث قرآن است و مداومت بر خواندن آن آدم را موحد میکند. در روایات مختلف هست که مداومت بر این سوره برای حصول توحید، تلقین تقوی، جمعیت خاطر، القاء یقین، و معیت با خدا کارساز است. علاوه بر این، این سوره موجب محافظت انسان است. این سوره در پاسخ به درخواست مشرکین یا اهل کتاب که از پیامبر(ص) میخواستند پروردگارش را برای شان وصف کند، نازل شده است.

از این سوره به شناسنامه خدا تعبیر کرده اند که میگوید: خداوند، پدر و مادر و فرزند و شبیه و نظیر ندارد.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱)

بگو او خدای یکتاست.

"هو" در عربی ضمیر اشاره سوم شخص است، اما در امثال این آیات به معنی "او" نیست بلکه از هر معنایی که تصور کنید آشرف و اعلاست؛ چون برای اشاره به ذات غیر قابل وصف خدا بکار میرود. "هو" است که الله است و رحمن است و رحیم است و غیره. یعنی نزدیکترین لفظ به خود خدا "هو" است.

"الله" اسم جامع صفات است برای این "هو" یعنی خود خدا.

خدا در فارسی دقیقاً معنای هو میدهد چون خدا یعنی خود آآ" یا خود "او".

شروع سوره با "قُل" است یعنی بگو! چند صفحه قبل در تفسیر سوره کافرون معرض داشتیم که دین اسلام بر همین گفتن و شنیدنها بنا شده. اصلاً هستی در جهان بر گفتن و شدن طبق آن گفته بنا شده است: خدا "میگوید" باش؛ پس میشود. توجه بفرمایید! خدا هم به ما دستور میدهد که بگوییم "هو الله احد ..." تا موحد شویم. یا بگوییم "لا اله الا الله" تا رستگار شویم.

البته گفتن فقط با زبان نیست، با همه وجود است. در سوره کافرون مطالب دیگری هم راجع به بر زبان آوردن کلمات و قدرت آنها هست که در اینجا تکرار نمیشود و هر که خواست به آنجا رجوع کند.

به تفسیر سوره بازگردیم: بگو خدا - که نامش در اسلام، الله است - احد است. "احد" یعنی یکتا. توجه بفرمایید که یکتا غیر از یکی است. یکی، وحدت عددی را میرساند و یکتا، وحدت در وجود را. یعنی دُرْدانه و یگانه هستی وجود، اوست.

اصولاً وقتی خدا بینهایت بود، نمیتواند دوتا باشد، چون دومی، اولی را محدود میکند. پس خدا وجود واحد و یکتا و واسع است و همه، از هست او هستی یافته‌اند و فرض وجودی جز وجود او ممتنع است مگر اینکه لفظ وجود را صرفاً در ذهن دو تا فرض و اینگونه تقسیم کنیم و بگوییم وجود دو تاست: وجود خالق وجود مخلوق. اما اگر مرادمان وجود حقیقی خارجی باشد، فرض دوئیت در آن تحدید در ذات خدا و ممتنع است. پس احادیث، یکتائی و بی‌مانندی است. خود خدا هم فرموده: "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" یعنی او را همانند نیست. علامه طباطبایی که استاد تنی چند از استادی این حقیر بوده فرموده آیه فوق محکمترین آیه کتاب خداست. برای همین گفته‌اند وحدت خداوند وحدت عددی نیست که مثلاً میشده دو تا خدا باشد اما حالا یکی هست، بلکه واحد حقه است، یعنی فرض دوئیت در آن راه ندارد و نامتناهی است. یعنی حد و کیفیت و جزء و ماهیت ندارد.

خداوند در مقام احادیث حتی صفت ندارد و صفات در ذات او مُندَك و فانی‌اند. اما این خدای بی‌صفت، یا "هو"، اسمی به نام "الله" برای خود برگزیده - الله به تعبیر امام رضا(ع) یعنی کسی که "وَلَهُ الْخَالقُ فِي مَعْرِفَتِهِ" یعنی خلق در او واله و حیران‌اند - و حدوداً دویست صفت

در قرآن به خود نسبت داده که هشتاد و اندی از آنها به شکل اسماء الحسنی کاملاً ممتاز شده‌اند. و خدا در تمام این صفات نیز بی‌همتاست یعنی عالم واقعی فقط اوست و هر که عالم نامیده می‌شود یا دروغ است یا علمش نمی‌ازیم علم خداست. مضاف بر اینکه علمش موقتی است؛ پیر که شد چرخت می‌شود. پس تنها عالم واقعی که علمش صفت مدام و بی‌متنه است، خداست. بی‌همتایی او در این صفات، واحدیّت اوست و بی‌همتایی او در ذاتش، احادیّت او. یعنی او که خود را الله نامیده، احد و یکتاست و البته صمد است، رحمان است، رحیم است، و غیره و در عین واجدیت این صفات، در صفات خود واحد و یکتاست و شریک ندارد.

الله الصَّمَدُ (۲)

خدا صمد است.

"صمد" در لغت یعنی کسی که همه در همه چیز نیازمند اویند. به تعبیر امام جواد(ع) "السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ"، لازمه این مطلب بی‌نیازی او از همه است. پس ترجمه صمد به بی‌نیاز از اینجا آمده.

الف و لام در "الصمد" نیز برای حصر است، یعنی تنها صمد اوست. پس از غیر او خواستن، لغه است چون یا، ندارد که بددهد؛ یا بخیل است؛ یا بدخواه است؛ یا اگر بددهد خودش لنگ می‌یماند.

امام صادق(ع) می‌فرمایند اهلش را پیدا نمی‌کنم و الا از کلمه صمد برایش همه معارف اسلام را استخراج می‌کردم.

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوْلَدْ (۳)

نزایده و زاییده نشده.

زاییده نشدن از لوازم صمد بودن اوست و الا نیازمند والد بود. و اگر می‌زایید، شریک و همتایی پیدا می‌کرد و دیگر احد نبود.

وَلَمْ يُكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ (۴)

و هیچ کس همتای او نیست.

کفو به معنای همتا و همطراز است. احادیث و احادیث خدا، یکتایی و بی‌مانندی او را اقتضاء می‌کنند. پس این سوره تماماً به مقام احادیث و احادیث حق دلالت دارد و به همین دلیل توحید نامیده شده است.

سوره توحید، شعار موّحدین و ورد زبان عارفین و معشوق مؤمنین است. هر کس بر خواندن آن مداومت کند برکات بسیار یابد.

در روایات بسیار توصیه شده که این سوره لااقل در یکی از رکعات تمام نمازهای واجب خوانده شود. همچنین خواندن سه بار این سوره که به منزله ختم قرآن است جزء تعقیبات نماز است. در روایات این سوره، سوره امیر مؤمنان (ع) دانسته شده.

اگر کسی بخواهد بخشی از قرآن را ذکر خویش قرار دهد، طبق روایات متواتر و سنت قطعیه، این سوره و سوره قدر بهترین انتخاب و مورد توصیه‌اند، سپس آیت‌الکرسی و سپس حمد و سپس معوذتين و سپس دیگر بخشها.

روایت است که عقیب نماز صبح یازده بار توحید بخوانید تا در آنروز از معصیت ایمن باشد.

روایت است در قبرستان یازده بار سوره توحید بخوانید تا بعد آن مردگان ثواب ببرید.

وقتی سعد بن معاذ صحابی پیامبر(ص) رحلت کرد، پیامبر(ص) دید که فرشتگان زیادی برای تشییع جنازه او آمده‌اند، سبب را پرسید، گفتند سعد می‌خواهید و مینشست و راه میرفت و سواره بود، در حالیکه دائم این سوره را می‌خواند.

پیامبر(ص) به کسی که از فقر گله داشت فرمود: هرگاه وارد خانه خود می‌شوی گرچه کسی در آن نباشد سلام کن و سوره توحید بخوان. آن مرد چنین کرد و غنی شد.

از امام باقر(ع) روایت است که احد و واحد هر دو به یک معنی و به معنی متفاوت و یکتا و بی‌مانند هستند.

سوره فلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره و سوره بعدیش که سوره ناس است به عنوان تعویذ نازل شده‌اند. لذا آنها را مُعَوَّذَتَین مینامند یعنی دو عوذ. عوذ کلامی است که انسان بر زبان می‌آورد یا مینویسد و با خود حمل میکند یا جایی میگذارد تا از شر و آفتی در امان باشد.

سنت عرب بود که نزد دعانویسان میرفتند تا آنها برایشان تعویذ بنویسند و با همراه داشتن آن تعویذ احساس امنیت کنند.

دعانویسان مدعی دو کار اصلی بودند یکی اطلاع از مغایبات یعنی گذشته و آینده افراد و گیر کارشان؛ نام این کار کهانت است. دوم، قدرت حل مشکل آنها از طریق نوشتن دعا و عوذ یا باطل کردن طلسم، نام این کار سحر است. البته بالتبیّع، دعانویسان بدکردار قادر به سوء استفاده از این علم و قدرت و اذیت کردن دیگران و سحر کردن آنها هم بودند. بعضی دعانویسان بیشتر در کهانت متبّح بودند و برخی در سحر و بعضی در هر دو. در هر حال دعانویسان واقعی همه این کارها را به کمک اجته انجام میدادند.

البته عده زیادی هم بودند که توانایی هیچ کدام از این کارها را نداشتند و تنها هنر آنها قبولاندن خود به کسی بود که به آنها مراجعه میکرد بگونه‌ای که او را صاحب علم و قدرت بداند. اینها هم قادر به حل مشکلات افراد از طریق وابسته کردن آنها به خود و تلقینات مثبت به ایشان بودند، درست مثل کاری که مشاوران و درمانگران انجام میدهند.

پس در آن زمان و پس از آن تا زمان ما، هم دعانویس واقعی بوده و هم کسی که بدروغ مدعی دعانویسی است. و البته تعداد این دسته دوم همیشه بسیار بیشتر از دسته اول بوده. این گروه دوم خطرناکتر هم هستند. چرا؟ چون اینها حقیقتاً چیزی ندارند، لذا همّتشان مصروف نمایش خود و جذب مردم و مرید کردن ایشان میشود. بسیار جذاب و سیاس و خودشیفته‌اند و نجات پیدا کردن از دستشان مشکل است و عنایت الهی میطلبند.

در هر حال رسول خدا(ص) از همان آغاز بعثت، استعاذه به کاهنان و ساحران و مراجعه به ایشان را کفر و شرک دانستند و مسلمین را بشدت از آن نهی فرمودند و برای مدعیان این امور در جامعه اسلامی مجازات سختی در نظر گرفتند. روایات زیادی در این مورد از شخص رسول اکرم(ص) و اوصیاء ایشان(ع) صادر شده و در جوامع روایی و کتب فقهی موجود است. در عوض، رسول خدا(ص) به آیات و سوره‌هایی از قرآن یا به بعضی اسماء الله یا دعاها بی استعاذه می‌جستند و آنرا به عنوان حرز و عوزه توصیه می‌کردند بطوريکه روایات زیادی در این زمینه در دست است.

اما با نزول این دو سوره، رسول خدا(ص) همه آنها را وانجهاده و فرمودند این دو سوره برای تعویذ آمده و برای این مقصود کافی و وافی است. لذا پس از نزول معوذین، چیز دیگری را عوذه خود قرار ندادند.

متأسفانه در جامعه امروز، جاهلیت به شکلی مدرن و با رنگ و لعابی معنوی در قالب عرفانهای نوظهور بازگشته و برای بی‌ توفیقان از سفره قآن و عترت، و واماندگان از سلوک حقیقی مکتب انبیاء، زینت یافته و دل ایشان را تسخیر نموده. از اجزای لا یتجزّی این عرفانهای نوبای که اتفاقاً از جاذبه‌های این مکاتب انحرافی است، کهانت و سحر یعنی کسب علم و قدرت غیب است که در تار و پود آنها تنیده شده. اما نه به نام کهانت و سحر بلکه به نامهای دهان پر کن و فریبنده چون طالع یینی و هاله خوانی و جراحی کالبد اثیری و تجسم خلاق و فرا روان درمانی و پاراپسیکولوژی و سایمانتولوژی و برون فکنی روح و ارتباط با فرشتگان و چاکرا درمانی و دیدن زندگیهای گذشته و خلق اجسام و ارتباط با کالبد اختری و سفر به جهان اثیری و غیره و غیره که این حقیر در اکثر این علوم نزد اهلش تلمذ و مدامّه کرده و تاليفات نموده‌ام و برخی از آن تبعات در کتاب "جُستارهایی در متافیزیک و علوم باطنی" گردآمده، یعنی بی‌اطلاع نیستم، بلکه عالم به این مسائل؛ مع الوصف اعلام میدارم که همه این حوزه‌ها گرچه فوایدی اندک برای بعضی ممکن است داشته باشد، اما نوعاً خیری در آنها نیست و مثل خمر، ضررش بیشتر از منفعت آن است و از صراط مستقیم الهی که در قرآن و عترت ترسیم شده فرسنگها فاصله دارد و روح این مسائل با آن بندگی که قرآن

توصیف میکند نمیسازد و نوعاً متضمن سلوک‌الى النفس و "خودخدایی" است و به نور ختم نمیشود و سراسر، ظلمت است. فایده تسبیح من در این حوزه‌ها این بود که اینجا این مسئله را بیان کنم تا نصیحتی برای آیندگان شود که "حَسِبْنَا كِتَابُ اللهِ وَعَتْرَةُ الرَّسُولِ". آب در کوزه و ما تشنۀ لبان میگردیم؛ یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم. شَقَّةٌ هَذَرَتْ.

در هر حال پیام این دو سوره این است که چون گریزی از پناه بردن نیست، به خدایی که آفریننده زمین و زمان است پناه بریم، نه استادنماهای مدعی علم و قدرت غیبی چون تنها او قادر است ما را در آغوش مهربان خویش محافظت کند. و محافظت واقعی تنها اینگونه میسر است. پیامبر(ص) آمده تا این مطلب را به ما یاد بدهد و خودش هم به همین خدا پناه میبرد.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱)

حرفت در زندگی این باشد: پناه میبرم به پروردگاری که تاریکی را میشکافد. این ترجمه زیبا از "قُل" از مُلْهَمَاتی است که بر دل مترجم باذوق جناب آقای ملکی و مصحح خبیر آن جناب آقای باقری، جاری و شاید بتوان گفت نازل شده. بگو، یعنی با همه وجود بگو: پناه میبرم به رب فلق. فلق بامداد است، همان حینی که سپیدی صبح، کرانه افق شرقی را چون شمشیری میشکافد و پرده ظلمت شب را میدارد. در اصل، معنای فلق شکافن است و در این آیه شر به ظلمت تشبیه شده و خداوند که رب الفلق است، پرده شر را میدارد. اما پناه بردن به خدا به چه معناست؟ به معنای آرام شدن در کنار خدا. یعنی پناه بردن به خدا مستلزم انس با خداست. وقتی کسی با خدا انس گرفت، معرفت عمیقی پیدا میکند که خدا مهربان است و به حالت مطلع است و او را در پناه میگیرد و قادر است از او محافظت کند. وقتی کسی به این معارف یقین پیدا کرد، برایش آرامش حاصل میشود.

اما توجه بفرمایید که انس با خدا لازمه‌اش ایمان عملی یعنی تقوی است. یعنی متّقین‌اند که از برکات استعاذه به خدا بپردازند میگردند: انَّ الْمُتّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (دخان: ۵۱). همانا متّقین در مقامی امن‌اند.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲)

از شر هر چه خلق کرده.

مجھول گذاشتن "ما خَلَقَ" برای توسعه در معنای آن است، چون خیلی از شرها را ما اصلا نمیشناسیم و از آنها احتراز نداریم. اما باید از آنها به خدا پناه ببریم.

گفته‌اند خلقت سراسر خیر است و شر از نسبت موجودات به هم ناشی میشود، مثلاً عقرب خلقت‌ش سراسر خیر است اما برای کسی که پایش را روی آن بگذارد و در معرض گزشش قرار گیرد شر است، یا آهن سراسر خیر است اما ما آنرا به چاقو تبدیل کرده و شکم مردم را با آن پاره میکنیم. این قول بجای خود درست است و قرآن هم میگوید هر خوبی که به تو میرسد از جانب خداست و هر بدی که به تو میرسد از جانب خود توست(نساء: ۷۹). مثل زمین که بدور خود میچرخد و هر طرفی از آن که رو به خورشید قرار بگیرد بخاطر نور خورشید روشن است اما طرف دیگر تاریک است. در جای دیگر هم هست "الذی أَحَسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَه" (سجده: ۷) یعنی خدا خلقت هرچیزی را به بهترین نحو انجام داده. زهر برای مار کمال اوست اما در بدن ما کشنده است. بقول مولانا: پس بد مطلق نباشد در جهان؛ بد به نسبت باشد این را هم بدان.

اما آیه شریفه چیز دیگری هم میتواند بگوید؛ آیه میگوید هر مخلوقی، یک شری هم در خودش مخفی دارد، یعنی واجد یک وجه شر هم هست. مثلاً هر انسانی یک سجین - یعنی یک تکه از نار جهنم - در طینتش هست. از همان جا، آتش زبانه میکشد و به شکل حسادت بروز میکند و خرابی برای خودش و دیگران بیار میاورد. مهربانترین آدم اگر دست روی نقطه ضعفش بگذاری، به سگی بدل میشود که تو را میگزد. إِنَّ النَّفْسَ لَامَّةٌ بِالسَّوْءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبُّهُ. از این وجه آدمها و همه مخلوقات باید به خدا پناه برد. باید خیر مخلوقات را از خدا خواست و از شرشان بخدا پناه برد. این راجع به شری که در هر مخلوقی هست اما در هر کاری هم شری میتواند نهفته باشد. گاهی آدم نادانسته کارهایی میکند که گمان نمیکند در آینده دور شری دامنگیرش شود. مثلاً یک خواستگار خوب را رد میکند یا به دختری دل

میدهد و نمیداند در آینده چه از آب در خواهد آمد یا با کسی شریک میشود و نمیداند او را به کجا خواهد کشاند. در هر کاری وجوهی از شرّ هست که از آنها باید به خدا پناه برد و استخیار(!) یعنی طلب خیر کرد. گرچه در این آیه از همه شرور به خدا پناه برده اما در آیات بعدی سه مورد از شرور برجسته شده:

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳)

و از ظلمت وقتی مستقر میگردد.

"غاسق" ظلمت دیجور و بیپایان است. "وقب" یعنی کسی وارد خانه شود و خانه را تصرف کند و در آن ماندگار شود. "غاسق" سیاهی دل است که وقتی آمد به این زودیها نمیرود. سیاهی فسردگی و زنگ زدگی و تاریکی و شقاوت و بی توفیقی دل است. سیاهی دل از چه میاید؟ از دوری از خالق و بی رحمی به خلق. کسی که با خدا مانوس و نسبت به خلق دستگیر نباشد کم کم داش تاریک میشود. رفیق تاریک و ظلمانی هم در تاریکی دل نقش بسیار دارد. مطالب گمراه کننده و رهزن راه خدا هم چون غذایی مسموم و ناپاک موجب تاریکی درون میشود. بعضی هم وقب را مخفیانه وارد خانه کسی شدن معنا کرده‌اند یعنی این ظلمتها مخفیانه میایند اما ماندگار میشوند.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)

و از شر دمندگان در گره ها.

این، کار ساحرها در آنروز بوده که برای بستن توفیقات کسی، گره بر گره میزندند و به آن با اورادی می‌دمیدند و آن رسیمان را در جایی مخفی میکرندند. روایت است که جادو حق است اما جز بر فرج و چشم مسلط نمیشود. یعنی نهایت قدرتش این است که کسی را از چشم کسی بیاندازد یا میل به همبستری را در او از بین ببرد.

روایاتی در فریقین هست که ساحری یهودی پیامبر(ص) را سحر کرد و ایشان بیمار شد پس جبرئیل آن سحر را که در چاهی مخفی کرده بودند آورد و این دو سوره را بر آن رسیمان دمید

و یازده گره آنرا باز کرد و حضرت(ص) بهبود یافت. مفسّرین بعداً در این روایات خدشه کرده‌اند و گفته‌اند حتی مؤمن بخاطر ایمان و ارتباطش با خدا سحر نمی‌شود چه رسد به رسول خدا (ص).

امروزه مصدق "نَفَاثَاتُ فِي الْعُقْدِ" کانالها و صفحات دنیای مجازی است که آدم را پاگیر و در طلسیم خویش اسیر می‌کنند و برکت را از وقت وی می‌گیرد.

بعضی هم بدگویی سعایتگر که باعث سنگدلی آدم نسبت به کسی می‌شود را مصدق این آیه دانسته‌اند.

بعضی هم عُقد را اعتقادات درست افراد دانسته‌اند که دوستان ناباب آنقدر در گوش آدم میدمند تا اعتقادتش شل شود. یا مثلا از یک گوشه دین - مثلا مساله حجاب یا تعدد زوجات - شروع می‌کنند و در آن تشکیک می‌کنند تا خرد خرد دست آدم از اولیاء دین کوتاه شود و وقتی چنین شد می‌توانند اعتقاد آدم را بذرنده.

بعضی هم آیه را مربوط به وقتی دانسته‌اند که آنقدر در گوش کسی می‌خوانند تا او را وادر به شکستن عهد و پیمان می‌کنند.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

و از شر حاسد وقتی حسدش گل می‌کند.

"حسد" بدخواهی دیگران است. لازم نیست حسود علیه شما بد بگوید یا به شما نیش و کنایه بزند، رایجترین شکل حсадت تنگ چشمی است که وقتی در هستی جریان یابد سبب آسیب به مفعول می‌شود و نامش چشم زخم است. در برخی روایات نیز این آیه به چشم زخم مصدق یابی شده.

چشم زخم اگر ناخواسته باشد فاعل مسئول نیست اما اگر خواسته و از روی بدخواهی باشد، دامنگیر و ویال فاعل هم خواهد شد و دیر یا زود به او باز خواهد گشت. پس بهترین بخش از قرآن برای حفاظت از چشم زخم که ناشی از حسد - و لو ناخودآگاه - است این سوره است نه آیه "وَ إِنْ يَكُادُ ، چنانچه در روایات صریحاً این مساله ذکر شده.

یک چیز دیگر هم هست که نباید با چشم زخم اشتباه شود: گاهی آدم لحظه‌ای بخودش غرّه می‌شود، این غفلت لحظه‌ای به شکل بلایی درمی‌اید و دامنگیر انسان می‌شود تا بخشیده شود. در این مورد گاهی اصطلاحاً می‌گویند طرف، خودش را چشم زده اما اینطور نیست و چشم زخم ناشی از حسادت لحظه‌ای شخصی به شخص دیگر است، این إعجاب است و ناشی از عجب لحظه‌ای. پناه بر خدا از همه این شرور!

آیه شریفه یک نکته دیگر هم دارد: می‌گوید از شر حسد "إذا حَسِدَ"، یعنی حسادت را خیلیها دارند اما وقتی منجر به قول و فعل می‌شود و به اصطلاح گل می‌کنند، خطرناک است. در برخی روایات هم هست که اگر حسد مخفی باشد خداوند آنرا خواهد بخشید.

البته غبطه با حسادت فرق دارد. غبطه یعنی کاش من هم داشتم و حسادت یعنی کاش او هم نمیداشت. غبطه بد نیست، انقاقاً آدم را به دعا و تلاش برای کسب می‌کشاند اما حسادت در هر حال بد است و موجب توقف مادی و معنوی آدم می‌شود.

از حسود باید دور بود چون خیرخواه آدم نیست. علامت حسود این است که اگر کمالی از دیگران دید یا شنید دوست دارد آن کمال را سوراخ کند و به لجن بکشد. مثلاً می‌گویند فلانی بخشنده است، حسود سریع می‌گوید دنبال جلب توجه است؛ می‌گویند فلانی خوب درس خوانده، حسود سریع می‌گوید فقط نمره هایش خوب است، سواد ندارد؛ می‌گویند چه کتاب خوبی نوشته! می‌گوید این حرفها توی کتابهای دیگر هم هست؛ می‌گویند چه دست پخت خوبی دارد! می‌گوید خب اگر غذا را زیادی چرب و با نمک کنی خوشمزه می‌شود دیگر.

علامت دوم حسود این است که تا کمالی از کسی شنید کمال بالاتری از خودش نقل می‌کند تا طرف را تحت الشعاع قرار دهد. مثلاً کسی می‌گوید من وقتی لیسانس می‌گرفتم... سریع می‌گوید من وقتی فوق لیسانس می‌گرفتم....؛ می‌گویند فلانی رفته اصفهان... سریع می‌گوید من رفته‌ام دبی.....؛ و قس علی هذه. البته حسود آنطور که امیرمؤمنان(ع) فرموده معمولاً جلو آدم از آدم تمجید می‌کند اما از پشت خنجر میزند.

علامت دیگر حсад شماتت در مصیبت است یعنی وقتی بلایی سر محسود می‌اید می‌گوید حُقْش است. راجع به حسادت گفته‌اند اولین گناهی که در آسمان شد، یعنی تمدد شیطان از

سجده بر آدم، و اولین گناهی که در زمین شد، یعنی قتل هایل توسط برادرش قابیل، از حسادت بود. آنچه بر سر اهل بیت پیامبر(ع) آمد بخاطر حسد بود: آیا نسبت به مردم بخاطر فضلى که به ایشان دادیم حسادت میورزند؟ ما به آل ابراهیم نیز کتاب و حکمت و مُلک عظیمی دادیم (نساء: ۵۴).

روایت است که إِنَّ الْكُفُرَ أَصْلُهُ الْحَسَدَ یعنی اصل کفر حسد است. البته اصل حسد هم کفر است چون حسادت در واقع حکیم ندانستن خدادست یا ندیدن داد خدا به خود. چون خداوند کمالات را متفاوت میان بندگان تقسیم کرده اگر به کسی زیبایی داده، به دیگری تیزه هوشی داده، به دیگری آرامش داده، به دیگری مال داده، به دیگری بچه خوب داده، به دیگری سلامت داده... و حسادت وقتی پیش میاید که آدم نعمت خدا به خود را نبیند و این نیز نوعی کفران است. تازه وقتی کسی نعمات بیشتری دارد بارش هم در درگاه خدا سنگین تر است و از او طاعت بیشتری میخواهد. وقتی خدا به کسی چند تا نان داده سیر کردن چند تا شکم را هم از او میخواهد.

روایت است حسد ایمان را میخورد. روایت است که حسد، حبس روزی میاورد. باعث حسادت شدن با به رخ کشیدن نعمت یا تبعیض بین مردم، خیلی بد است؛ روایت است که اگر کسی موقع مرگ وصیت کند که به یکی از بچه هایش بیشتر بدهند، و اینگونه باعث ایجاد حسادت میان آنها شود گناه کبیره مرتکب شده است.

سوره فلق، آموزش پناه بردن به خدا از شرور بیرونی است. خداوند خودش به ما گفته به من پناه آورید، پس قطعاً پناه خواهد داد.

خود "بسم الله" که در آغاز این سوره آمده نیز خودش نوعی پناهندگی به خدادست. هر کاری که با نام خدا آغاز شود در محافظت خدا قرار میگیرد.

در روایات است که شبها موقع خواب و صبح ها حین بیدار شدن این دو سوره را بخوانید.

سوره ناس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ناس با سوره قبلی اش فلق، با هم نازل شده‌اند و همانطور که گفته شد آن دو را مُعَوِّذَتَيْن یعنی دو عوزه گویند. عوزه کلمه یا نوشته‌ای است که بجهت محافظت میخوانند یا با خود حمل میکنند. در اسلام این سوره‌ها را روزانه میخوانند. البته همراه با خواندن، قصد انشاء میکنند یعنی با همه وجود به مقتضای سوره که سپردن خود به خدا و پناه بردن به خداست عمل میکنند.

سوره فلق، استعاده از شر مخلوقات بود مثل جنبندگان تاریکی و ظلمت نقوس ایشان و سحر و تسخیر و بدخواهی و چشم زخم مردمان. این سوره استعاده از وساوس شیاطین جن و انس است که در دل انسان طنین میافکند و از درون، انسان را به بدکاری و شر میکشاند. یعنی به نوعی پناه بردن از شر خویش به خداست.

در سوره فلق از چیزهایی به خدا پناه میبردیم که اختیاری در آنها نداشتیم، اما در سوره ناس از چیزهایی به خدا پناه میبریم که در دل ما مینشیند و ما را وسوسه میکند تا به اختیار خود، موجب بدکرداری و سوء عاقبت ما شود. از این رو گفته‌اند آن سوره به شرور بیرونی و این سوره به شرور درونی ناظر است.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳)

در زندگی شعارت این باشد که پناه میبرم به پروردگار انسانها، صاحب اختیار انسانها، معبد انسانها.

رب و ملک و الله هر سه از اسماء اقتدار و جلال الهی‌اند. برخی گفته‌اند اینکه تلویحاً سه بار استعاده تکرار شده یا به سه صفت خدا پناه برده شده نشان میدهد که خطروی که از درون

انسان را تهدید میکند بیش از خطری است که از بیرون او را تهدید میکند. چنانچه خداوند هم فرموده: اگر صبور باشید و متّقی، کید کسی به شما ضرر نمیرساند(آل عمران: ۱۲۰). یعنی اصل ضرری که حتی از جانب بیرون متوجه آدم است روی نقص درونی خود انسان سوار میشود. سحر هم همینطور است میاید روی بد خلقی و کم حوصلگی سوار میشود و آنها را آنچنان زیاد میکند که به انسان ضرر برساند. به همین دلیل سحر روی مؤمنان متخلّق و با تقوی بی اثر است. چون علاوه بر محافظت الهی که چنین افرادی از آن برهمندند، نقطه ضعفی هم ندارند که سحر بر آن کارگر افتاد.

نکته مهم دیگری که در سه آیه آغازین این سوره هست این است که اگر خدا واقعاً پرورش دهنده انسانهاست پس چرا از روانشناسانِ غربی و شرقی کمک میخواهیم؟ اگر خدا ملِک‌الناس است چرا به حکَّام شرق و غرب گُرش میکنیم؟ اگر الله‌الناس است چرا زر و زور و نفس را میپرسیم؟

ترتیب ربّ و ملک و الله هم برای این است که آدم اول ربش را میشناسد و به او پناه میبرد، بعد ملکش را، بعد معبدش را.

اینکه گفته "بگو" به خدا پناه میبرم، برای این است که وقتی آدم نیازش را به خدا میگوید در این گفتن، تواضع و تعبد و تسليم شکوفا میشود.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)

از شر وسواس خنّاس.

"وسوسه" چیزی است که دائم به دل خطور میکند. این کلمه بار منفی دارد و در موارد سوء بکار میرود. وسوسه چون دائم میاید و میرود، با صفت خنّاس توصیف شده. خنّاس یعنی پنهان شونده. این آیه نشان میدهد که ویژگی وسوسه این است که تا انسان ذاکر خداست پنهان میشود و تا انسان یاد خدا را فراموش میکند، پیدایش میشود. پس تنها کسانی از آن در امان‌اند که همیشه با خدا باشند.

الَّذِي يُقْسُوُسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (٥) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (٦)

همانکه در دل آدمیان و سوسه میکند. گاهی جن است و گاهی انسان.

این آیه میگوید منشأ وسوسه خود آدم نیست بلکه جنیان یا دیگر آدمیان اند. جن‌های شرور در اطراف انسانها فراوان اند و اگر کسی مؤمن و ذاکر نباشد و طبق این آیات، دائم به خدا پناه نبرد، به او القاءات سوء میکنند.

بعضی کارها هست که زمینه این القاءات را بیشتر میکند، منجمله حاضر شدن در مکانهای معصیت یا مجالس معصیت و یا دوستی با اهل معصیت که گردآگرد آنها اجنّه فاسق بسیارند. آیه‌ای در سوره اعراف هست که بدرد فهم این سوره میخورد: اهل تقوی هنگامیکه شیطانهای دوره‌گرد ایشان را مس میکنند، بیاد خدا میافتدند و بناگاه مستبصیر میگردد(آیه ۲۱). در سوره مؤمنون نیز هست: خدایا بتو پناه میبرم از هَمَزَاتِ شَيَاطِينِ وَ بَهْ تو پناه میبرم حینی که ایشان حاضر میشوند (آیه ۹۷). یعنی شیاطین مؤمنین را مس یعنی لمس میکنند و هُل میدهند یا در گوش ایشان هَمَز مینمایند یعنی وسوسه میکنند. مثلا از فقر فردا ایشان را میترسانند. در هر حال این اتفاقات در اطراف ما در جریان است اگر ما بیاد خدا و پناهنه به او بودیم، حفظ میشویم و الا فلا؛ چنانکه در جنگل گرگ زیاد است، اگر با خود سلاح و آتش و همراه، داشتیم حفظ میشویم و الا بالآخره روزی گرگ ما را خواهد خورد.

این از شیاطین جن، یعنی اجنّه‌ای که فاسق و مفسق‌اند. اما شیاطین انس، آنها هم کسانی هستند که فسق و فساد برای ایشان ملکه شده: برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن برگماردیم(انعام: ۱۱۲). لفظ شیطان از شَطَن به معنای خبیث و شرور و پست است. هم انسان و هم جن میتواند آنچنان در غیّ و طغيان و گناه غرق شود که به این درکه برسد و برایش ملکه شود. در این صورت به هواداران شیاطین یا اولیاء الشیاطین و سرانجام به یکی از شیاطین بدل میگردد و به قول قرآن جزء حزب شیطان میشود(مجادله: ۱۹). شیاطین ویژگی شان این است که قدرت القاء و تلقین ظلمت و بدی دارند و میتوانند در دل دیگران و سوسه و آنها را به بدی ترغیب کنند و تخم بدی را در وجود ایشان بکارند.

انسانی که شیطان شده است با انسانهای عادی تقاؤت دارد. او بسیار جذاب و پرسخن و نکته‌دان و با اطلاع و طزار و نقشه‌کش و سیاست و پرانرژی است. منتها این صفات را برای کشاندن دیگران به راه کفر و ظلم و تباہی بکار می‌گیرد. یک ویژگی اصلی هم دارد: خودش را از دیگران برتر میداند؛ گرچه بظاهر تواضع کند، اما خودش را از دیگران بهتر میداند. برای گمراه کردن دیگران هم از راه دوستی و به ظاهر، خیرخواهی وارد می‌شود. از آدم تعريف می‌کند و به آدم توجه می‌کند و روی آدم بظاهر عشق می‌گذارد و می‌گوید قدر تو را کسی نشناخته و به او و عده موفقیت‌های بزرگ میدهد. چون نقطه ضعف اصلی انسان حقارت است روی همان نقطه ضعف، دست می‌گذارد.

دلیل حقارت انسان نیز این است که خدا انسان را حقیر آفریده. مگر انسان فقیر و ضعیف و جهول و عجول و بخیل و کفور و کفار و ظلوم و قتور و بیوس و قنوط و هلوع و کنود نیست؟ اینها صفاتی است که خدا در قرآن به انسان نسبت داده و مجموعه آنها انسان حقیر را می‌سازد. انسان فی نفسه حقیر است به همین دلیل باید برود خودش را به خدای عظیم بچسباند تا فقر و حقارتش را سد کند اما شیاطین می‌گویند تو حقیر نیستی، خیلی کسی! هر کار دلت می‌خواهد بکن که شجرةالخلد و مُلک لا يَلِي همین عیش نقد است؛ بعدش را کی دیده؟! از اینجا انسان را زمین می‌زند. مثل پدرمان آدم که از همینجا زمین خورد. نخستین وسوسه، دست درازی به درخت ممنوعه بود کاری که هر روز ما داریم تکرارش می‌کنیم و حرمت مناهی الهی را می‌شکنیم. پناه بر خدا از شیاطین جن و انس که در دل ما وسوسه به پا می‌کنند. البته آنها تخم وسوسه را می‌کارند و کمی آبش میدهند بعدش وسوسه از خود توجه ما نیرو می‌گیرد و رشد می‌کند تا صفحه دل را تسخیر کند و ما را به دست درازی وا دارد. آن النفس لامارة بالسوء الا ما رحِم ربی. همانا نفس به بدی بسیار دعوت می‌کند مگر خدا مهارش کند یوسف: ۵۳).

سوره ناس تعلیم عملی پناه بردن به خداست از شر شیاطین جن و انس و وسوسه‌ای که در دل بر میانگیزانند. چاره همه اینها ذکر خداست چون خداوند میفرماید: هر کس از یاد رحمان باز ماند شیطانی برایش میگماریم تا پیوسته با او قرین باشد (زخرف: ۳۶). در روایات به خواندن صبح و شام این دو سوره توصیه شده است.

با تشکر از فاضل ارجمند جناب آقای «حائری فومنی» که
هم مشوق این حقیر برای نوشتن این تفسیر بودند، هم در
ویراستاری آن مرا بسیار یاری نمودند.
و عالم مستعد جناب آقای «منتظری» که ایشان نیز هم مشوق
این حقیر بودند، هم در تصحیح آن زحمت بسیار کشیدند.